





انها انجيد و شفاء ۸۴

پزشک خاتم سبکداری آلاء الهی ابرار کا بنشاهی کینی غلامه خیر خواهر و سبکداری



از بدائع روزگار تصانیف نبیل اسطو عبدالمکرم اسمعیل بن حسن بن علی الحارثی نورالدین رحمة

در مطبع حبی بلبل طبع کردید

۱۲۱۱  
۱۲۱۱

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام جهاندار جان شیرین	حکیم سخن بر زبان شیرین
پیش نعت پیغمبر شیرین	بود خاتم استاد انگبین

بعد ازین میباید شنید که روزی در سرین میچکان خیال افتاد که چون  
 اهتمام معاش و الترام معاد همه موقوف بر صحت است در باب حفظ این  
 امر بزرگ کتابی از کتب طبیه چنان بستی شد که قانونی از قوانین او فرد  
 نشود و خاطر را بملأ خطه این علالتو بهم رسد چون بیشتر در کتب مطبوعه غیر  
 اتفاق مطالعه افتاد بعضش از تعلیق طوالت و بعض از تعلیق عبارت پسند  
 طبع نیامد نیز از کشاکش علالت که میچکار درین نامی تنگ خالی از حوادث



نیست فرصتی چندین کو که درین طول مل سرانجام بانجام رسد و شاید  
 بکار آرد و بار می این نسیقه لها هم نشقه از تصنیفات زکایات نطق اسهوز  
 ناطقه فلسفی سوره حکما قدوة العلماء المود باللیل حکیم اسمعیل بن حسن  
 الحسنی الجرجانی صاحب الذخیره که منتسب خوارزم شاه است اعلی الله درجه  
 از دوستی بدست آمد چون از سیرش کفایتی برداشتم در تصنیف مصنف  
 اعتقاد می بردم خواستم که این گنجینه و فینه را که از چشم مردمها چون  
 دیده از دیده نادیده فنا ده بود تمهیم افادت و تشیع افاضت کو شتم  
 نسخها چند بجهت تمام جمع آورده اختلافات و شبهات را از یکد گیر  
 برداشتم و علی قدر امکان مدنی در تصحیح عبارت و تحقیق لغت و تدفین اذو  
 و توضیح محاد را که بر پنج فارسی بود بسر بردم و در مطبع صدیقی و آقچه  
 حلیه طبع پو شانیدم اکنون نسبت از کمالات حضرت مصنف باید دید و  
 او انصاف از دست نباید داد و درین اوراق محدود و چنان نظرات  
 علمی و عملی را بکار برده که در بار با قطره و قطره را با باره نموده  
 الحق مجررا با کمال نسبتی است بزرگ یعنی ذخیره که از انواع جنس و فصل

و باب و مثال علی سبیل کلی مالا مال است همچنان بمقابله او این خبریه را  
 با هر واحد نسبت تساوی پیدا نه غلط کردم بل ترجیحی فرید بود انمود  
 که بعضی فوائد عجیبه و نکات غریبه که اکثر کتب مطولیه از و منقرا بل بمصلحتی در  
 بطون فکر حضرت مصنف مهیا بود از شغف ل مثال در تیمم از سینه صد  
 برون کشیده درین سلاک آویزه گوش بیان ساختن منت نهادن  
 و زبان شکواری کشادن فخره الله خیر الجزا حالا چشم از ارباب کرم  
 آندارم که اگر ازین مگدسته تازه بهار شام جانرا سحر کنند و بهمراهی  
 مصنف این عا جزییه کارستند مغفرت کردگار را نیز بدعای خیر یاد و در  
 که عرض اصلی همین است **ع** بر کریمان کارنا و شوار نیست +  
 و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

المکتب خا طبا مصنف خان  
 اقدس دم الاله محمد یو خان

برای سند نمیشود که این کتاب بطبعه مطبوعه صدیقی است سطر عنوان خوش متضمن یاد و تاریخ نوشته



الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسول الله محمد وآله أجمعين  
اما بعد چون خادم وگویی اسماعیل بن حسین ابرجانی از جمیع  
کتاب خیر خواهر مشابهی فارغ شده بر زبان عالی خداوند زاده مهر الانبیاء  
الاجل سید عالم عادلان بهاء الدین عمن الاسلام علماء الدولة ضیاء الملة  
نجم الامه مؤید الملک الملوک السلاطین نظام المعالی قزال سلان البواظ فی التشریح  
بن خوارزم شاه حسام امیر المومنین حاصل شد و لیه رفت که کتاب خیر کتابی بزرگ  
است کتابی بایستی مختصر که هر دست توان گرفتن و مطالعه کردن و در سفر  
و حضر با خود داشتن حکم فرمان مبارکی لفظ عالی زید علوه این مختصر آغاز کرده

چنانچه به بابهای آن مختصری مشتمل است بر مکتبهای بسیار و فوائدی که بیشتر کتاب  
 بزرگ از آن خالی است و اهل فضل را باب صنعت را مقصود آن نگین باشد و از بهر  
 آنکه علم طب و بخشش است علمی و بخش علمی افزون بسیار است اما آنچه از یاد کردن  
 چاره نیست در مختصر و نوع است یکی تدبیر حفظ الصحة یعنی نگاه داشتن تندرستی  
 و دوم تقدم المعرفة یعنی شناختن احوال که بر بیمار پدید آید و بدان دراز  
 و کوتاهی امیدواری و نومیدی از و معلوم شود بدین سبب این کتاب بخش کرده شد  
 علمی علمی از این کتاب و مقاله نهاد و آید یکی در تدبیر حفظ الصحة و دوم تقدم المعرفة  
 مقاله اول در تدبیر حفظ صحت و آن شانزده باب است باب اول در  
 تدبیر هوا یا آب و دوم در تدبیر فصلهای سال باب سوم در تدبیر شهر و مسکن  
 باب چهارم در تدبیر جامه پوشیدن باب پنجم در تدبیر غذا یا آب ششم  
 در تدبیر آب یا آب منقح در تدبیر شراب یا آب مستم در تدبیر خواب و بیداری باب  
 ششم در تدبیر حرکات و سکات باب هفتم در تدبیر استغراغ بار و می سهیل باب  
 یازدهم در تدبیر استغراغ بار و می باب دهم در تدبیر قصد حجامت یا  
 سیر و هم در تدبیر استغراغهای دیگر باب چهاردهم در تدبیر اعراض نفس

باب پانزدهم در تدبیر پیران باب شانزدهم در تدبیر مسافران  
مقاله دوم در تقدیمه المعرفة

و آن هفت باب است باب اول در شناختن بیماری باب دوم در شناختن نفع  
باب سوم در شناختن بحران باب چهارم در شناختن نشانه های سست  
باب پنجم در شناختن علتهای که بعلت دیگر از اهل شود باب ششم در علتهای که پدید  
آید و نشان بیماری باشد باب هفتم در شناختن وقت مرگ اندر بیماریها و بخش  
عملی هفت مقاله آمد اول در وصیتها که طبیب در علاج گوش بدان باید داشت  
دوم در علاج بیماریهای اندامها از سر تا پا سوم در علاج تب حصبه و  
آبله و مانند آن چهارم در علاج آماسها و ریشها پنجم در علاج شکستگی استخوان  
و از جای بیرون آمدن بندها ششم اند پاکد اشتن بشره و ظاهر تن که طبیب  
آنها را نیت خوانند هفتم در علاج زهر باد این مختصر در دو جلد نهاده و بر قطع معلول  
تا پیوسته در هر موزه توان داشتن و بدین سبب این مختصر را حیف علای  
نام کرده شد و از ایزد تعالی توفیق تمام کردن این مقصود خواسته آمد

## مقاله اول از پنجسختین اندر تدبیر حفظ الصحة :

و این شانزده باب است **باب اول** در تدبیر هوا اسباب تندرستی و بیماری  
 شش نوع است که طبیبان آنرا اسباب **سبب** گویند و آن هوا و حرکت  
 و سکون و خواب و بیداری و طعام و شراب و استغراق و احتیاج و اعراض  
 نفسانی نوع اندر تدبیر حفظ الصحة تدبیر این سبب واجب است از هر آنکه بخواهد  
 این سبب چنان باشد که شاید خدائکمه باید و آنوقت باید که سبب تندرستی باشد  
 و هرگاه برخلاف این باشد سبب بیماری گردد و از این سبب هیچ سببی نیست بجز  
 نزدیکی و با او ملازمت و تن او بدان محتاج تر که هواست از هر آنکه قوام  
 جسم قوت است طبعی و حیوانی و نفسانی و این قوتها کار خویش نتواند کرد  
 بیانجی روح و ماده روح است که مردم آنرا نفس میگویند و بدین سبب نزدیکتر از همه  
 چیزها که بیرون تن حیوانست هواست که باندرون و بیرون او رسد و تراست  
 و اگر چه هوا گرم تر است این هوا که نزدیک است بقیاس با مزاج روح حارتر  
 غریزی سرد و آن هوا که بدم زد و ن با بحارت غریزی رسد و با روح  
 بیا میزد و گرم شود و بسوزد اگر بدم زد و دیگر از روح جدا نگردد و مزاج روح

از اعتدال گیرد و هرگاه که بدم زدن دیگر از روح جدا شود و فرج  
 است بود و هوای تازه اندر آید و روح گردد و حتی از آن هوای تازه بر روح  
 بدین سبب روح را از هوا شغف عظیم حاصل شود و دلیل بر آنکه آن هوا که نبرد  
 است بقیاس از فرج روح سرد است که هرگاه از گرمای گرم هوا را بجنبانیم  
 خشکی هوا بیاوریم از بهر آنکه آن هوا که ماس پوست است و ساکن است  
 مدت سکون از پوست احرار نمی یافتم است و کیفیت آن همچون کیفیت پوست  
 ماکشته و حس لیس از چیزی خیر نباشد که مانند پوست و هرگاه که هوا را  
 بجنبانند آن هوا که ماس پوست است دور شود و هوای تازه ماس پوست  
 را از کیفیت آن هوا تازه خیر یابد و نباید دانست که این هوا که نبرد است هوا  
 محض نیست لیکن به بخار مادی و دما و غیر آن آمیخته است و از هر چیز اثر  
 پذیرفته و همچنین در فصل از فصلهای سال از طبع خویش گیرد و طبع آن فصل  
 گیرد و بهتر آن باشد که فصل طبع خاصه خویش باشد و هرگاه که فصلها از  
 طبع خاصه خویش گیرد و نسبت بهار یا گرم و بهترین هوا هوایی باشد که از بخار دریا  
 و دیگر آبها و بخار مرغزارها و بیشیا و نباتها و از درختان بد چون بیدانچیر

در تدریس هوا  
در تدریس هوا  
در تدریس هوا

انجیر و جوز و چون بخار پالیز تره که در وی کرب و با قلا و سیر و جرجیر باشد و  
از بوی آهک و گلخن و غنوتها و در باشد و در میان درختان انبوه و دیوارهای  
بلند نباشد و از جانب شمال کشاده باشد و اندر تابستان بخار ناک و اندر زمستان  
شمال نباشد و حرکاتش معتدل بود و بیاید و آنست که هوای گرم تن را لاغر کند  
و رنگ رومی را زرد کند و تشنگی آورد و دل را گرم کند و قوتها را ضعیف کند و  
طوبتهای فرسوده و عفونت پدید آید و مردم سرد مزاج و خداداد بسیار بهای و  
راسود دارد و در طوبتهای تحلیل کند و مسام بکشد و هوای سرد و اندر بیشتر جاهای  
مردم مندرست راسود دارد و مادیها غلیظ کند و فردا را ماند بدین آسان باشد و  
بجراحتها کثرتش لیکن زکام و نزل بسیار افتد و مسام بسته شود و سینه درشت گردد  
و هوای تر مردم را لاغر اسود دارد و پوست را نرم کند و هوای خشک بفساد این باشد  
و هوای غلیظ هوایی باشد که اندر وی ستارهای خور و اندر شبهای تاریک پدید  
آید و مردم زدن و در کوبش نباشد و هوای نملک زبان کار تر از هوای  
غلیظ باشد و هوای خانه گران تر باشد از هوای صحرا و هر گاه که هوا بد شود و بخار  
بد یا آید یا میزد آنوقت هوای خانه بهتر باشد از هوای صحرا و هر گاه و با تولد کند



[illegible]

شکر سوخته بپایانند و آب سرد بخورند و فصل تابستان سپهر خداوندان  
 مزاج سرد و بیماری سرد را سود دارد و فصل خزان از گوشت صید و گوشت  
 قدید و از جماع و از چیزی که خشکی فزاید و در بهار و تابستان بهر فصل  
 و در جایگاه خشک نشاید خفتن و از گرمای نیمروز و خشکی باد و خود را نگاه باید  
 داشتن و اندر آب سرد نشایستن و در فصل خزان استغفار کردن بدار و  
 مسهل صواب باوقتی نباید کرد و اگر کهنه امروزی باید خوردن و فصل بهار  
 ریاضت بسیار تر و غذا بسیار تر میل باید کرد و اگر زمستان طبع برستانی نداشت  
 غذا با اندازه باید خوردن و ریاضت بیشتر علی الجملة در زمستان اسفید یا جات  
 و قلیها و خشک کباب مانند آن باید خورد و بدار چینی و کرویا و غیر آن شراب  
 صفت باید خوردن و هر کس در زمستان بیمار شود و استغفار باید کردن از بهر  
 آنکه تا سبب قومی نباشد و در زمستان عارضی پدید نیاید و استغفار در زمستان  
 با سهال صواب ترست از آنکه بقی باب سوم در تدبیر شهر و مسکن مسکنی که فرا  
 تر باشد و نسیم آن خشک تر و بهتر و دم زدن در هوای آن آسان تر و هر  
 مسکن که نشیب تر باشد هوای آن گرم تر و گرفته تر و بخار آن بود و مزود

۴۰  
 قال فی فصل  
 در تدبیر شهر  
 و مسکن

در روی ناخوشتر و هر مسکن که از یک جانب آن کوه باشد از یک جانب ریاهو  
 آن تر باشد و زیانها بسیار دارد پس اگر زمین آن صلب خشک باشد و کوه آن  
 سنگ باشد صنعت آن کمتر بود و اگر کوه کل بود و زمین او درخوابند تری آن  
 زیانکار تر باشد و اگر فراج ولایت گرم باشد عفوئتها و بیماریهای او عفوئی باشد  
 خاصه اگر مسکن در نشیب باشد و اگر با این حالها جانب شمال بسته باشد و دریا از  
 جانب جنوب بود و با بیماریها در آن شهر بسیار شود و مسکنی که در میان شود و اگر  
 باشد و لفظ و مانند آن همه از اعتدال دور باشد و مسکنهای میان بانی درشت و  
 خشک شد و مسکن دریائی تر باشد و مسکن کوهی خاصه کوهی که مقابل مشرق باشد  
 هوای آن درشت و مردم قوی و دراز عمر و درشت سخن بود و مسکنی که زمین آن  
 کل پاکیزه باشد هوای آن خوش و معتدل بود و مسکنی که در میان بطحها و میشها  
 باشد بد بود خاصه که حشرات آبی و غیره بسیار تولد کند و مسکنی که بر ساحل میا بود  
 هوای آن ندرست تر باشد از بهر آنکه دریا عفوئتها پذیرد و اگر نه شهر بافتاد  
 باشد و کسی خواهد که مسکن نهاده و خویش را بر نهاده و نیک نهد تواند نهاد و آن پنجان  
 باشد که خانه را بلند و هر خانه که در و باشد روی سوی مشرق کند و گذر سوی

شمال را در و می کشاده کند و چنان سازد که شعاع آفتاب در بیشتر خانه ها افتد  
 و سقف خانه بلند کند و در یک پای فراخ باز گذارد و باب پر تم تدبیر جامه پوشیدن  
 هر جامه که مردم پوشند نخست جامه از تن مردم گرم شود پس مردم گرم شوند و  
 جامه گرم جامه را گویند که مردم را گرمی بسیار تر از آن کند که از تن می گرمی  
 پذیرد چون جامه پشمین پوستین جامه خشک جامه را گویند که گرمی کم از آن باز  
 که پذیرفته باشد و این جامه باشد متخلل که بخار تن مردم در و جمع نشود و بدین سبب  
 گرمی پیش از آن پذیرد که باز دهد چون جامه نرمی کتان مانند آن جامه نیمه  
 سیاه این آن باشد و ابریشم از کتان گرم تر و از نیمه خشک تر و جامه نرم خاصه  
 نخل و پزوار دتن را گرم کند و جامه زمستان باشد و آنچه به تن بار گیرد و چون  
 کتان آنچه قصارت کافر دارد جامه تابستان بود و جامه درشت تن را لانگند  
 و پوست را صلیب و جامه نرم ضد این باد و سمور و باد مرعوی بیشتر گرم کند پوست  
 بره نیز گرم بود و حرارت سنجاب کمتر بود از بره و در باد و قافم و سنجاب و یک  
 به هم وصل کمتر از بره و باد باشد با جمله هر جامه بهار است باب پنجم اندر تدبیر  
 غذا و معرفت آن غذای نیک چیزی باشد که در و هیچ منعی دارد و باشد

چون تره و میوه و هر چه از این نوع باشد اعنی از انواع میوه و تره آنرا بخورد  
 و دای خوشند و از این نوع چیزها جز بر سبیل علاج نباید خورد و از بهر آنکه هر چه لطیف  
 کننده است خون را سوزد و صفرزاده کند و هر چه غلیظ است تری ببلغم افزاید  
 لیکن غذای غلبه نان پاکیزه باشد از گندم آفت نارسیده گوشت گوسفند نخست  
 تند است و آسوده با و شیرینی ناک در خورد فراخ شش و بهر دمانند رسیده  
 بغه انگور است و آنجبر که تمام رسیده باشد و خشک شده اما انگور رسیده باید و چند  
 آونگ کرده و آنجا که خرا عادت است رطب باید و هرگاه از غذای نیک فضا از آن  
 پدید آید زود استغفار نماید کردن بطریقیکه سببتر باشد و عادت دارد و هرگاه که  
 از غذای و دای چیزی خورده باشد بر عقب بن چیزی که ضد آن بود باید خورد  
 تا مضرت آن باز دارد چنانکه اگر خیار و کدو مانند آن خورند از مضرت آن  
 ترسند قدری سیر و گندنا و شتاع و مانند این بر عقب بن نخندند و اگر سیر گندنا  
 و مانند آن خورده شود چیزی چون کدو و برگ خرفه و کوک و خیار بر عقب بن بخورد  
 و اگر تمام غلیظ خورده شود که از آن سده تولد کند چون هر چه پاچه و نان فطیر  
 و صلوای فشا سینه بر عقب بن چیزی سده کشانیده خورند و لطیف کنند چون

ملک خوار از بهر  
 عکوفات آنها است  
 شش و بهر دمانند  
 رسیده

بیتدیر غذا  
 بیتدیر غذا  
 بیتدیر غذا

ایستاده کبر بسر که و پیاز بسر که و ترب بسر که و چند نخته و بخوردل خشک کرده و دیگر  
 روز یکجین خورد و طعام اندک خورد و اگر چیزی نای تیر و شور خورده شود بر معده  
 آن چیز تر و فله خور و چون خیار و کدو مانند آن و فله چیزی باشد که طعمی در  
 ندارد و اندر نستان گوشت بخنجر و بوار و مانند آن نباید و اندر تابستان بوار  
 اولیتر و طعام بر شهوت صادق باید خورد و در هرگاه شهوت صادق پدید آید در  
 طعام خوردن تاخیر نباید کردن چنان باید که دست از طعام باز دارد که هنوز  
 شهوت باشد و پس از آنکه طعام تمام خورده باشد با طعام دیگر خوردن معده اگر  
 کردن سخت بد باشد و اگر روزی چنین اتفاق افتد روز دیگر بسیار نباید خورد  
 و بسیار یا صفت کردن بپختگی و پس از آنکه از خواب برخیزد اندکی جوارش معتدل  
 موافق مزاج یا اندکی شراب صرف باید خوردن و اندر طعام ترتیب نگاه باید  
 داشت هر چه باز کمر و لطیفتر بود و آشامیدنی باشد نخست باید خوردن و مثلا  
 نخست شور باید آشامید پس ترید پس گوشت و از پس تعب رنج چیز نای باز  
 چون شیر و ماهی تازه و مانند آن نشاید خوردن از بهر آنکه معده گرم شده باشد  
 و چیزی نازکتر و داند معده گرم نباشد و آنگاه اخلاط را تباه کند و سی

که غذا می بدستگوار و بران اعتماد نباید کردن از هر آنکه بر روزگار خطا باشد  
تولد کند بسیار شود و بسیار غذا باشد که در آن نوعی مضرت باشد و گرویی  
با آن خورده باشد آن غذا ایشانرا بهتر از غذای باشد که در دوسری مضرت  
نمود با آن خورده باشد بسیار کسان باشند که غذای ایشان اگر چه نیک باشد ایشانرا  
زیان دارد از آن غذا پس باید کرد و چند گونه طعام مخالف در کنیوت خورد و سخت بد باشد  
و در از در کنیوت طعام بود و هم بد باشد از هر آنکه گفته تحقیق مضمون پذیرد و گفته باز پسین از آن  
افتد و مضمون ناموار شود و بهترین نوشته اندر طعام خوردن آنست که در دور  
سه بار طعام خورد یکروز باید داد و شبها گاهی یکروز نماز پیشین هر که در یکروز دو  
طعام خوردن عادت دارد اگر بسیار اندازد ضعیف شود و اگر بسیار عادت دارد  
پس دوبار خوردن آغاز کند هم ضعیف شود و کسلافی و مثلا تولد کند کسی که معده  
گرم باشد بهترین آن باشد که با دو چند لقمه نان با شراب غوره یا شراب نار با شراب  
آلود مانند آن چیزی بخورد پس ریاضت و حرکت مشغول شود و طعام باید که با ناله  
خورد و اندک اندک چنین مردم چون گرسنه شوند صفرا در معده بسیار گردد و آید و  
چون طعام خورد طعام در معده ایشان تباه شود و سرگاه طعام تباه شود و طعام

نباید خورد و زرد و طبع را نرم باید کرد و معده را از ان پاک کردن باب گرم یا  
 شرب آب گویا مانند آن چیزی و هر که از پس طعام خواهد خفت سختی چند قدم باید رفت  
 تا مستکی تا طعام از معده فرو آید پس بخشد و هر که اندک درستی چون طعام  
 گرم شود و بر آنچه ان طعام که کفایت باشد بیکبار نشاید خورد و تباریق باید خورد  
 و هر که ریاضت کم کند و مردم پیر که قوه ایشان ضعیف شده باشد طعام کم شود  
 لطیف تر باید خوردن و از جرم گوشت دست کشیده باید و دشمن و برقره قناعت باید  
 گردان خداوند صغیر را غذا ای سر و تر باید خوردن چون خشک جو و قلیه کدو  
 خیار و ماش مقشر با کدو و کدو کشیای ترش چون غور باد و الو باد و دغ باد و زیر باد  
 و غذا ای خداوند صغیر و باید که میل با تری دارد و اندک مایه گرم با چون شنبه سفید  
 و شور با می گوشت بره فرجه خایه مرغ نیمبشت و مرغ فرجه میبرد و در مطوب را  
 غذا ای لطیف و گرم باید خوردن چون نخود آب سفید با خاضه گوشت کف خشک و کجک  
 و تمر و دبلط فرجه و تری ابل او و ارچینی و زیره کرمانی و کدو باد مستر باشد و مطوب  
 را خاضه قلیه آب گاه بهتر و اندکی سیر و مغز جوز و قلیه خشک از سرخی گوشت که سفید  
 از روی جدا کرده باشد و بر دغ و جزریان کرده یا بر دغ و غنیت و دغ و مغز و زرد



و غذا نامی لطیف و تندرستی را بهتر نگه دارد و فضول از آن کمتر افزاید و قوه  
 بیشتر دهد و غذا نامی غلیظ قوت بیشتر دهد و هر که غذا نامی غلیظ از بر قوه  
 خوردن و برشته های صادق باید خوردن و کمتر باید خوردن تا نیک هضم پذیرد و قوه  
 افزاید و غذا نامی خشک چون کاه و رس و حدس گوشت نمکسو شده و طعام بزرگ و  
 بشره تباه کند و طبع خشک دارد و غذا نامی چسب و کسبانی و سستی آرد و ترشی  
 اعراض پیری پدید آرد و نیز خشم را زیان دارد و منقش را گوشت نان  
 کمتر باشد از منقش را گوشت و بسیار غذا باشد که در یک روز و یک نوبت هم  
 نشاید خورد چون و غم با و غم با و هیچ دارد و پس از آن ترش و شفا لود و لوز و  
 نشاید خوردن و کرم با چیزی که از سر که سازند نشاید خوردن و سبکاج و  
 غوره باج با ماهی شور و گوشت نمکسو نشاید خوردن و کبوتر بچه و سیر و پاز و خرد  
 بهم نشاید خوردن گوشت نمکسو و سر که و شیر بهم نشاید بخن و گوشت مرغ بجز  
 نشاید بخن و از پس هیچ میوه تر آید بخ نشاید خوردن انگبین و خرنه از پس کدگر  
 نشاید خوردن شیر و پاز یکجا نباید خوردن گوشت بریان که از نور باید نشاید  
 پوشید و اگر پوشیده باشد نشاید خوردن و بسیار خوردن پاز کیفیت و گشتن آرد

و شیر و شراب خوردن اندر یکدیگر فزونی رود و از پس فصد و حجامت چیزی نماند  
 شود خوردن که بهیچ آرد و دیگر که اندر چیزی که من از زیر باشد نشاید داشتن و  
 در دغ و شیر و زرد سوسان و روغن نشاید داشتن و ماهی تازه و شیر و پنیر و خایم  
 یکجا نشاید خوردن با قلا و خجرات یکجا نباید خوردن با آب ششم اندر تدبیر آب  
 آب خالص سرد و تر است و باشد که بسبب یکی آبش با گرمی هوا گرمی عرضی در  
 بد بد آید نه آنکه چیزی گرم با بد نیامیزد و همچنین بسبب سردی هوا سردی عرضی  
 پذیرد ولی آنکه چیزی سرد با بد نیامیزد و هرگز گوهر آب خشکی پذیرد و اگر آنوقت که  
 بفسر و هرگز گوهر آب تری و فسر پذیرد از بهر آنکه ممکن نیست که آب تر گردد  
 چه فصل خالص آب تر گردد و اگر گرمی کند یا خشکی کند بسبب چیزی زمینی کند که  
 با وی با نیامیزد یا بسبب کیفیت عارضی که پذیرفته باشد و آب باران تری فزون  
 تر از آبهای دیگر کند و باران مستانی خالص تر از باران تابستانی باشد از بهر آنکه  
 حرارت هوا اندر رستان ضعیف باشد و بخارهای غلیظ نمائند کشید و بخارهای سرد  
 و غبار مانا باشد یا کمتر باشد و باران تابستان بر ضد باران رستان بود و  
 باران بهار می میان این آن بود و آب باران اگر چه سخت نیک بود و در

شستن شود از بهر آنکه لطیف است و لطیف زودتر اثر پذیرد و اگر بنزد دیرتر اثر پذیرد  
 و بخ که از آب نیک فسرده باشد و بر زمین پاک شده باشد فو قی نیست میان پنج و شش  
 که این را در آب بکنند و یا از بیرون آب را بد و سرد کنند و آب سرد خداوند و  
 عصب و بند را از میان دارد و آب را در آب شور مردم را لاغ کنند و چند آو  
 بیمار بیایم سرد و تر و خداوند لقرن ر عشب و استقا و فالج را سود دارد و خداوند  
 و بلها و لقرن بلغمی را در دمی شستن سود دارد و اگر آب خوش را ناک در بکنند  
 و در آفتاب نهید یا باتش بنزد فائده آب در یاد و داند چشمه گوگرد شستن و  
 آب آن خوردن خداوند شش کرده شانه را سود دارد و اگر بنج استار گوگرد  
 فارسی کوفته اندر صر بهته در مقداری من آب بنزد تا یک سیر از وی برود  
 و بیالانید فائده آب گوگرد بد و آب شور خوردن خون را تباه کند و خارش  
 آورد و نخست سهال آورد پس طبع را خشک گرداند و آب تلخ هم سهال آورد  
 و از آب تیره شده سنگ شانه و کرده تولد کند و آب گرم طعام را بر سر معده  
 آورد و تشنه را پیچم خورسندی نهد و آب سرد با عتدال همه تن در ستان را سود  
 دارد و معده را گرم کند همچون گوارش باشد و دل گرم بجای می آید و خنک باشد و بخا

از دماغ باز دارد و غفوتها را دفع کند و نگذارد که خون تباه شود لیکن آنرا که  
 باید که ماده پنجه شود زیان دارد و آب گرم گشتن آورد اگر سخت گرم باشد  
 با دارا بشکند و قویتر را سود دارد و تشنگی دروغ را باطل کند و معده را بشوید  
 و خداوند نزل و مایه خلیا و در چشم را سود دارد و در ادرار و حیض براند و آب چاه  
 و کار نیز قیاس آب جوی بد با آب جوی با آب چاه به هم نشاید خوردن و میختم  
 آب ایستاده خاصه که در میان درختان باشد یا نیستان سخت بد است و بسیار بزرگ  
 کند همه چیز را زیان دارد و باشد که باستفا کند و فصلتهای بد بسیار دارد و  
 آبهای بدر با صلاح توان آوردن تدبیرهای بسیار و آسان تر و بهتر است  
 که آب را با خاک پاکیزه بیا میرند و بچنانند و بنشانند و کمتر است که بنیزند و بنشانند  
 و آب غلیظ با شراب نشاید خوردن و با شیر نیز نباید خورد و آب شور با سرکه و بخیل  
 و اگر چیزی قایل چوب خرنوب حب لاس زعفران و در و افکنند یکشنبه روز مضر  
 آن باز دارد و آب را که با شراب یا چیزی چرب خوردند طبع را نرم گرداند و آب  
 تلخ با چیزی شیرین یا چیزی چرب خوردند و آب تیره با سیر باید خوردن و زیاده  
 همه آبهای مخالف پاز است خاصه که بسر که پرورده باشد و آب استاده همه چیز

نشايد خوردن خيزماي خشک بايد خورد و آنجا که آب اندک باشد در دوزگاکرم  
 باشد آب با سرکه يا ميوه تشنگي کمتر آرد و اگر تخم خرفه بکوبند و با سرکه يا ميوه بنفشه  
 کمتر حاجت آيد و بر سر طعام آب بيار نشايد خوردن و اگر کسی را صبر نباشد اندکی  
 آب سرد بخورد و هر چند سرد و ز تشنگي بهتر نشاند و صبر کردن تشنگي مرطوب مبرد  
 را سود دارد و محروم رازيان آرد و آب خوردن نباشد و از پس گسخت  
 زيان دارد و اگر کسی آب خوردن نباشد صبر نبايد آب با شراب مفرج کند  
 تا زيان کمتر آرد و داند زمستان آن شراب که آب مفرج کند و نباشد  
 بنحورند گرم بايد کرد و اندر تابستان سرد بايد و آب خوردن بيشب که از خواب  
 بيدار شوند زيان دارد و خاصه اگر حاجت صادق نباشد ليکن محروم نموزيان  
 کمتر دارد و از پس طعام گرم آب سرد زيان دارد و اگر چاره نباشد اختي در دمان نگاه  
 بايد داشت پس فرو بردن و اگر تشنگي دروغی غلبه دارد صبر بايد کرد و نخت  
 تا طبع اند خواب آن ماده را که تشنگي می آرد بنزد و تحليل کند و اگر تشنگي  
 دروغی آب خورده شود تشنگي زياده کند از بهر آنکه ماده مدیابه و قوی تر شود  
 و تخم باديان و آب باديان اين تشنگي را زایل کند باب منضم اندر تبحر

اگر چه دین اسلام شراب را حرام کرده است لیکن چون در ملت های دیگر مباح بوده است  
و طبیبان سود و فربان آن در کتب آورده اند و بعضی مخالفان دین لذت  
و ضرر و منفعت آن می طلبند و از آنجا که طریق طبست منفعت و مضرت آن باز  
نموده می آید اما منافع شراب آنست که مزاج و حرارت او مناسبت  
غریزی است که تن مردم بدان زنده است بدینجهت حرارت غریزی را بفرزاید و  
طعام را بنیکو میضم کند و خلط های غلیظ را می پزد و بگدازد پس بعضی اسهال و بعضی  
باد را در او بعضی بمرق و بعضی بقی دفع کند و بدین سبب که هر که شراب خوردن  
عادت دارد و هرگاه که دست از آن کوتاه کند مضطرب شود و حرارت غریزی  
ضعیف شود و همه قوتها در اندامهای او ناقص شود و خلطهای که بمرق و  
اسهال او در دفع شدی اندر تن او بماند و بسیار گردد و بیماریهای گوناگون  
تولد کند و منافع دیگر آنست که رنگ و سی را برافروزد و قوت روح و  
قوت اندامها را مدد کند و رگها را از اخلاط بد بشوید و شهوت کلی بر و قوت  
وسه را بکشد و رگها را فراخ کند و غذا را بتمام تن برساند و بدین سبب باقی  
را فربه کند و خواب خوش آورد و پا در هر زهرهای سرد است چون افیون شوکران

و مانند آن دگر دم زده را شراب قوی گرم کرده سود دارد اما این منفعت تا آنجا  
 دارد که بوقت داندازه بکار برود و هرگاه که از اندازه بگذرد همه مضرت است  
 از بهر آنکه منفعت بزرگتر اندر شراب آنست که حرارت غریزی را مدد کند و هرگاه  
 بسیار خورند حرارت غریزی را ضعیف کند از بهر آنکه شراب حرارت غریزی را  
 غذاست و غذا پذیرنده آگاه قوی باشد که غذا از اندازه قوه او با چون  
 غذا فروتر شود قوه عاویه مانع از تصف کردن در آن عاجز و قاصر آید چنانچه  
 غذا پذیرنده ضعیف گردد و در حال حسرات غریزی با شراب بسیار همچون طالع  
 اندک بود که هنرم بسیار بر دهند تا چنانکه آتش اندک که از فروزانیدن بسیار  
 بر دهند عاجز آید و فرو میرد حرارت غریزی همچنان از مضم شراب بسیار عاجز  
 آید و ضعیف گردد و بدین سبب که هر که افراط کند بیم بود که مضاجات میان شراب  
 بسیار و از بهر آنکه شراب زود با خون بیا میرد و هرگاه بسیار خورده و هرگاه و اندک  
 چون جگرشش و دل پر شود و موار که مدور و ح است گذر نماید و حال میبرد  
 در مضاجات و انهمی البشری تا متر اندر ذخیره خوارشاهی یا و کرده ایم  
 و از مضرت مای دیگر و سواست و مایه لیا و غلط و کند فهمی و رای مایه صواب

کلمه باغیان  
در تدریس شراب  
بدر تدریس شراب  
بدر تدریس شراب  
بدر تدریس شراب

و خیرگی چشم و تاه شدن حاستها و ترسیدن در خواب و بیدار می بی سببی و سستی  
و خنق در عصب و نفوس و فالج و سلسله و ندیان و دیوانگی و تپه و محرقه و استسقاء  
و چگونگی تولد این علتهای در ذخیره یا کرده آمده است و بعضی مردمان باشند که هرگاه  
قدحهای بزرگ خورند و رست شوند و اگر قدحهای کوچک خورند زود دست شوند از این  
آنکه معده و جگر ایشان گرم نباشد و از قدح بزرگ بنهار توان جستن و چون بنجا  
شراب بدماغ نرسد و دیر تر رست شوند و از قدح کوچک بنهار زود تر تواند نگنجتن  
بدین سبب اغ زود تر از بنهار شراب مبتلی گردد و زود دست شود و باید دانستن  
که بخورد شراب بنفید و رقیق موافق تر باشد و اگر شراب قوی را نذک کک گفته  
بچکا تند رقیق شود و بجای آب باشد خاصه اگر منروج کنند و شراب زرد قوی  
تر باشد و هر چه رنگین تر و قوی تر پیران مرطوبانرا شاید و شراب انگور سیاه  
نخدا و بدلیکن حسرات او کمتر از شراب زرد باشد خاصه شرابی که رنگ آتش دارد  
و شرابی که طعم لبوی او ضعیف باشد محروم باشد لیکن از معده دیر بردن شود  
و شراب خوشبو و شراب یحانی گویند خداوند خفیان غشی را موافق با شراب  
اما خوش بوی و مانع از زیان دارد و اخلاط بد را افزایش و شراب شیرین تر از فریب کند



و آواز صافی کند لیکن تہہ کرد و دیر گوارد و جگر و سپرز را زیان کند و شراب  
 رقیق زود تر بر گها گزند و بدماغ رسد و زود ترست کند و او را بیشتر کند  
 و شراب غلیظ ضد این باشد و شراب خام جو شیدہ استی و ہوشیاری زود تر باشد  
 و نشا ط زیادہ کند و خون را صافی کند لیکن بوسی مان از مداومت آن خوش  
 شود و دماغ را زوی فزاید و شراب جو شیدہ انچه تلخ باشد گوارندہ تر باشد و  
 ہوشیاری از وی دیر تر باشد و خمارش قوی تر باشد و نشا ط از وی همچون نشا ط  
 شراب خام باشد و شراب شیدہ شیرین سنگ و ریگ اندر نشانہ و گردہ پدید آرد و با  
 کہ ہستفا ادا کند و شراب مویزی را حرارت و رطوبت کمتر از انگور می باشد و غذا کمتر  
 و ہود نفخ کند و کسانی را کہ فراج ایشان سرد و خشک شد نشاید پیران را ہمین  
 سبب نشاید و انواع شرابہا کہ از کریمہ و کا و رہن و غیر آن کنند آنرا از جملہ شرابہا  
 نشمر و فعل و منفعت شراب از ان نیاہند جز آنکہ دماغ را متملی کند و شراب کہ بہ  
 حکم دارد و شراب تمام نارسیدہ جگر را زیان دارد و باشد کہ اسہال  
 کبدی آرد و ہر کہ از گرمی شراب ترسد غذا از غورہ و ریواج و مانند آن باید ساخت  
 و نقل نام و ترشی تر بخورد و ہر کہ شراب او را در دسر آرد و نقل آبی و ناما باید خورد

و در میان هر دو سه پیا له اندک آب سرد خوردن تا قوه شراب از دماغ باز آید  
و هر که معده او گرم و ضعیف باشد نقل حب الاس و آبی ترش باید خورد و اگر معده  
سرد باشد نقل کونی و معده و نقل و پوست ترنج باید و اگر کسی را در میان شراب  
آبی و منش کشتن رنج دارد نقل زیره و نمک کند و پوست بیرون پسته اند و نمک  
نکاه دارد و بجز وقتی فرو نشاند و شراب بشتا دماغ و عصب را زیان دارد و تشنج  
آورد و خرد را زایل گرداند و سستی متواتر مزاج جگر و دماغ تبا ه کند و بیمارها  
عصب آور و بیم سکت و مضاجات باشد و کودک نارسید را شراب سخت زیان دارد  
زیرا که حرارت غریزی را ضعیف کند و تحلیل کند و سیکه خواهد که از سستی زود  
آهش یار شود سر که با آب یا میزد و مقدار سه پیا له بخورد و دوغ ترش و برف  
گداخته خورد و گافور و صندل بپزند و روغن گل و سرکه و گلاب بر سر نهند و کسی که  
خواهد زود دست شود تا عضوی را بدستکاری علاج کنند بذرا البخ و قشور بیرون  
اند از آب بپزند تا آب سرخ شود و با شراب یا میزند و بدهند تا بخورد و هر که خواهد  
شراب بسیار خورد و دیرست شود اگر محو در باشد آب برخت رز که الگو آن سفید باشد  
و آب انار ترش از هر یکی مثلا و درم یا پنجم درم سرکه یا میزند و یک اوقیه بدهند و

میرود و باشد سد آب خشک زیره و نمک آب آیند و برابر بوزن رست کنند  
 و آب بر چکانند و قرص کنند و خشک نمایند و هر ساعت نان بدان خوش کنند  
 یا بستم در تدبیر خواب بیداری بهترین فتح خواب آنوقت است که طعام  
 از منم معده فرو گذارد و در معده آید قوت مانده آنرا تصفیه تمام کرده  
 باشد و معده خالی خفتن زیان دارد و حرارت غریزی را ضعیف کند و تن را لاغر  
 و خواب بیمار بهای طبیبی و تزلزل آورد و خاصه اندر زمستان رنگ در و رانها کند  
 و تن را سست و کسالتی و سقوط شهوت آورد و زیانکارترین چیزی خداوند فرج  
 را بسیار خفتن است و کسالتی که خفتن بروز عادت دارند بتدریج از آن عادت  
 بجا گشتن و خواب روز بجای خواب شب یا سست و روی را زرد کند و وقت خفتن  
 نخست بر پهلوئی است یا بدخفتن بکمران پس پهلوئی چپ باید کشتن و شکم را گرم  
 باید کردن و چیزی گرم چون سموز مانند آن شکم باید نهادن و اگر شکم خست  
 صواب است با حرارت جمع شود و طعام را نیک هضم کند و به پشت باز خفتن زیان دارد  
 از بهر آنکه فضلا می مانعی که منفذ نامی ایشان بسوی پیش است چون بینی و کام  
 برین منفذ باید که فرو آید و بسبب باز خفتن به پشت بسوی پس میل کند

و بسینه و عصبان فرو و آیند و زلزله و سل و درد و عصبان و فالج و درد و لشت و تولد  
 مند و از آنچه اندر و مانع بماند که بوس صدمه سکته تولد کند و بخواهی و شب  
 ناخفتن گوید و مانع را کمتر کند و طعام شراب هم نماند و گواریده بماند و قوت را استقامت  
 کند و خواب بماند و از میان دارد و حکم آنکه اندر شب ایامی مضیم یافته اند و معده  
 ثانی گشته میخان باشد که کسی برگر سبکی بخشد و آوازهای پیوسته و هموار که  
 مستعدان باشد چون آواز آب و آواز آسیا که سخت نزدیک نباشد و مانند آن  
 خواب آورد و مانند گی و رنج ببر و مالیدن بسیار و شراب مخمر و  
 خواب آورد و کسی را که از بخواهی رنج باشد نگذارند که تکیه کند چشم نواز  
 و اطراف او بپسند و از اندک مایه غنودنی که باشد باز دارند تا مانده شود  
 پیش او جماعتی بنشینند و همای گویند و کتابهای بخوانند تا ملوای شود و ناگاه  
 از پیش او برخیزند و چراغ بر دارند اندر حال نخسید باب نهم در تدبیر حرکت  
 و سکون باید دانست که حرارت غریزی از سبب بی برود و اندر دنی اثرها  
 می پذیرد و اندک آن تحلیل نخرجه مبرود و حاجت است بدانکه عوض آن باز  
 آرد و آنرا دومی دهند هم از گوهران هر حرارت که از اندرون میرون

بقی مردم رسیده غریب و از گوهر آن نیست و حرارتی که مدد آنرا شاید و از گوهر  
 آنست جز حرارتی نیست که از حرکت گوهر اندامها خیزد از بهر آنکه چون مردم حرکت  
 کنند اندامها را گرم شود و حرارت غریزی برافروزد و مدد یابد هم از گوهر  
 خویش و این حرکت را ریاضت گویند و اصل بزرگ اندر تدبیر حفظ الصحة ریاضت  
 از بهر آنکه ریاضت حرارت غریزی را برافروزد و فضله را که از غذایی رسد  
 گذشته در تن بماند آنرا تحلیل و دفع کند و بهترین وقتی ریاضت را آنوقت باشد  
 که طعام مهضم شده باشد و طبع اجابت کرده روده از فضله طعام خالی گشته و  
 نخست که تدبیر ریاضت خواهد کرد بفرماید یا دیر یا بمالد یا لیدنی نرم و بتدریج  
 سخت نمایند تا با آخر سخت تر بمالد پس بر ریاضت مشغول شوند و چون از ریاضت  
 فارغ شوند دیگر باره دیر یا بمالد یا لیدنی نرم و در میان مالیدن دوم چند  
 اندامها بکشایند و عصب را از کنند و نفس باز گیرند چنانکه تواند که تا فضله  
 که بر ریاضت دفع نشده است بدین طریق دفع شود و مدته ریاضت چندان باید که  
 رنگ روی فروخته شود و حرکت بنشاط تواند و هرگاه که ماندگی پدید خواهد آمد  
 و عرق آمدن گیرد و چه از ریاضت باز ایستد و ریاضت برگرسنگی زیاندار

و انواع ماندگیا که از ریاضت و غیر ریاضت پدید آید سه نوعست فردی و جمعی  
 و درمی و دیگر گویند نوعی دیگر است که آنرا تشفی گویند اما فردی ماندگی  
 باشد که اگر دست بر رو نهند یا حرکتی نکنند المی باید چنانکه از فردم یابند و سبب  
 آن فضله باشد رفیق و بسیار حرارتی قومی که اندامها گرم کند و گوشت و پیر  
 گدازد و اندر نواحی پوست پراکنده کند و اگر آن فضله بسیار تر باشد سرمانی اند  
 پشت می یابد و اگر سخت بسیار بالرزه و تب کند علاج اندر آبریزن نشستن باشد  
 و مالیدن نرم بر و غنهای کشایند چون و غن با بونه و روغن نیم خطمی و روغن  
 شبت و گرمایه فاتر و طعام از چربی که لطیف باشد چون فروج که آب غوره  
 نلک شک و جو خنجه باشند و چون قلیه کدو و دانه مانخ و ماش منقش و ماندگی تنه  
 چنان باشد که هر دم پندارد که اندامهای او کشیده است و استلا و حرارتی همی ناید  
 از همه رگها و بندها و حرکت دشوار تواند کرد و سبب آن فضله باشد که اندامها  
 مانده بایا یا بدی علاج آن گرمایه باشد و آبریزن در و غنهای که در علاج فردی  
 یاد کرده آمد بکار دهن و اگر آن ماندگی نه از ریاضت تولد کند از استفراغی  
 چاره نباشد و ماندگی درمی نوعی است که تن گرم باشد و رگها و عضلهها متصلی و اگر

نوعی ماندگی است که در  
 تنه و اندامها  
 پدید آید و سبب آن  
 استلا و حرارتی  
 همی ناید

دست بر سرد می نهند الی یا بنده چنانچه عضوی آنا سیده باشد و سبب آن  
 همچون سبب دمی باشد علاجش بسبب چیز تمام شود امتلار ابستغفار و کم خوردن  
 زایل کنند و حرارت را بشرتیهایی خشک تسکین دهند و امتلار عضلهها را و ادم  
 آنرا بکریا و آبزن دروغنها علاج کنند و آسایش گزینند و نمدگی قشقی چنان  
 باشد که مردم بپندار که اندر اندامهای او خشکی است و سبب رنجی باشد که عرق  
 بسیار کند یا در هوا می سخت گرم سفر در پنج دروزه و کم خوردن اتفاق افتاده باشد  
 علاج آن آبزن و گریا و روغنهای مالیدن شربت کشکاب شکر و روغن بادام و  
 لعاب اینمول و شکر طعام یا چه اندر کشکاب پنجه و فروج مانند آن باب پنجم  
 تدبیر استغفار غمهای یار و نامی سهل باشد که مردم تند است را و کودکی را  
 و پیرا و مردم خشک و لاغرا کسی که گوشت عضلهها شکم و اندک باشد کسی  
 را که قوت ضعیف باشد و کسی را که معده یا دل ضعیف باشد و کسی که عضلهها  
 زبان ضعیف باشد چنانکه بعضی در سخن سین را ناگوید کسی را که در تن او خون بسیار  
 از غلظتها و دیگر باشد این چندین گروه که یاد کرده آمد و سهیل نشاید خوردن  
 و نیز اندر فصل گریا و فصل سر نشاید خوردن خاصه در گریا است روز پیش از

۹  
 انقضای  
 شده و جلد  
 خشک و در  
 بدن خشک  
 بزرگ لطفانه  
 دانسته  
 بجای آورد

از بر آمدن شرابی بمانی و بست روز پس از بر آمدن او میچکس را داروی  
 مسهل نشاید خوردن فصد و حجامت نشاید کردن مگر که ضرورتی باشد  
 عظیم انگاه فصد کنند و شرطهای احتیاط و تسکین بجا آرند و سبابت نیز نباید  
 کردن خاوند در ایام با حور و اهل با حور نوزدهم روز باشد از ماه تموز و کسی را  
 که شادی بزرگ یا غمی بزرگ رسد یا مهمی و اندیش بزرگ دارد و در اوید خوردن  
 و خوردن سهل بسیار عادت یافته است ناپسندیده تن را ضعیف کند و کسی که دارد  
 مسهل خوردن آزموده نباشد طبیب نشاید که او را داروی سهل بدو صواب  
 آن باشد که بغدادی لطیف و اندک تدبیر او کند یا اگر چاره نباشد داروی لطیف  
 و دود مردم خشک مزاج را داروی نرم و لغزنده بیشتر از آن استغفار کند که  
 داروی نیز و دارو خوابا باید که نخست تن را بر آزرده و دارو خوردن کند تا مقصود  
 حاصل شود بی منفعت و آنچنان باشد که چند روز چیزی که احتشار اضعیف کند  
 نخورد و معن را مراعات کند و گندامی دارو را کشاده و طبع را نرم کند و خلط را  
 بزند پس سهل خورد و آن به ساحت که مسهل خورد باید که طعام مضمم شده باشد و  
 نه شور شهوت طعام دیگر بدید نباید باشد و در نخت شیرین نباید تا معده از آب و

در ایام با حور و اهل با حور نوزدهم روز باشد از ماه تموز و کسی را که شادی بزرگ یا غمی بزرگ رسد یا مهمی و اندیش بزرگ دارد و در اوید خوردن و خوردن سهل بسیار عادت یافته است ناپسندیده تن را ضعیف کند و کسی که دارد مسهل خوردن آزموده نباشد طبیب نشاید که او را داروی سهل بدو صواب آن باشد که بغدادی لطیف و اندک تدبیر او کند یا اگر چاره نباشد داروی لطیف و دود مردم خشک مزاج را داروی نرم و لغزنده بیشتر از آن استغفار کند که داروی نیز و دارو خوابا باید که نخست تن را بر آزرده و دارو خوردن کند تا مقصود حاصل شود بی منفعت و آنچنان باشد که چند روز چیزی که احتشار اضعیف کند نخورد و معن را مراعات کند و گندامی دارو را کشاده و طبع را نرم کند و خلط را بزند پس سهل خورد و آن به ساحت که مسهل خورد باید که طعام مضمم شده باشد و نه شور شهوت طعام دیگر بدید نباید باشد و در نخت شیرین نباید تا معده از آب و



نخدا قبول نمکند و بهضم آن مشغول نشود و خفتن پس از آنکه دارو خورده باشد  
 نشاید و اگر دارو قوی باشد پیش از آنکه در کار آید بخسپد و اگر کار بهتر کند و  
 چون در کار آمده باشد اگر بخسپد باقی فعل دارد و باطل شود و اگر دارو نرم و  
 لطیف باشد پیش از آنکه در کار آید بخسپد و اگر اصل کار نکند یا کمتر کند و اگر  
 خوردن پس از داروی مطبوع قوت دارد و را ضعیف کند و از پس حب های  
 قوی اگر در کار آن تقصیری باشد آب گرم شورا و تیراز و آنرا دفع کند و  
 اگر کیدرم صطلی سوده باندگی شکر خورد و دارو را بکوبد و تمام فرو و دفع کند  
 و تا دارو تمام کار نکند طعام و شراب نباید خوردن و اگر سده صفراوی باشد  
 و صبر کردن حمال نخند پیش از دارو و بزمانی اندک لقمه چندان شراب نریزد  
 کنند و بدیند یا شربت یا آب انار و اگر کسی را بغضه سعال هر دو هم  
 حاجت آید نخست گاه باید کرد اگر اخلاط گرم نخست فصد کنند و اگر اخلاطی  
 است نخست مسهل خورد و اگر کسی را دارو کار نکند و تاسه و آرامی تند در آید  
 آید شایانی یا حفنه بکار داند یا و شتال صطلی سوده با شکر اندر آب گرم بنهد  
 و او تا دارو را دفع کند و اگر گها متملی باشد و چشمها بیرون خیزد و بایزد

و بسیار باشد که آب سبب غشیانے را که از دارو باشد زایل کند و دارو را  
 در کار آورد و اگر نیز این اعراض تولد نکند چون اجابت نیفتد هم فصد باید کرد  
 اگر چه پس از دو روز یا سه روز باشد و هر گاه که دارو کار تمام نکند و تن از آن  
 ماده که مقصود باشد پاک نشود گریه بکار باید داشتن چند روز تا ماده که سبب  
 روده با میل نکرده است و بسوی پو میل داشته باشد بمرق دفع شود و اگر از  
 گریه لذت مییابد نشان آن باشد که ماده دفع میشود اگر لذت نمییابد و تا  
 در وی پدید میآید در حال بیرون آید و بشربت و غذای موانع تدبیر کند  
 و چون از دارو فارغ شد از همه چیز پاک آن احوال مردم گرداند چون شادی بزرگ  
 و غم بزرگ جماع چشم عظیم و مانند آن خوشی تن را دور باید داشتن و طعام اندک و  
 لطیف باید خوردن پیش از طعام مبرور را و مرطوب استخیم تر است که از اسهال  
 گویند و حب الرشا و باید خوردن اندر جلاب محمدر صفراوی سبب اسهال  
 استخیم شام سفرم و اگر کسی سخت محمدر بود اسهال را بروغن کل چرب پیش جلاب  
 کند و کسی که سخت مبرور باشد حب الرشا بروغن زیت چرب و شراب وردن  
 پس از دارو بیم باشد که تب آورد و بیم باشد که اضطرابی آورد و اگر در اسهال

فزون از اندازه کار کند شیر تازه دهند تا تیزی و قوت دارو از رود و باز  
دارد و اگر تخم سان الحول اند شیر بخورشانند و به بند مد حال باز دارد و اگر  
تب آمده باشد پیچول و کل رنمی صنع عربی بروغمل چسب کنند و با شراب آبی  
یا شراب مورد و بند و تریاق فاروق و فلونیا اسپهال باز دارد و هرگاه که سهال  
چندان شود که فواق پیدا آید پیچول بروغمل چسب کرده با آب سرود بپزند و  
اطس بر بندند و عطسه آرند و فلونیا دهند و ابل تنعم و ملوک و کسانیکه دارد و شوا  
خوردند تدبیر مار لطیف باید ساخت اما خداوندان معده ضعیف و گرم که به استفراغ  
محتاج با بگیرند سقمونیا مقدار کثیف و اندر جلاب خام حل کنند و آبی یا شربت  
شیرین پاره کنند و بسر کار و بیازند و اندرین جلاب نهند کثیف تا ازین جلاب بخورند  
نویشتن خورد و آن آبی بر چند بسر خلال بدهند و آن جلاب بگذارند تا نهند  
سقمونیا باشد و مره دارند و اما اگر مقدار سقمونیا زیاد از کثیف کند تا آنچه آنست  
بازست تا بمقدار شربت باشد صواب بود و اگر استفراغ صفا و رطوبت حاجت  
ترید سفید تر شیده میگویند بگیرند بکرم یا بیشتر بحسب قوت و طبع خورنده دارد و اندر  
صد ورم آب بخورشانند تا به نیمه باز آید یا لایند و مقدار حاجت از سقمونیا درین آب

حل کنند و مقدار می سوزد و در آن کنند و کیشب بنهند پس آن را با سیب  
 باره کنند و بپزند و در آن آب اندازند و کیشب بنهند و با دانه آن را با سیب  
 بنهند مقصود حاصل شود صفت مطبوخی که خداوند تزلزل را سود دارد  
 بنفشه خشک پنجه رم پنج سوسن بنفشه دهرم اندر نیم من آب بنزد تا به نیمه  
 باز آید و بست شغال شیرشت یا ترنجبین درو حل کنند و بیالایند این کیشب  
 بود صفت حب لطیف بنفشه خشک هشتال را بسوسن کیده هم عسل فلوکس  
 خیارشبر خندانه بدان برشند و حب کنند باب یازدهم در تدبیر  
 کسانیکه سینه او تنگ بود و از گوشت برهنه باشد و گردن دراز و حنجره ظاهر و  
 بیرون آمده باشد کسانی را که در سینه بیماری باشد قی نشاید گردن و کشاکش را که  
 دماغ و عضای ضعیف باشد و کسیکه سخت فربه بود قی نشاید گردن و اگر که مسهل و تیر  
 از قی کردن با اما منفعت قی آنست که همه بیماریها و در دمار که از فرو سوزی  
 باشد سود دارد و معده را پاک کند و آرزوهای بد ببرد چون آرزوی گل و مانند  
 و آرزوی طعام پدید آرد و خداوند بر قان در عشمه و فالج و نقرس و المیخ و لیا و  
 قوبار اسود دارد و خداوند جرم کسانی را که رنگ روی زرد باشد سود دارد و

کسانے را که داروی سهل رقی و غلبان ارد اگر بیشتر از آن که دارد خوردند  
خوردنی کنند چون دارو خوردنی و غلبان شبانه و نعلبای قوی آنست که معده  
را زبون کند و خلط بدروی بد آورد و دندان بیمار بهای سینه و چشم از آن  
دارد پس اگر قی باندازه و وقت حاجت کند گرانی سرد گوش زایل کند و چشم  
روشن کند و از هر قی چند گونه طعامهای مختلف باید خوردن و چند گونه شرابها  
مختلف تا مقصود حاصل شود و چون طعام شراب خورده با یکدیگر صبر باید کرد  
تا اخلاطی که مقصود باشد با طعام بایزد و آنگاه پیش از آنکه معده بهضم مشغول شود  
مدوقی باید کردن بر پر مرغ شسته که فرو کنند یا آنکه شبت و آب گندم جو شسته گرم  
بیاشامند و گفته اند از طعامها نخست پاجه و سیب خوردن تا براخلط او بزد  
و کسی که قی دشوار افتد هر روز پیش از قی هر روز یک قی روعن شیر خج یا یک قی  
شراب صندل بیا نیزند و بخورند و هر روز در گریه بشوند و روعن اندر راند و شراب  
و شور با ما و چسب بخورند و طعامهای گوناگون و اگر بواسطه سردی خانه گرم کنند یا در گریه  
گرم قی کنند و در وقت قی کردن فاده بر پشت چشم بزنند و به بندند و راست بنشینند  
و چون فارغ شوند چشم در روی باب سرد بشویند و در آن با گرم بشویند و چند بار

غریزه کنند به سنجین یا آب بکامه بهترین و در گاری می کند و آن را باستان  
 است و مرطوب می پس از ریاضت کند و پیش از طعام محو و پس از طعام و شربت  
 که سیکه خواهد بود از بون نشود پس از آنکه در میان شسته باشد و غریزه که مقدار  
 بکند هم با کشتن مال مصطفی سوده با اندکی شکر یا بی شکر با آب سیب خور تا مادام که  
 روی بعد از آرد باز دارد و باقی فضله که در سده اند بهت بجان آب و دماغ کند و  
 محل بشک و اطر افعول کو یک هم بنین سود دارد و اگر از و آرد و قی سوزش معده تولد  
 کند شور بای هر آب از آن کند غامته شور بای مرغ فریه اگر فواقی برانده جرم  
 آب گرم منخورد و عطسه می آرد و اگر اندر سینه و پهلو مارد و بی و تمددی پدید آید  
 بر و غن نفثه یار و غن بیت یار و غن نازه یار و غن با بونه بالند و آب گرم  
 کنند و تکیه چنان باشد که مثانه گاو یا مانند آن چیزی پاک کنند و بشویند و  
 پر آب کنند و بر آن موضع نهند و از و آرد و نامی قی آنچه نخیط است نیست  
 بگزیند تخم ترب و درم تخم شبت یک درم بوره نان چهار دانگ کوفته با انگبین بشویند  
 و پیش از طعام منخورد این بکثیرت باشد و تربا باره کنند همچون درم اندر تخم  
 نهند و بر تو و بر هر توی اندک نمک بر میا شند پس مقدار سی سنجین علی بر آن

درم تخم ترب

و یکشب بنهند دیگر روز پیش از طلوع آن ترب آن سلجمن بخور و پس طعامها و مختلف بخور  
 تدبیر می کنند و پاره پاره زنگس اندر میان طعام بخور و دیابا می شور بخورند فی آورد  
 و فطخ گرم بآب شبت و دیابا اصل بخورند فی آورد و جوز الفی در قیغ میانی بخورند  
 که بخاطر باشد و الله اعلم باب و از و هم در تدبیر فصد و حجامت فصد  
 استفراغی است کلی از بهر آنکه مرکب همه خلط خون است و بدین سبب هرگاه که فصد کرده  
 شود از هر خلطی چیزی کم شود و فصد را بدین سبب استفراغ کلی گویند و فضیلت  
 آنست که چون رگ کشاده شود رنگ و قوام قوت بیرون آمدن خون میتوان بدین  
 و چند آنکه مصلحت با بیرون کردن اندک اندک یا بسیار اما دار و میسهل و قوی اگر  
 نقصی کند تا رگ آن بار و می دیگر خطرناک شود اگر افراط کند باز داشتن شود  
 بود بدین سبب فضیلت هیچ استفراغی بفضیلت فصد نرسد و منافع خون در تن بسیار  
 آنچه از آن جاره نباشد درین مختصر یاد کردن آنست که معلوم است که جگر گرم است و بدن  
 قوت طبعی او تولد خون اندر جگر است بدین سبب اندر خون حرارت طبعی او در تن  
 از آن بهره یابد و بدان پرورده شود و مرکب حرارت غریزی خونیست و خون را  
 بهمه تن میرساند و بدین سبب که هرگاه خون نختی بیشتر بیرون کنند ضعف قوت

در تدبیر فصد و حجامت  
 در تدبیر فصد و حجامت  
 در تدبیر فصد و حجامت  
 در تدبیر فصد و حجامت

غشی تولد کند و منفعت بزرگتر آنست که رگ بزرگی از جگر بدل پوسته است و  
نصیب تمام از خون بدل میرساند و آن خون در دل مرکب حیوانی گردد و اندر سه  
شرایع بنا بر دو وقت حیوانی باطل شود و مردم پلاک گردد و کثیرین منافع خون  
آنست که پوست را رنگین تازه و بار و لوق دارد و از بهر این منافع بعضی پیشگان  
خون بیرون کردن بهیچ حال روانداشته اند و این را خطاست از بهر آنکه منفعت  
خون آنگاه باشد که مقدار خون اندر تن چندان باشد که باید و مزاج آنچنان باشد که  
باید پس هرگاه که بمقدار بیشتر شود یا مزاج آن گردد و نامطبی شود و نسبت بهار  
گردد و زایل کردن حال نامطبی واجب است و عذر می خواسته اند و گفته است که چون  
غذا از مجاری باز گرفته آید یا چیزی مانع داند که داده شود هم مقدار خون هم  
مزاج با اعتدال آید و به بیرون کردن خون فاسد حاجت نیست و جواب این سگویییم  
اگر چه این تدبیر صواب است اما نه ملتی و آمانی باید تا غرض حاصل شود و اینجا که این  
نتوان بود که آفت پیشدستی کند و مهلت ندهد پس نصیحت خون کم باید کرد و  
صواب آنست که در چنین حال هر سه تدبیر کرده شود غذای مانع دادن اندک دادن  
و مقدار خون بیرون کردن تا غرض حاصل آید و اندر حال بیرون کردن خون عمدتاً بر



فوت و بر حال دل باید کرد و این به نبض توان دانستن و اولتر آن بود که طبیب  
 در حال فصد دست بر نبض دارد تا هرگاه که اثر تغییر می پدید آید در حال بند  
 و هرگاه که فصد تباهی خون باز نگردد توأم آن نکرد و نباید بست مگر که اثر ضعف  
 پدید آید و هرگاه که سبب فصد آماسی بود تا رنگ از خون نگر و نباید بست بقدر  
 بدین سبب گوید که اندر شوصه رگ با سلیق باید زد و تا رنگ خون نگر و نباید بست  
 اگر به سبب کلی آنکه ضعف پدید آید دوم آنکه آماس قوی باشد رنگ خون برگردد  
 و بیم باشد که ضعف پدید آید از بهر آنکه آماس گرم و بزرگ گند نامی خون بسته دارد  
 و خون را در آن موضع باز داشته و بشخواری بیرون آید و مردم محدود و لاغر را  
 که در معده او صفرا تولد میکند و کسی را که کشاده با و کسی را که فم معده ضعیف  
 کسی را که حس فم معده قوی باشد از غشی نگاه باید داشت طبیب باید که دست بر نبض  
 تا چون اثر تغییر پدید آید در حال بند و در حال خون مد غشی کمتر افتد بیشتر  
 پس از آن افتد که رگ بسته باشد و فی کردن پیش از فصد غشی باز دارد و حجامت  
 کسی که در معده او صفرا تولد کند و فم معده ضعیف باشد و اگر در حال غشی قوی  
 کند غشی زایل شود و قوه باز آید و تدبیر نگاه داشتن از غشی آنست که پیش از

فصد بیک زمان اند کے شراب انار دہند و شراب سیب ترش یا شراب آمبی  
 ترش یا شراب غورہ یا مانند آن و مبرور را پیش از فصد شراب پودند و ہند یا ہم  
 یا جلایی کہ افادہ و رنجتہ باشد و مفصلاً بہشت باز فصد کند و مبرک کل  
 می باشد تا خون چہ آنکہ باید بیرون کند یا کمتر از قدر حاجت و هیچ حال است نکند  
 و از پس فصد مالو اللحم دہند و فضا و از نافہ مشک آلتی کہ بدان قی تواند نگذرد  
 چون پر مرغ و مانند آن حاضر دارد و دواہ المسک نیز حاضر دارد و تا اگر غشی افتد  
 در حال پر مرغ فرو کند و قی افکند و مشک پیواید و دواہ المسک اندر جلاب یا اندر  
 آب انار حل کند و بجلق اندر چکاند و کسی را کہ تب بود اندر میان تب روز نوبت  
 رگ نباید کشاد و کسی را کہ دردی صعب ہارگ نشاید زدن نخست در و کن باید  
 کردن پس گ زدن از بہر آنکہ درد اخلاط را سومی خویش کشد و رگ زدن اخلاط  
 را سومی بیرون کشد و منازعت اندر میان این مں آن پدید آید و اضطراب شود  
 پدید آید و ضعف تولد کند و اندر تابستان رگ روزی باید زدن کہ ہوا خوش  
 باشد و اندر ساعت نخستین از روز آہد زدن کہ رگ زدن و دیگر روز طعام کہ لطیفتر  
 خورد و چیرہی خورد کہ صفر باشد حاجت مردم محمد در را و اندر تدبیر است فراغ

در میان کشیدن

بار و می سهیل یا و کرده آمده است که بگذارم روزگار از فصل گرمانه سهیل باید  
 خورد و نصد شاید کرد آن منی اینجا نگذازد و چیزهای صغری می نشاید خورد  
 و از پس تن و سهیل جمیع بخوابی در پنج دوازدهس ناگواریدن طعام دوازدهس  
 دوازدهس بچکاری که تن را گرم کند یا بسبب آن تحلیل افتد بسیار مسموم گشاده شود  
 رنگ نشاید زدن و اگر ضرورتی باشد میان آن طاهای میان گ زدن و سهیل روزی  
 و در روز کم نشاید و پیش از گ زدن آسودن غلطیست و از پس گ زدن آسودن  
 و غلطیست صواب باشد لیکن نشاید خنق از بهر آنکه کسلافی و ضعف آورد و با که حلال  
 افتد و بر سرگرفاده بزرگ باید نهاد و هیچ عطرد و فلفله نباید مالید و اگر سرگ  
 گرم شود هر ساعت میباید کشادن و رفا ده بگللاب سر کردن و باز برو بستن و  
 مرطوب بپیش از گ زدن ریاضت معتدل باید کردن تا حرارت برافروزد و  
 رطوبتها بگذارد و در جمله طعامی که قوه بسیار دهد چون قلیه خشک و کباب مانند  
 آن نشاید خوردن از بهر دو کاری که آنکه مقصود از نصد گرفتن قوه خون باشد  
 و از طعام قوی مقصود باطل شود و دیگر آنکه آن روز که نصد کند قوه معده دیگر  
 اندامها نفعی ضعیف شود و قوتها می قومی باید تا طعام قوی اینهم تواند کرد

و چون قوه ضعیف باشد و طعام قوی خورده باشد مضمم بد باشد و خلط بد تولد  
 کند و در حال کسلانگی و گرانی پدید آید و اما رگها که بیشتر زنده قیال است و کحل  
 با سلیق و جل الذراع و سلیم و الطبی و صافن و البض الرکبه و عرق النساء و هر یکی را  
 منفعت دیگر است اما قیال علت نای سر و چشم بینی و کام و لب زبان و دندان  
 را سود دارد و اکحل علت نای همه تن را سود دارد و با سلیق علت نای جگر و سینه  
 و سپرز و ان الجنب و شوصه و روی سرین و فالو و ساق و قدم را سود دارد  
 و جل الذراع اندر بعضی دستها بارگ با سلیق میخشد و اندر بعضی با اکحل میخشد  
 است و بر زنده اعلانها ده است نزدیک خورده دست و اندر کتب میگویند که  
 آن همه منفعت قیال است و قیاس بر خلاف این واجب میکند همانا این خلاف از  
 سینه <sup>ای کاتان</sup> سخنان کتاب با فاده باشد و آیه لم و نبال با سلیق است از دست راست در  
 جگر را سود دارد و از دست چپ و سپرز را سود دارد و خداوند کرد و خارش را  
 مفید بود و الطبی خلیفه اکحل است و صافن خون را از نیمه بالا فرو آورد و حیض  
 بکشد و در شش خارش را و خاچه قضیب بر دمالض الرکبه اندر سپرز و انوا  
 بعضی طبیان گفته اند البض شاخهاست و نبال رگها و شاخهای آن یک

شده است و قصه آن درد احتشاد و در پشت راسود دارد و منفعت قصه  
 آن فروتر از صافن است حیض کشاید و درد مقعد و بواسیر و راسود دارد  
 عرق النساء در پس کعب است بود یعنی کعب خشمی قصه عرق النساء در عرق النساء  
 راسود دارد و زایل کند و منافع دیگرش بمنافع صافن نزدیکست و صافن در پس  
 کعب چپ بود یعنی کعب سی اما قیقال را بوریب زنند یا از پنهان بوده <sup>زردن</sup> باید  
 تانیش از روی دیگر رگ بیرون نشود و دیگر از تو و عصب عضله غشای آن پنهان  
 و اندر زیر اکمل عصب است احتیاط باید کردن در بود و باید زدن و از دراز نباید زدن  
 از بهر آنکه بسیار باشد که اکمل اندر میان دو عصب باشد و با سلیق را از جهت آنکه  
 در زیر او شریانست از موضع خولش بکسیو باید برد و بوریب باید زدن یا از پنهان  
 باید زدن و از دراز نباید زدن و اگر از دراز نازند باو گیر و باشد که از بهر زدن  
 جانب و شریان باشد دست از آن رگ بیاید و شستن درگ دیگر باید زدن و اندر  
 بیشتر اوقات که با سلیق زنند بعد از بستن باو گیر و نشان می آن باشد که برگشت  
 حدس و تخمین و هموار میاید باید کشادن و با هستگی میاید یا لید تا نامعلوم  
 دور شود و دیگر بربندند اگر دیگر بار باو گیر و دیگر باید کشادن و بمالیدن

و باز بستن و اگر هر بار با دگر دست باید داشتن درگ با سلیق بطی کم باید  
 زدن و همچنین هر گئی که با دگر و نباید زدن البته با سلیق را و لیس آن باشد  
 که به پشت نیش زنده چنانچه نیش حجامت زنده تا سلامت باشد و با سلیق لطی  
 بسیار باید مالیدن و اگر کم بسیار بر درختن پس بسیار شستن و بند بزرگ  
 بر باید افکندن و دست منصوب است و باید شستن چنانچه زادیه بغل قائمه باشد و گویا  
 را با بهام فرو باید گرفتن و نیش را از بالا فرو بردن و فصد **سلیم** را است باید  
 بستن و بوی باید زدن یا از دراز و دست اندر آب گرم باید نهادن تا خون  
 چندانکه باید برود و صافن را از بالای شتا نگ باید بستن و گاهی چند بستن  
 و کرمه از پنبه و زری پایی او نهادن تا پایی بر و فشار تا رنگ پدید آید و از **اصل**  
 درگ و شاخ بر خاسته است از دو جانب و **اصل** در میان هر دو است **اصل** را  
 باید زدن و مابض اساق باید بستن و آن نیز باید بستن و چند بار فرو باید  
 و بر خاستن تا رنگ پدید آید و عرق النساء او پس کعبه است بود یعنی کعبشی  
 و فصد آن در عرق النساء را سود دارد و زائل کند طریق فصد و می آنست کم  
 و ستاری دراز بگیرند و یک سر آن در میان منصوب بندند و باقی را بران و

ساق او می بچیند و می بندد سخت تا شتالنگ و چند بار فرو نشیند و در خبر  
 و پایی بر پشت نهاده فضا در پشت پایی میان خنصر و سرگ را بگوید اگر یافت  
 از خطا این شد و اگر نیابد از پس شتالنگ از جانب حشی بگوید و نشان عرق<sup>لش</sup>  
 آنست که برومی چند گره بآورد و از بازو باید زد و از مهر آنکه مرد و جانب و عصب  
 و هرگاه فضا در خطا افتد و سرشیش<sup>لش</sup> عصبی باز آید اگر دست با پایی  
 آماش کند و تب گرم گیرد و گرازد تولد کند همین بروغن بنفشه یا روغن بادام  
 چرب باید داشت و آب کشیز تر و صندل سرخ و سفید و شیان مانند آماش  
 ضامه کردن و اگر قوت بر جایی بود از دست دیگر گرازد و کنار گرازد و صاف نماید  
 زدن اگر این خطا بر پایی افتد از دست رگ باید زد و هم از آن جانب و اگر  
 جراحت ریم کند جراحت فراخ باید کرد و در فاده ما بر می باید نهادن چنانکه ریم  
 دفع شود و اگر خطا از آنگونه افتد که رگ تنگ گشاده شود و خون در زیر پوست  
 جمع شود و جایگاه رگ کبود شود تا اثر آن زایل نشود بدانست همچو کار سخت  
 نباید که دو هرگاه که کبوی کمتر شود نشان سلامتی بود و اگر کبود تر میشود یا سیاه  
 ناز از دست دیگر رگ باید زد و یا رگ صاف نماید گشادن و آن ضامه که بیشتر

یاد کرده آمده است باید نهادن در گاه که نبش بشریان باز آید در حال  
 سنگ بر باید گرفت و دارومی که آنرا لازق گویند بر باید نهادن در روز و وقت  
 بر نهادن و بازومی دست دیگر و پائی که برابر آنست و باشد بر بستن تا خون بدن  
 دست مجروح میل نکند و اگر از بستن رنج رسد باید کشاودن و باز بستن  
 صفت لازق بگیرد و دم الاخون و انزروت و شب یمانی و قلعطار و اقا قیا  
 و جندار و کسبید و کثیر از هر یک یکدوم صمغ عربی و دودرم کوفته بخیته بسفیده  
 خایه مرغ بپوشند و آنرا با بوی خرگوش یا با قزنجیه یا خانه عنکبوت پاکیزه بر سر  
 جراحت و در و اگر دآن نهند و بپزند و ده روز نکشایند پس از ده روز برفق  
 بکشایند اگر خون ساکن نشده باشد باز بپزند و هر چند روز میکشایند و باز می بندند  
 تا معلوم گردد که جراحت بسته و محکم شد و اندرین میان طبع منصوص نگاه دارند تا  
 قبض نشود و باعتبار شد و نشان سیدین نبش بشریان آنست که حرکت برون آمدن  
 خون حرکتی با نظام باشد همچون حرکت نبض و در حال نبض ضعیف شدن گیر و خون  
 شریان رفیق تر باشد و شقر باشد و اگر گوش بحراحت نزدیک دارند آواز خون  
 داف آن توان شنیدن اما حجامت کودکان پیران ابجاصد



باشد بر عضوی که حجامت کنند آن عضو پاک کنند و با خون حجامت از کوه  
روح خیزی خرج نشود و با خون فصد بسیار خرج شود و کودکان را تا از شیر  
باز کنند نه ضرورتی سخت حجامت نشاید کردن از بهر آنکه ضعیف شوند  
و بران صفت بمانند و بزرگان را پس از شصت سال حجامت نشاید کردن از  
بهر آنکه خشکی بر پوست ایشان غلبه گیرد و اولتر آن باشد که روز چهارم  
و پانزدهم از ماه فصد حجامت نکند و توقف کند تا نور ماه نقصان گیرد و آنروز  
شانزدهم و هفدهم شب از بهر آنکه روز چهارم و پنجم متلی باشد از نور و اخلاط اند  
تن حرکت کرده باشد میل بجانب ظاهر کرده و رگهای باریک شاخهای گها  
همه پر شده و اندر نیوقت خون نیک صافی بیشتر آید و خلط بد کمتر و هرگاه که نور  
فقر نقصان گیرد خون صاف باز گردید و اخلاط که با خون حرکت کرده باشد  
سبب آنچ غلیظ تر باشد باز پستیزاند و بدن زود می که خون صافی باز گیرد  
و باز تواند گشتن بدین سبب خون حجامت اند نقصان نور ماه خلط بد بیشتر آید  
باب سیزدهم اندر انواع استفراغهای دیگر و آن هفت نوع است  
ادرا بول و عرق و مخاط و لعاب و مان و جماع و استفراغ بشتاد و استفراغ

و من جمیع  
عصا

اما اور اربول باید دانستن کہ بہ طعمی کہ خورده شود آزار اسہ ہضم  
 نخستین در معده و دوم در جگر و سوم در مہ اندامہا و از ہر مضمی چیزی باشد  
 کہ قوت مغیرہ آزار تمام مضمی نگردہ باشد و اندر تدبیر خطا الصحتہ تدبیر دفع آن  
 واجب و ہر فضلہ را طریق است کہ بدان طریق دفع شود و دفع فضلہ نخستین  
 نفعی باشد یا سہال تدبیر آن یاد کردہ آمد فضلہ دوم با در اربول باشد از  
 بہر آنکہ این فضلہ در عروق باشد و ہر گاہ کہ اندک باشد بدارک و ادرار کنند دفع  
 شود و اگر بسیار شود بدارک و کہ آن فضلہ را اندر عروق از خون جدا کنند و  
 با سہال دفع کند حاجت آید و تدبیر سہال یاد کردہ آمد است و تدبیر ادرار و  
 دارو نامی ادرار کنندہ اندر بخش عملی در باب علاج عسر البول بیاید اما منفعت  
 اور اربول کہ باندازہ حاجت باشد بزرگ است در و بندہا و در و پشت و گرا  
 و کسلانی و استسقا و بیشتر بیماریہای کہ از ترمی باز امل کند و افراد کردن  
 اندر ان ہم باشد کہ مثانہ را ریش کند و تشنگی و علت ذیابیطس و وق و گداز  
 نن تولد کند تدبیر ادرار عرق باید دانستن کہ عرق فضلہ ہضم سوم است  
 و طریق دفع آن گذرنا باشد بار یک تنگ ناپید کہ آزار اسام گونید بعضی

از آن فضله بخارست که از همه تن تحلیل خرجه شود و آنرا نتوان دید و بعضی  
چرک و دوسخت که بر پوست بماند و اندر گریه پاک کنند و بعضی عرقست که کم  
بطریق مسام بیرون آید و در تدبیر حفظ الصحة و علاج بعضی بیماریها تدبیر عرق  
آوردن باید کرد که سخت نافع است و بدین سبب که هرگاه که بیمار عرق کند راح  
یابد و هوای گرم چون هوای گرم را به رفتن و ریاضت اندر هوای تابستان  
عرق آرد از بهر آنکه اندرون تن را گرم کند و فضله را بگذارد و هوای گرم  
آن فضله را بیرون کشد و داروهای لطیف کنند و نیز تن را گرم کند و عرق آرد  
لیکن در تدبیر حفظ الصحة عرق آوردن با روغایان دارد و حرکت در پشت  
کفایت باشد از بهر آنکه امین نشاید بود که داروهای تپ آرد و عرق بسیار آرد  
و تن را خشک کند و لاغر گرداند و پوست درشت کند و رطوبتهای صلی را بگذارد  
و تحلیل کند و دق و ذبول تولد کند اما تدبیر مخاط باید دانستن که مخاط طوی  
غلظت با که از سر بسورخ بینی فرو آید و از آمدن آن مانع پاک شود و  
بیماریهای مانعی پاک کند و بیماریهای دماغ که از اخلاط غلیظ خیزد چون صمغ  
و سکه و مانند آن زایل کند و از بهر حفظ الصحة مرطوب و کسانی را که در دماغ

ایشان رطوبتی بود تدبیر فرود آمدن آن باید کرد و تدبیر آن غرغره است  
و عطسه بخار سر که در شراب که بر سنگ می گرم چکانند و بخار طینج با بونه و پودنه  
کو بی سخت سودمند است و خرق سفید و طفل و عطر طبیب با ساینده نرم و بموید  
عطسه آرد و مخاط بسیار فرود آرد و این تدبیر پس از استفراغ بار و سیاهل  
باید کرد و باید کردنی که دماغ و تن را نخی پاک کرده باشند تا باقی بد بطریق دفع  
شود تدبیر لعاب این آبی است غلیظ که از کام و بین زبان فراز آید آمدن  
آن بوقت حاجت دماغ چشم گوش و حلق و سینه را سود دارد و از بهر حفظ  
صحت گاه گاه تدبیر رفتن لعاب باید کردن خاصه در بیستان مرطوب از بهر  
آنکه در بیستان طوئها بیشتر گردد و آید و تدبیر آن لعاب قرص و مینج و ناس  
آن باشد که نخی بجانند و غشیر کردن بسره که ریزی یا با بکامه یا با بارجم  
و آب کامه یا سنجش سرول غشیر اندر گرایه باید کردن یا انداختن گرم تدبیر  
شیاف فعل شیاف اندر استفراغ ضعیف است و جبر بادتی را که بدو  
تزدیک باشد نتوان آوردن اگر چه ترکیب آن از دار و نمایی قوی باشد و  
منفعت آن اندر در پشت و کمر گاه و سرین و حوالی آن باشد از بهر شخصی

خردی و بزرگی شایان در خورد و او باید و از بهر مقصودی بداند و باید بداند  
 که بمقصود لائق باشد مثلاً از کسی که تب می آید و محروم از نغش و شکر و تنویر  
 سازند و از بهر مرطوبان و در دمای ملنی از سبک و جاد شیر و متل و اشق و نمک  
 بزمی و شحم خطل و سور بخان و زنجبیل و تخم کرفس و جند بادستر و قسط و زرنبا و  
 انزروت و برگ سدای ماهی زهره زند تدبیر حقنه فعل حقنه قوتیر از فعل شایان  
 بود و از بهر آنکه بمقدار بیشتر در روده گرم باشد و کسی که مانعی باشد که او را بداند  
 سبب از وی سهل شود و چون ضعف معده و قوت و غشایان بسبب خوردن غذای  
 اگر امثال فعل را دفع نکند چنانچه باید و مقصود از دار و تمام حاصل نشود و چنین شکار  
 هیچ علاج چون حقنه نیست و کسی را که زخمی بر سر افتاده باشد و با درد دماغ آگاه  
 و آفتی باشد موده را از دماغ فرد و آرد و بخار بر سر نهد چنان دارد  
 سهیل و آرد حقنه گاه باشد که تا بمقدار آید و بیشتری بر دمای باریک بر آید  
 بدین سبب هیچ حال بر نین حقنه نباید لیکن شربت که معده را قوت کند باید  
 دادن تا دار و از معده باز دارد و ملاحظه باید کرد اگر حقنه از برای درد گرد  
 که گاه کند بیمار را بقا باز خوانند و سر بر بالشت نهند چنانچه سینه او

استفراغ طبعی باشد و مردم سبکی و نشاط یابد و اندیشهای بد و دوسواس و  
 قوت عشق بدان زایل شود و اگر این استفراغ اتفاق نقیذ اندر مبهتن گرانی پدید آید و  
 باشد که منی اندر جای خویش گرم شود و بخار آن بدل بر آید و بدان سبب  
 تنها تولد کند و باشد که بخار آن بدماغ بر آید و دوسواس و مایه یل و خیرگی  
 چشم و خفتن گشتن پدید آید و باید دانستن که تولد منی از خون است که غذا  
 اندامهای اصلی را شایده و آن بایسته ترین خون است در تن آدمی و بدین  
 است که هرگاه که مردم جمیع نژاد از عادت کندن او سر و شود و ضعیف گردد  
 نه بینی که اگر چه مردم در جمیع مملکت کنند جمله منی از آدمی جدا گردد و بچهرم باشد  
 یا نباشد و اگر قصد کند و دوست درم خون بیرون کند در وی آن نقصان  
 و ضعف پدید نیاید که از جمیع پدید آید این دلیل است بر آنکه منی از بایسته ترین  
 خون است اندر تن مردم و سبب آنکه جمیع ضعیف کننده ترست آنست که او عینی  
 بدو یا بایسته یا به پنج جمیع تهمی گردد و اگر بیشتر احماح کند خون بیرون آید آن  
 خون باشد که غذای اندامهای اصلی خواهد شد و هرگاه که آن غذا خرج شود  
 مدتی دراز باید تا عوض آن بجای باز آید بدین سبب او پس از گرمای تن را

خشک کند و حرارت غریزی را کم کند و چشم را تاریک کند و پای را ضعیف کند  
 در جمله از پس هر سبب که تحلیل بسیار کند چون شادی با فراط و بخیالی بیشتر  
 و مانند آن سخت زیان دارد و از پس استلا از طعام در در بند تا آرد و سستی  
 عصبها رسیده و تضیق نفس و داماد و عرق و استسقاء تولید کند و اگر در حال جماع  
 سر می در پشت آید یا بالذات جماع رنجی یابد یا از اندامهای ادبومی نانش  
 آید نشان آن بود که در تن او خلطهای سست از جماع در بر باید بود و تن از  
 خلط بد پاک کردن و باید دانستن که خداوند مزاج گرم و تر در کار جماع قوی باشد  
 و مضی آن بر و کمتر پیدا آید و خداوند مزاج گرم و سست قوی باشد لیکن لاغر  
 شود و اثر خشکی در وی پیدا آید و چشم او فرستند و خداوند مزاج سرد و تر و  
 سرد و خشک هر دو ضعیف باشند و مضی آن زود اندر هر دو پیدا آید  
 باب چهارم در تدبیر اعراض نفسانی اعراض نفسانی شادی  
 و غم و خشم و لذت و ایمنی و ترس و خجالت و اندیشه کارهای مهم و الهی  
 باریک و آسمید و تو مییدی و هر یک را اندر تن مردم اثری باشد ظاهر  
 فزون از اثر طعام شراب فزون از اثر خواب بیداری و حرکت و سکون

و غیر آن از بهر آنکه از طعام و شراب دار و تا که مردم خورد هیچ قوی تر و  
اثر کنند تر از زهر نیست و بیشتر از زهر تا اندر تن مردم قرار گیرد و حرارت  
او اندران اثر کند مضرت و فعل آن پدید نیاید و اعراض نفسانی اندر حال  
نفسی هیچ مهلت اثر نکند نه بینی که اندیشه که بر خاطر کسی بگذرد و سخنهای  
خوش و ناخوش بشنود در حال اثر آن بر رنگ روی او پدید آید و حرکات و  
او دیگرگون شود پس معلوم شد که اثرهای اعراض نفسانی فروتر از اثر دیگرها  
است و اعراض نفسانی بعضی تن مردم را گرم کند و اتحاط و ارواح را در حرکات  
آرد چون خشم و شادی لذت و امید و اندیشه کارهای مهم و بعضی سرد کنند  
است چون ترس و غم و نومیدی و گرم کردن خشم قویتر از گرم کردن شادی دیگر  
اعراض باشد و سرد کردن ترس قویتر از سرد کردن ازو باشد و خشم که باند از باخ  
و قوت روح حرارت غریزی را اندر تن بگستراند و خشم عظیم صغارا بجنباند  
و رنگ سر را بگرداند و زرد کند و مردم محرو را زیاندار و مرطوب و سرد را  
سود و دار و شادی باندازه روح را و حرارت غریزی را در تن بگستراند و  
رنگ روی را برافروزند و فربه کند و بدین سبب که بر تن مردم شام و کام



اثر پیری کمتر پدید آید و هرگاه که کاری شادکننده پیش آید دل لختی کشاده شود  
 و طبع خواهد که بدان حال نزدیک باشد و اگر آن بشیر کند و اگر شادی از  
 حد بیرون شود دل تمام کشاده شود و روح حرارت غریزی از بهر استقبال  
 طلب نامی آن حال خوشتر را بپوشاند و دل هم چنان کشاده بماند و غشی آید  
 و باشد که بدین سبب بغاضات پدید آید و ترس خون او حرارت غریزی  
 را بقعرن بازگرداند از بهر آنکه طبع خواهد که از آن کار و حال دورتر باشد  
 و از بهر اینست که خساره نگین برود و اگر اندوه ترس از حد گذشته باشد  
 حسرت همه باندون دل باز گردد و دل در هم آید و حرارت اندک و خسته شود  
 و بغاضات میرود و مردن بغاضات بسبب اندوه ترس کمتر از آن باشد که بسبب  
 بزرگ از بهر آنکه حرکت روح بسبب دمی بسوی بیرون است و بسبب دمی بسوی اندرون  
 و حرکت شادمانی گاه باشد و یکبار باشد و حرکت اندوه آمیخته تر باشد و خجالت  
 نیز خون او حسرت در تن گستراند و لختی بطب فرو گذاراند و تحلیل کند  
 از بهر اینست که در آن حال روح بظاهر آید و روحی سرخ شود و عرق روان  
 گردد و با خرومی زرد شود از بهر آنکه حرارت لختی تحلیل پذیرد و منفعت آینی

و امیدواری همچون منفعت شادی مقدست و منفعت نوسیدی همچون منفعت  
اندوه و خالی بودن از اندیشه خاطر را کند و همه قوتها و حرارت غریبه را  
ضعیف کند و رنگ و سیاه و بیمارها زیاده کند چنانچه مشغولی و اندیشه  
کارهای مهم از اندیشه در و با و بیمارها مشغول دارد و تا دل در آن کبستند و  
بریشان بکتر شود و بدین است که سفر کردن شهرها و کارها عجب بدین از بیمارها  
عسر و سوسه عشق بر نماند و اندر علاج عشق بچکاری سودمند تر از آن نیست که  
اندیشه کارهای مهم بر دل دارد و همچنین از چشم کسی که از وی لختی خست دارد و عشق  
ناپدید شود و هیچ زیانکار تر از بیکاری و بی اندوهی نیست اما علاج چشم ثمتنا  
خنگ بغداد و منجمهای خوش و حکایتها رخسار خاک و بازیهایی عجب حاضر کردن  
دوستان علاج اندوه و ترس با امیدواری قوی و سماع آوازهای بلند کنند  
و شراب مفرجهای گرم و اندر علاج اعراض نفسانی طریق دیگر است آواز  
علاج روحا گویند و آشنایان با که مردم زیر کت همت بلند دارد و از هر چه پیشتر  
آید از شادی و لذت و از اندوه و ترس خوشتر داری کند و اندران حادثه  
بچشم قنارت نگردد و قصد آن کمتر از آن نهد که شاید که بدان سبب تغییر می دهد

شود و اگر بن تغصیک آید ظاهر نکند و از دست و دهن پوشیده دارد تا  
بدین طریق نیک و بد روزگار و دیدن کشیدن عادت کند تا حوادث تغصیر  
احوال در وی اثر نکند باب پانزدهم دبیرستان مزاج پیران  
سرد و خشک است و هرگاه که مردم به پیری رسند به تبخیرهای او بگرمی تری  
باید که چون گرما به مالیند با اعتدال بر و غنهای گرم و خشبو چون و غن سوز  
و یاسمین عطری معتدل و شراب معتدل و اندر بتر گرم نرم  
غلطیک در ریاضت اندک کردن شادکامی خوشدلی جستن از هر چه مزاج پیران  
دارد چون اندوه ترس عطشی سرد چون کافور و نیلوفر و از طعاهای ترش  
خوشتن را دور باید داشتن و باید دانستن که هوای بد و بخار بد و بوی ناخوش  
دود و دود بخار همه اندر پیران اثر کند زیاده از آنکه در جوانان خوشتن را  
از آن نگاه باید داشتن و غذا را بتفاریق دانک و اندک باید خوردن اگر کسی  
معه احتمال کند که بیکبار طعام نخورد و با باشد و طعام پس از آنکه از گریه پیران  
آیند موافق تر باشد و طعام خورده اندر گرما به نباید رفتن و طعامهای غلیظ که  
سودا فرازی باشد خوردن و چیزی تیز چون آب گامه غیر آن نشاید خوردن

گرو قتیقہ در معده رطوبتی گرد آید ہ باشد بر سبیل علاج روا باشد و شیر تازہ اگر  
 در معده ترش نشود و باد نہ انگیزد روا باشد و سود دارد و بدین سبب کرج  
 با شیر و عسل یا شکر سود دارد و اگر سنگ سخت زبان دارد و اندر معده و امعای  
 ہیران رطوبتی بسیار گرد آید و گاہ گاہ حاجت آید نرم کردن طبع و بعضی مردمان  
 را اندر سپیک طبع خشکتر باشد قلیہ کنند با بار و عنبریت پیش از طعام و دیگر بخورند  
 یا آب کماہ طبع را نرم کند و بلبلاب اندر آب نمک پزند و آب کماہ روغن زیت  
 بخورند طبع نرم کند و پنجدرم بسفاسج باد و سہ برگ کرب بنیزند و بیالایند و  
 مقداری تخم معصر پاک کردہ کوفتہ در وہی بجوشانند طبع را نرم کند و دو  
 درم غلات طعم با شکر کوفتہ بخورند طبع را نرم و حشار پاک کند و چہار درم فستق  
 با چند دانہ انجیر خشک لختی تخم معصر یکوبند نرم و بخورند اجابتی تمام کند و انجیر  
 خشک در ماء العسل آغشتہ پیش از طعام بخورند طبع را نرم دارد و ہر وقت این  
 ملینات بکار میدارد تا طبع بیک چیز خنک شود و تا ضرورت نباشد نصہ نکند و  
 طعام ہیران گوشتا بہ شور بای گندم درشتہ و مانند آن باشد ہمہ با دار چینی  
 و اندک زنجبیل و در فصل زیستان تر یاق و مشر و دیوس بکار میدارد \*

باب شانزدهم در تدبیر مسافران هر که غرض سفر دارد پیش از آنکه بسفر  
بیرون شود هر چه داند که در آن سفر خواهد بود چون کم کنجوابی تشنگی و گرسنگی  
گرمای و سرما و طعامها مسافران پیاده فتن و مانند آن اندک اندک با آن خور  
کند مثلا اگر وقت گرم باشد عادت تنگ گرم را از خوشتن بازداشتن خومی کند و اگر  
وقت سرد باشد جایگاه کساده بنشیند تا با هوای صحرای خود کند و حرکت دریافت  
فزون از عادت کند و نخست فصد کند یا بسپهر تن پاک کند و چون بسفر بیرون  
شود و متملی برستور نشیند و طعام خوردن وقت فرو آمدن بنزل باز افکند تا  
وقت برشتن معده خالی بود و در راه حاجت نباید باب از بهر آنکه آب و طعام را  
در سینه چسباند و شکم بدرد آید و اگر اندر گریه بر آید بیرون شود سه درم تخم  
خرقه با سرکه بخورد و آب مفروج با سرکه تشنگی زایل کند و پیوسته سر از آفتاب  
پوشیده دارد و وقت برشتن پست جو آب سرد بخورد و اندر نزل و غن  
بناف و کف پا و عصباندر مالده به بینی در کشد و اگر با دسموم جدیدی در مان را  
پوشیده دارد و بر آن رخ کینند و پیاز پاره در دهن آغشته بخورد و از دهن  
تقدیری بیاشاید و اگر کسی را با دسموم بزند آب سرد بسیار بر دست و پای او بپاشد

در دغفل و آب بید و گلاب بر سر او باید نهاد و او را در آب سرد باید نشاند و  
 بک خمر نه و کوک و خیار و مانند آن آنچه از این بدست آید مقداری بخورد و آب  
 منصفه باید کرد و باید ریخت و اگر چاره باشد جرعه جرعه آب خورد و اگر تب نباشد  
 شیر و دوغ سخت موافق باشد و اگر کسی از راه سرما یا بد چون بنزل رسد و دوش  
 آتش نشاید رفتن و لیکن بتدریج خولش را بجا نه گرم باید پوشاند و دست پا  
 بر دغن زیت بار و دغن فسیون یا دغن قسط گرم کرده چسباید کردن و در  
 طعام سیرور دغن گاوبیاری باید خوردن و اگر دغن گاود بخورد و پیله شراب  
 صفت بخورد و سر با باز دار و معده خالی نباید داشتن و اگر لغوض آب شراب خورد  
 موافق باشد و سر را زده را یکدم انگور و خوش در نیم من شراب یا ماء العسل  
 کنند و بپزند و هنگام نشستن پیش آتش نباید رفتن و البته پایی را بر دغن فسیون  
 یا دغن سپرز و بالند و یا بسیر و یا بقطران و نختی بز مومی بر سر انگشتان نهند و  
 بکا خد اندر چپند و بخوره فرو کنند از سرما سلامت مانند و باید که پایی اندر موزه  
 چسبان بود و اگر کسی را پایی سرما در یا بد شلغم بخوشاند یا برگ کرنب یا شبت یا  
 یا بونه یا آنچه خشک پایی اندران آب نهند و بهترین کاری آنست که پایی در

برف گیرند تا سرما از وی بیرون شود و پیش آتش نشاید رفت البته و اگر پای  
 بزرگ بگرداند باید رک زدن و در آگرم نهادن تا خون تمام برود پس گل  
 ارمنی اندر سر که و آب حکنند و طلا کنند و اگر پاسباه و سبز شود نشان بوسیدن  
 و تبا شدن بود و جز آنکه جدا کند هیچ تدبیر نباشد و لعاب بچول با سفید خایه  
 مرغ یا کثیر حل کرده یا صمغ عربی بر وی طلا کنند و اثر آفتاب باد و آب از او  
 باز دارند و پیاز بر سر که و سیر که منضج آنها باز دارد و کول نیز سود دارد  
 و تدبیر آنها اندر جاگاه خود گفته آمده است در روغن شبت در روغن بابونه بر  
 عصب مالیدن ماندگی برود و از ترشی با پر میر کند و مسافر در باران سخت که در کشتی  
 سوار شود باشد که قی افتد باز نباید داشت تا خود بیارند پس اگر بسیار شود  
 باز دارد و شربت پودنه و آبی و انار و مانند آن حدس بغوره پنجه نم سده شود  
 کند خاصه اگر با پودنه خورو

### مقاله دوم در تقدّمه المنع

این مقاله مشتمل است بر شناختن بیماری و شناختن نفع و بحران و شناختن  
 نشانه های امید و امید و نویسی بیمار و شناختن علتها که بعلت دیگر را

شود و شناختن جاهلها که در تن مردم پدید آید و نشان بیماری که باشد و خوا  
 بود و این هفت باب است باب اول در شناختن بیماری طریق شناختن  
 بیماری آنست که نخست از علم منطق جنس و نوع و فصل و خاصه عرض عام  
 بشناسند و جنس اقصی کنند و نوعها را که در زیر آن باشد یکا یک بشناسند  
 و فصل هر یک بدان از یکدیگر جدا شوند بشناسند و نوع باز پسین بد  
 آرند و نگاه کنند تا هیچ نوعی از میان فرو نماند بنی طریق جنس و نوع و فصل و  
 خاصه عرض عام بیماری بتوان شناختن و بر حقیقت هر بیماری که باشد و ا  
 توان شدن اما جنس بر دو گونه گویند یکی جنس الا جناس که در زیر آن  
 جنس های بسیار با چون جسم که در زیر آن جماد و نبات و حیوان در آید این  
 هر سه بقیاس با جسم انواع اند و هر یک بقیاس با نوعی که در زیر افتد  
 و جنس بود و این جنس الا جناس را نیز جنس الا علا گویند و و جنس خاصه است  
 از بهر آنکه نبات و جماد و حیوانات که انواع جنس الا جناس اند و هر یک  
 بقیاس با نوع دیگر که زیر هر یک است جنس است چون حیوان در زیر او  
 مردم و اسب و دیگر جانوران هر یکی نوعی دیگر اند اینجا حیوان جنس



خاصترست و مردم داسپ دیگر حیوان انواع جانوران هر یک نوعی  
 اند و در زیر حیوان پس جسم نامی است که بر چیز یافتند که نوعی و  
 صنفی از یکدیگر جدا باشند و نوع چون نام مردم که برزید و عمر  
 افتد و زید و عمر و نوع یک اند و بشخص عدد از یکدیگر جدا اند و فصل  
 خاصترست از نوع و این نامی است کلی و ذاتی که بر یک نوع افتد خاص تا هر  
 نوعی بدان نام از یکدیگر جدا شوند چون ناطق که مردم بدان از دیگر جانوران  
 جدا اند و خاصه خاصتر از فصل است و این نامی است کلی نه ذاتی لیکن عرض  
 که بر نوعی افتد چون ضاحک و کاتب مردم را و عرض عام صنفی است نه ذاتی  
 که در بسیاری چیزها که نوع مخالفند موجود باشد چون سفیدی در برن و بنید  
 و بسیاری در غراب غیر آن مثال باز جستن جنس و نوع و فصل و عامه عرض  
 عام آنست که مثلاً مردمی را تب آید طبیب گوید تب بیمار است و بیمار است  
 جنس علالت و بیماری را علاج بقصد باید کرد و تب بیماری گرم است علاج بخنجر  
 سرد باید و بیماری گرم جنس خاصترست از بهر آنکه بیماری سرد باشد و  
 بیماری گرم باشد و در زیر بیماری گرم تبهای گرم و آماسهای گرم

در دسر گرم و غیر آن در آید و این همه انواع است در زیر بیماری گرم که  
 جنس خاص است و در زیر هر نوعی انواع دیگر در آید چنانچه در زیر تب  
 گرم تب غلبه خالصه و غلبه لویه تب بطبقه تب محرقه تب بکروزه تب و  
 در آید و در زیر هر نوعی انواع دیگر در آید چنانچه در زیر تب غلبه خالصه غیر خالصه  
 و شطرنج در آید و اندر زیر تب ق و دق راستینی و دق مشایخه در آید و هر نوعی  
 را فصل ذاتیست و خاصه و بفصل ذاتی از دیگر انواع جدا شود چنانکه  
 فصل ذاتی غلبه لویه آنست که بکروزه تب باشد و دیگر در زیر تب ناشی  
 و فصل ذاتی غیر خالصه آنست که بکروزه تب آید سخت قوی در روز دیگر از تب  
 اثر می بود و فصل ذاتی شطرنج آنست که بکروزه تب سخت قوی بود و در روز  
 دیگر تبی بود ظاهر لیکن آهسته تر و خاصه حالی بود که کینوع را باشد و در  
 باشد که گاهی باشد و گاهی نباشد لیکن هر گاه که باشد جزان نوع را نباشد  
 چون تلخی دهان در تب صفرائی و عرض حالی باشد که تبعیت بیماری پدید  
 آید چون صدائیم بخوابی در تب صفرائی بدین طریق غلبه لویه از همه بیماریها  
 گرم و از همه انواع بیماریها گرم جدا توان کردن تا بتوان دانستن که این

بیماری است که سبب آن عفونت ماده است و آن ماهه صفراست و علامت  
 آن استقران صفراست و تسکین حسارت و هرگاه که طبع جنس نوع و فصل  
 و خاصه عرض بیماری بطریق و بدن ترتیب باز جوید و در بیماری بر  
 طریق علاج اقف گردد اگر از طریق غافل باشد ممکن نیست که به بیماری  
 واقف تواند گشتن تا علاج صحیح تواند کردن باب و م در شناخت نضج  
 نضج نخته شدن ماده بیماری است و هرگاه که قوت مغیره بر ماده بیماری چیره  
 گردد و آنرا بپزند و ساخته آن گردانند که طبیعت آنرا تواند دفع کرد  
 چنانچه در ذات الجنب بسرفه رطوبتی بر آید بقوام معتدل و بزرگ سفید بزرگی  
 گرا میده و با سانی بر آید و ناخوش بوی نباشد نشان نضج تام بود و اگر  
 بقوام رقیق باشد یا غلیظ و بزرگ سفید یا کبود یا سبز بود و بوی ناخوش  
 و بد تباهی و عفونت را نشان بود و هر خطری که باشد پیش از پدید آمدن  
 نضج باشد و چون اثر نضج پدید آید بیماری در نقصان افتد و از خطر بگذرد  
 از بهر آنکه پس از نضج در هیچ بیماری هرگز خطر نبوده است و نباشد مگر  
 که خطای کرده شود و اگر چه نضج نشان سست است اما پدید آمدن نضج هم نشان

هلاکت نیست از بهر آنکه بسیار بیمار بها بود که دراز کشد و اثر نضج ظاهر  
 نباشد و بیماری اندک اندک ابل شود لیکن اعتماد بر قوه باشد اگر قوت  
 بر جامی باشد اسید و از باید بود و اگر قوت ضعیف باشد جامی ترس بود و حال  
 خداوند تپ اندر تپ همچو عضو نیست که در وی آماس باشد و نخته خواهد شدن  
 همچنانکه در وی آماس آنروز صعب باشد که نخته خواهد شدن تپها نیز آنروز قوت  
 و گرمتر باشد که ماده نخته میشود و چون نخته شد آهسته تر باشد و بدین سبب  
 است که غایت قوت بیماری تا وقت پدید آمد نضج باشد و از بهر آنکه حال  
 تپ حال ماده تپ همچو حال آماس است و در آماس ناریم سفید و هموار تولد کنند  
 آماس نخته نباشد اندر تپها نیز تا در دلیل رسوب نیت و در بن شیشه رسوب  
 سفید و هموار پدید نیاید تپ در رگها نخته نباشد و از پس نضج اینی از خط  
 بیماری باندازه اثر نضج باشد هرگاه که اثر نضج تمام پدید آید بیمار از خط  
 تمامی بیرون آید و درازی و کوتاهی بیمار باندازه زود می و دیر می نضج  
 باشد و نشانه های نضج ناقص و نضج تمام آنست که مثلاً اندر بیماری سرچون  
 زکام و سسرم طوبتی بر قین و نیز و سوزانده پالون گیر نشان آغاز نضج باشد

اگر بران بماند نضج ناقص است و اگر قوام آن معتدل شود و رنگ آن سفید  
 یازرد قوام گردد نضج تمام باشد و همچنین اندر در چشم شک رقیق و گرم نشانی  
 آغاز نضج باشد و اگر معتدل تر باشد نضج ناقص باشد و اگر باندگی باز آید و متلاطم  
 شود و در مص کند نضج تمام باشد و اندر بیمار بهار و سینه هم چنین و اندر زن آفتاب  
 لغت رقیق نقصان نضج باشد و لغت معتدل و آسان و زرد قوام نضج تمام  
 باشد و اندر دلیل نشان نضج تمام از سه وجه باید جست اما نشان خامی  
 آنست که هر چند بول سفید تر و رقیق تر باشد از نضج دور تر باشد و نشان  
 نضج بکرات آنست که از پس سفیدی زرد باشد یا از پس قیغی غلیظ شود و هم  
 بران بماند و رسوب نکند این نشان آغاز نضج باشد و دوم آنست که  
 در بن شیشه با بر سراب یا در میان آب رسوب هموار سفید همچون ابری پدید  
 آید نشان نضج ناقص بود سوم آنست که رسوب سفید هموار و پیوسته و در بن شیشه  
 پدید آید نشان نضج تمام باشد و هر گاه که نضج ناقص باشد بحران جسم  
 ناقص آید و بیاید آنست که رسوب ظام اندر قاروره بیمار آن خشک  
 اندام و لاغر و اندک خورشش اندک باشد یا خود نباشد و یا ظاهراً نشود

نشان مضج و قوت بیماری از رنگ آب حالتها می دیگر باید جست +  
 باب سوم در شناختن بحران بحران در لغت یونانیان لفظی است  
 شکافته شده از چهره شدن خصمی بر خصمی دیگر از بهر آنکه همچنانکه دو خصم در  
 میگوشتند تا بر یکدیگر چگونگی دست یابند و هرگاه که فرصت یابند هر یک  
 در وقت کار خویش بکند و مهلت ندهد هم چنین ماده بیماری و طبیعت بر  
 دو خصم با یکدیگر میگوشتند تا بدان مدت که ماده پنجه گردد و طبیعت  
 یابد اندرین حال نشان قوت طبیعت پیدا گردد و بحران نیک پدید آید و  
 طبیعت عاجز آید و ماده مستول گردد و اندرین حال نشان عاجزی طبیعت  
 پدید آید پس معلوم شد که بحران تغییر حال بیمار است از حالی بحالی یا بهتر  
 یا بدتر و بحران شکسته است یکی آنکه طبیعت بیکبار بیماری را دفع کند  
 این را بحران نیک تمام گویند و دوم آنکه طبیعت بیکبار عاجز گردد و ماده  
 مستول شود و حال بیمار بیکبار بد شود و بیمار ملاک شود و این را نیز بحران  
 تمام گویند و این هر دو اندر بیماری حاده باشد و معنی حاده نیز می زود  
 گذشتن است سوم آنکه طبیعت اندک اندک ماده را می پزند و بدقی

تمام نراند و دفع کند این را تحلیل گویند چهارم آنکه طبیعت بتدریج ضعیف  
 میشود و ماده خام میماند تا پس از مدتی بحر طبیعت ظاهر گردد و بیمار را ک  
 شود و این را ذبول گویند و این سوم چهارم اند بیمار بهای دراز باشد  
 که طبیبان آنرا فرسته گویند پنجم آنکه بحران مرکب باشد و آخر سلامت بو  
 و آنچنان بود که نخست بحرانی کند سیه لیکن ناقص با و باقی در دست تمام  
 کند اینهم از جمله بحرانی نیک باشد ششم هم بحران مرکب با لیکن  
 بحران کند و ناقص قوه آن بتدریج ضعیف میشود تا تمام ساقط شود  
 و این بحران پنجم و ششم در بیمارها باشد که نه از جمله حاده و نه از جمله مزمنه  
 و آنروز که بحران قوی خواهد بود اندر بیمارها بهای اضطراب و پاید  
 عظیم و هرگاه که بحران ناقص خواهد بود اضطراب کمتر باشد و سبب اضطراب  
 قوی قوت کوشیدن طبیعت باشد با ماده بیماری و هرگاه که طبیعت تنگ  
 بیماری را دفع تواند کرد بسیار باشد که ماده را از اعضا سریم دفع  
 کند و از اعضا دیگر دفع تواند کرد و این را بحران انتقال گویند مثال  
 این همچون بادشاهی باشد که نگاردار و شهر را و نواحی بدین باز گذارد و

علی الجملة حرکت بحران پیش از وقت انتهائات نسبت بیماری و بطاقتی طبیعت  
 باشد یا بسبب بیماری که طبیعت را میسگام بجنباند چون عرضی از اعراض نفسانی  
 یا طعامی و شکر و ذره لائق حال و هرگاه که روزی بحران نیک توقع کنند  
 علامت بد پیدا یست باشد و باید دانستن که از روزگار بیماری بعضی روزها  
 بحران باشد که ایام الباحریه گویند و بعضی روزهای خبیثه باشد که بحران  
 خواهد بود و کدام روز خواهد بود و آنرا ایوم الانذار گویند و بعضی روزها بسیار  
 این روزها روز بحران باشد و روز خبر دهند آنرا ایام واقعه فی الوسط گویند  
 و بحرانهایی قوی روز چهاردهم یا روز بستم که بدان نزدیک باشد پس  
 هر روزی که پست باشد بند سچ قوت بحران ضعیف تر باشد تا تمام چهل روز  
 محصول این سخن آنست که بحران قوی و صعب تر روز بستم بود و آنچه پس از  
 بستم بود آهسته تر بود و بقراط از پس چهل روز هیچ روز ناز از روز بحران  
 نشمرده است مگر روز بستم و روز هشتم و روز دهم و روز صد و بستم  
 از بهر آنکه بحرانهایی بستم گاهی تا صد و بستم روز بود و اینهم نادیده بود  
 ظاهر نباشد و باید دانستن که بعضی بحرانها هر چهار روزی باشد و بعضی هر



روزی و بعضی هر بست روزی و قوت بحران چهار روزی تا بست روز تا کمتر  
 باشد و پس از بستم ضعیفتر باشد لیکن از آن بیرون نشود که از جمله روزهای  
 خبر دهند بود و قوت بحران هنگامی تا چهل روز بود پس ضعیفتر شود پس قوت  
 بحران بست گانی را باشد تا صد و بست روز و از پس صد و بست روز بحران  
 بیماری از پس هفت ماه یا پس از هفت سال یا از پس چار و سال یا از پس  
 بست و یکسال بحران همه بیماریهای حادثه بیشتر اندر روزهای طاق باشد  
 و بدین سبب که بحران تب غیب در یازدهم پیش از آن چشم دارند که چنانچه  
 و اندر بیشتر بیماریهای حادثه در تبها همچون عدد روزهای بحران باشد مثلاً  
 هفت روز نوبت غیب همچون هفت روز مخرقه بود و اندر بیماریهای مزمن عدد  
 ماه و سال همچون عدد روزهای بیماریهای حادثه باشد مثلاً اندر تب ربع سودا  
 هفت ماه همچون هفت روز نوبت غیب باشد و در روزهای خبر دهند از روزهای  
 بحران بیماریهای مزمنه همچون روزهای خبر دهند از روزهای بحران تبها  
 حادثه باشد و اندر بحران بیماریهای مزمنه نیز تقدیم و تاخیر افتد چنانکه در بحران  
 بیماریهای حادثه یاد کرده آمد و در روزهای راکنه بحرانهای میوت در آن روز

الايام الواقعة في الوسط گویند و آنروز سوم است و پنجم و ششم و نهم و دهم  
 ابجران روز چهارم هرگاه از وقت خورشید بگذرد و یازدهم و سوم و یازدهم  
 پنجم و بجران روز نهم که از وقت خورشید بگذرد و روز نهم آید یازدهم و دهم  
 و از ایام الواقعة في الوسط روز نهم قویتر است پنجم پس روز سوم و  
 روز نهم و دهم ضعیف است و روز ششم نیز بجران کند لیکن بشمار هرگاه که در بیمار  
 عاده روز نخست اثر نفیج پیدا آید بجران روز چهارم بود و اگر بیمار گسوم  
 سیدیم الحکمت باشد بجران روز سوم با و اگر آهسته تر باشد روز پنجم باشد  
 و اگر روز انداز روز چهارم با و بیماری گرم بود بجران روز نهم باشد و اگر  
 آهسته تر باشد روز نهم باشد و اگر روز انداز چهارم بود و و نهایی بدنام بجران  
 روز ششم باشد و اگر روز انداز نهم بود بجران روز یازدهم باشد یا چهارم  
 و اگر روز یازدهم قوت زد و تر آید و تب گرم تر باشد و اثر نفیج پیدا آید بجران  
 اندر چهارم باشد و اگر اثر نفیج در چهارم پیدا آید بجران در نهم باشد  
 یا پنجم یا ششم یا سیم یا بیست و یکم و بیشتر در سیم باشد و همچنانکه روز چهارم انداز  
 روز نهم کند یا روز دهم انداز روز چهارم و نهم انداز سیم یا بیست و یکم

و هجدهم انداز بست و یکم کند و باشد که اثر نفع که در هفتدهم پدید آید  
باشد و بجزان از بست و یکم در گذرد و بچهل روز رسد و در بستم انداز روز  
چهل کند و از ایام الواقعة فی الوسط هرگاه که نشان بجزان در دوسوم  
پدید آید بد باشد بجزان ششم کند و روز پنجم روز نهم انداز کند لیکن اگر نشان  
بد باشد بجزان روز ششم کند و روز نهم بجزان در وی نیک باشد باید یا ناقص  
یا تمام جمله بست و پنج روز است سوم چهارم تریب همچنین تا هفتدهم پس روز  
نوزدهم و بیستم و یکم و است چهارم بست هفتم و است دهم و بیستم  
و سی چهارم و سی و نهم و چهارم و سی و اول و روز دوم را از جمله روزها  
بجزان شده اند از بهر آنکه حی یوم روز نخست یا روز دوم بگذرد و از بهر آنکه  
گذشتن آن تنبیه حال باشد آنرا بجزان گفته اند از پس چهل روز بجزان نباشد  
لیکن سیار می تحلیل بگذرد و از روز بیستم تا تمام چهل روز و از ده روز است که  
در وی بجزان نباشد و روز بست و دوم و بست و سوم و بست و پنجم و بست و ششم  
و بست و نهم و سی و ام و سی و دوم و سی و سوم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هشتم  
و سی و نهم و آن جهت بیان قوت این روزها این فهرست نهاده شده است

و نام روز نیک در وی بحران نیک باشد و روز ناکه در وی گاهی بحران  
باشد و گاهی نباشد و روز ناکه در وی بحران بد یا ناقص و روز ناکه در وی  
بحران نباشد نوشته آمده است تا بر خواننده این کتاب زود نظام شود و روز  
نخستین و دوم و سوم بسیار باشد که بسیار بسیار است که بغایت گرم باشد و در آن  
روز بحران کند و روز چهارم بحران است و خبر دهنده است از بحران و روز ششم و  
هفتم یعنی اگر آن نشانه‌های که روز چهارم پدید آمده باشد باشد تمامی آن روز  
ششم باشد و اگر آن نشانه‌های نیک باشد تمامی آن روز هفتم باشد و روز نهم  
از دین بحران‌های نیک بسیار باشد و روز ششم اندرین روز بحران نیک در باشد  
و اگر باشد بار پنج و خط باشد و کسی که روز هفتم بحران که درین روز بود و پنج  
و خط بود این روز ضد ششم است و روز هفتم روز بحران نیست و اگر بنا بر  
بحران کند نیک نباشد و روز نهم بحران است و حکم آن همچون روز سوم و پنجم است  
و خبر دهنده است از روز یازدهم چنانکه روز چهارم خبر دهنده است از روز  
ششم و هفتم و نهم مثل روز هشتم است روز یازدهم همچون روز سوم  
و پنجم و نهم است و خبر دهنده است از چهاردهم روز دوازدهم همچون روز

هشتم است روز نهم و هم در جداول میانه است نه از روز نهمی بحر نیست  
 که طیب آن روز توقع بحران کند و نه از جمله آن روزهاست که در وی بحران  
 نباشد روز چهاردهم روز بحر است و از پس روز نهم هیچ روز قوی تر ازین روز  
 نیست روز پانزدهم اندرین روز کم بحران باشد و اگر افتد نیک باشد و در شانزدهم  
 همچون روز هشتم و همچون روز دهم روز نهم همچون روز نهم است و خبر دهند  
 است از بست و یکم روز نهم اندرین روز بحر کمتر از آن باشد که در نهم  
 و اگر باشد نیک نباشد روز نهم و دهم درین روز بحر کمتر باشد و اگر باشد  
 بد باشد روز بستم روز بحر است و از چهاردهم گذشته هیچ روز قوی تر  
 ازین روز نیست روز بستم یکم روز بحر است لیکن اندر بستم پیش از آن  
 باشد که درین روز روز بست و دوم درین روز بحر نیست روز بستم  
 روز بحر نیست روز بست و چهارم روز بحر است و از پس بستم هیچ روز قوی تر  
 ازین روز نیست روز بست و پنجم روز بحر نیست روز بست و ششم روز بحر  
 نیست روز بست و نهم روز بحر است و از پس بست و چهارم هیچ روز قوی تر  
 ازین روز نیست روز بست و هشتم روز بحر نیست روز بست و نهم روز

بحران نیست روز سی ام روز بحر ان نیست روز سی و یکم روز بحر ان است  
روز سی و دوم روز بحر ان نیست روز سی و سوم روز بحر ان نیست روز سی و  
چهارم روز بحر ان است و آنچه پس ازین روز باشد ضعیفتر ازین روز باشد روز  
سی و پنجم روز بحر ان نیست روز سی و ششم روز بحر ان نیست روز سی و هفتم روز  
بحران است روز سی و هشتم روز بحر ان نیست روز سی و نهم روز بحر ان نیست روز  
چهارم روز بحر ان است و بحالی که پس ازین باشد ضعیفتر باشد و چون یاد کرده  
آمده است که نامهای روزهای محسوسه و غیر محسوسه بکدام رنگهای شش  
است از رنگهای این شجر قوت روزهای بحرانی و غیر بحرانی وضعیت آن معلوم  
گردیده می باشد اندیشه داشته آید که روزهای که در آن بحرانی تمام و نیک آید کدام  
است و چند است و آن روز چهارم است و هفتم و چهاردهم و بیستم و یکم و بیست و  
چهارم و بیست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلیم و چهل و یازده روز باشد  
در روزهای که در وی گاهی بحر ان باشد و گاهی نباشد که ام است و چند است آن  
سوم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هفتم  
که در وی بحر ان قص باشد یا بد باشد و یا نه و خطر باشد کدام است و

و چند است و آن ششم و هشتم و نهم و دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم و  
 هجدهم و نوزدهم جمله هشت روز باشد و روز نهمی که در وی بحران نباشد  
 بست و دوم است و بست و سوم و بست و پنجم و بست و ششم و بست و هشتم  
 و بست و نهم و سی ام و سی دوم و سی و سوم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هشتم  
 و سی و نهم جمله سیزده روز باشد مبلغ سی و هشت روز حکم روز اول و دوم تمام  
 است چهار روز بیشتر یا کرده است آباب چهارم در تدهیر شناختن  
 نشانه های سلامتی و امید داری هرگاه بیمار بر پهلوی تواند خفتن  
 زرد بر پشت نیفتد و از بست تر نشیب فرو نیاید و خود از پهلوی دیگر بر پهلوی  
 تواند گشتن و بدان شکل بخشد در تندرستی عادت داشته است این نشان  
 قوت طبیعت و امیدوار بود خاصه که دم زدن بیمار طبیعتی با و نبض قوی  
 بود و اگر بیمار را پرهیزی کند و بیماری زیاده نشود نشانی درست بود و از  
 قوت طبیعت و آرام و خواب یافتن نشیب باید داد که از خواب بیدار شود آ  
 بودن و حاستهای درست و نظر چون نظر تندرستان نشان سلامتی است و باغ  
 باشد و رنگ رومی بر حال خویش بودن نشان سبلی بیماری بود و عظم

از پس سلام نشان پاک شدن دماغ باشد غایت اگر دیگر نشانه‌ها نشان سلامت باشد  
و همواری حرارت تب اندر همه تن نشان سلامت باشند از بهر آنکه معلوم  
گردد که اندر حشا و آهاسی نیست و اندر تب مطبوعه ناقص و زجران نشان  
پاک شدن عروق باشد از عفونت و اندر تب صفراوی شربانه که آنرا تبخال  
گویند نشان خیر باشد و اندر تبهای گرم عاتق و اسهال و ادرار بول و عرق  
اندر زجران نشان سلامت باشد و اندر همه بیماریها شهوت طعام نشان  
قوت معده و سلامت جگر و دیگر احشا بود و نیکویی لون بول و رنگ اندر تبها  
و بیماری حشا و آهاسی نشان سلامت است **باب پنجم در شناختن علته که**  
**که لعلت و دیگر زائل شود و هرگاه که خداوند تب گرم را گوش کر شود و**  
**اسهال صفراوی اتفاق افتد که می زائل شود و ممکن بود که خداوند**  
**اسهال صفراوی گوش کر شود و اسهال باز آید از بهر آنکه صفرا و ماده صفرا**  
**رومی سوسی بالا کشد و اگر خداوند استسقاء اسهال بلغمی اتفاق افتد و**  
**یا رطوبتی آنجا که برود علت استسقاء بدان زائل شود و اگر خداوند تشنج بلغمی**  
**را تب آید حرارت تب آن ماده را بگذازد و تشنج زائل شود و صرع تب برباع**



زائل شود و یا سببتر شود و سوره الفراج سرده که اندر معده و احشا بود  
هم به تب زائل شود و اگر خداوند ذات الریه ابرپای جراحی پیدا آید آنچه  
بسیر بود نشان فصیح و در نشان آن بود که ماده انتقال کرد و طبیعت  
آزما باطن از دفع کرد و همچنین اگر خداوند ذات الریه او برین گوش یا در حوا  
سینه و سر و پهلو یا ریشها پیدا آید دلیل بحران انتقال باشد و سبب سلامت  
بود لیکن آن ریشها بسبب ماده ماضی شود و اگر خداوند مایه الخویلیا <sup>فرد</sup> خدا  
سکرم را بوسیر پیدا آید بحران انتقال باشد و علت بدان زائل شود و من  
دیدم که خداوند مایه الخویلیا را برپای رشته پیدا آمد مایه الخویلیا زائل شد و اگر  
خداوند خناق و ذبح را بر سینه آماسی و سرخی پیدا آید بحران انتقال باشد  
و طبیعت ماده را بظاهر دفع کند و همچنین اگر بظاهر حلق و زبان آماس پیدا آید  
نشان سلامت باشد و اگر خداوند <sup>نفس</sup> کهن ابرغایه آماسی پیدا آید سینه  
فرمن زائل شود و از بهر آنکه اندامها در بدن را باند امهات تناسل مشارکت  
است و اگر خداوند دار الثعالب و او پیدا آید دار الثعالب ازل شود و از بهر آنکه  
ماده انتقال کرده باشد و همچنین اگر خداوند در درگاه و در اندامها و تقرس

را دوالی پدید آید ماده انتقال کرده باشد و علت زایل شود و اگر خدای تعالی  
 فواق امتلائی را عطسه پدید آید فواق زایل شود و با ششم در شش  
 حالها که در تن مرموم پدید آید و نشانه های بیماری که باشد  
 و خواهد بود و هرگاه که در چشم مدوی اختلاجی بسیار افتد بیم نفع باشد  
 و اگر اندر عضو دیگر باشد بیم باشد که در آن عضو شنج افتد و هرگاه که چشم و  
 رگهای سرخ شود و از چشم آب بسیار رود و روشنی آفتاب نخواهد که ببیند  
 از دیدار آن خبرگی باید بیم کرم بود شستن بسیار و کا بوس پیوسته مقدّم  
 مرع باشد اندوه مندی و ناخوشی پیوسته بی سببی مقدمه بالینویا باشد  
 دیدن خیال شش پیش چشم یا دیدن دو مقدمه آب باشد در شقیقه  
 و صداع پیوسته بیم کننده باشد بعلت انتشار یا آب کسلانی و کندی حتما  
 و اختلاج همه اندامها که پیوسته باشد مقدمه بکته باشد بیماری زکام مزمن  
 بیم کننده باشد بعلت سل و ذات الریه عرق آمدن بسیار از همه تن نشان امتلا  
 باشد یا نشان رقیق شدن اخلاط و بیم کننده باشد بقوت و عرق تاب  
 بیم کننده باشد به تنهایی عفونی امتلا و مغرط بیم کننده باشد بکته یا بدخ

خون از گلو بر آید و بقی نفل ناخشبوی نشان تخمه باشد بول ناخشبوی  
 بیم کننده باشد به پامی عفو نه سقوط شهوة یا منش گشتن دیک و الم یا منش  
 نشان استلا و مقدمه بیمار کسی باشد سقوط شهوت یا منش گشتن و تولد باد و نادر  
 شکم مقدمه قو لنج باشد شهوت طعام فزون از عادت نشان سوء المزاج  
 سرد باشد اندر سده با ماده یکا ماده سقوط شهوة نه تولد باد و در سده  
 نشان گرمی فم سده با آرزوی ترشیا نشان تولد صفر باشد اندر سده  
 آرزوی تیز بجا چون خردن مانند آن نشان باد و غلیظ باشد در سده سرخ  
 چشم تیرگی رنگ رو و تنگی نفس و گرفتگی آواز مقدمه جذام است بسیار  
 و ملها مقدمه خراج بزرگ باشد بسیار عدد و مقدمه دبیله عظیم باشد بهر سفید  
 و بسیار و لازم مقدمه برص باشد خفقان پیوسته مردم ندرست را بیم کننده  
 باشد بفا جراحت گردانی حدیه تمد که اندر جگر باشد و میل بسوی پهلوی راست  
 دارد نشان غلظتی باشد که اندر حصب جگر باشد سفیدی نفل و اندکی آن نشان  
 سده و مقدمه یرقان باشد با آماس پشت چشم و دست و پامی نشان ضعیفی جگر  
 باشد و مقدمه استسقاء بود گردانی و تمد و تپه گاه نشان آنفی باشد اندر گلو

اسهال که مستعد را بسوزاند بیم کنند و بسج اسهال سوزانیدن آتیاختن بیم کنند  
 باشد بدانکه در مثانه ریشی پدید آید خاریدن مقعد که بسبب گرمای خورد  
 نباشد مقدمه بواسیر باشد باب هفتم در شناختن وقت مرگ اندر بیماریها  
 و توتهای تب اندر بیماری حاد و صعب کشنده آرزو میزند که در بیماریها  
 سلیم بمرگ نیک باشد و اندر بیماری محرقه و آنچه بدان ماند اندر انتهای تب  
 میزدن نشان مرگ آن باشد که عقل شوریده با دماغ صعب خیزد یا ضعف غنودگی  
 پدید آید پس در دستار یک شدن چشم تو که کند دل در گیر و بیمار بقرار  
 گردد و هلاک شود و اندر بیماری بلغمی اندر اول تب میزدن نشان مرگ آن  
 باشد که مدت سرما دراز باشد و گرم نباشد و نبض ضعیف و متفاوت نماید و  
 کلامی و سبابت پدید آید و در آن هلاک شود و در جمله مرگ اندر آن ساعت  
 باشد از روز و اندر آنوقت از تب که اعراض تب بیماری صعب تر بود اگر در ابتدا  
 تب بود یا اندر تریا یا اندر انتها و اگر علامتهای نیک اندر چنین وقت پدید  
 آید که یاد کرده آمد کمتر باید ترسید و هر بیمار که اندر ابتدای تب یا در وقت  
 تریا بدیر و بیشتر از تبهای میزد که سبب آن آماسی باشد اندر اندامها

اندرونی و در آنوقت که ماده در حرکت آید و در وی بدان موضع نرسد  
 الم زیاد گردد و سبب آن بدل باز گردد و یا اندر بیماری که ماده آن  
 سخت باشد بسیار باشد و طبیعت را از حرکت آن نهیست شود و حال طبیعت  
 با آن همچون آتشی اندک باشد که در زیر بنیرم بسیار فرو میرود و با همچون حال  
 کسی که او را گلو نفشارند و اندر وقت انتهای تیپ نیز میرند هم سبب طبیعت  
 را از ماده نهیست شود و بنا بر اندر وقت انحطاط تیپ نیز میرند هم سبب آنکه  
 طبیعت از ماده نهیست شود لیکن درینوقت جز سبب بی که اتفاق افتد  
 نمیرند چون آیهائی قوی یا شیمی عظیم در جمله سببی از سبب انفسانی چون عظم  
 عظیم و یا عظمی آنچه بدین ماند و یک سببی که از نوع دیگر باشد چون  
 طعانی و شربی بسیار یا ناسوائق و نخت عرق الزج کند پس میرد و حقیقت  
 آنست که این انحطاط ضرور باشد حقیقی نباشد لیکن قوتها ضعیف شده باشد  
 و حرارت غریزی تحلیل پذیرد و نبض ضعیف و همیشه باشد و بدان  
 که تب اندر انحطاط است و نباشد از بهر آنکه اندر انحطاط رستی و قوت  
 باز آید و حرارت غریزی برافزود و نبض قوی تر گردد و در نظام باز آید

اما در آله در وقت انحطاط بسیار میزند و سبب آن بسیاری مایه و تباهاست که  
 در انحطاط بود و آنچنان باشد که بعضی انحطاط با آله بطاقت بیرون آید و باقی  
 باطن باز گردد و سهال تولد کند و حشامی رنجاند و میگردد تا باهاک کند و علامت  
 بد اندر چهار سیاهی دیگر اندر چشم و بینی و گوش و پیشانی و صدغ پیدا آید چنانچه  
 چشمها در اندر شود و بینی باریک شود و سرد شود و آب باشد که سر بینی کبود  
 یا سیاه شود و گوش هم چنین سرد شود و تشنج شود و ناخنها کبود شود و پوست  
 پیشانی کشیده شود چنانچه کسی پوست بگیرد و بر چیزی پرشد و بیهوش باشد تا خشک  
 شود پوست پیشانی همچنان شود و اینها نشان سرد شدن و فرومردن  
 حرارت غریزی و نارسیدن باطن است و با نرسیدن چشم بسوی بالا تر شدن  
 گیر و دستهای پیدا آید و از جمله علامت های بد آنست که بیار به پشت از افتد و  
 دستها فرو گذارد و به نشیب فرو آید اندر بستر و دندان بر هم ساییده و ضرر کند  
 و بعضی را باشد که لب برین برجهد و دندانها که پوشیده بگرد و برهنه شود و با  
 کشاده ماند و بعضی باشد که بیشتر لب حرکتی کردن گیرد و بعضی با که انگشت  
 بر دیوار میمالد چنانکه کسی پیر از جامه بر چند اینچه علامتهاست و نشان و یکی وقت مرگ

بسم الله الرحمن الرحيم

## بخش دوم از کتاب حنفی علانی و علی

این بخش مشتمل است بر هفت مقاله در هر مقاله چند باب در هر باب نکتی که متصو  
 از این باب آن نکته باشد و در بیشتر کتب اگر بگویند یا بنده هر یک شرح که بدان لائق  
 یاد کرده آمده است چنانچه خبری بر خواننده شود بنابر مقاله نخستین در صحبت  
 که طبیب و علاج گوش بدان بر یاد میاید و مقاله دوم در اشاره کردن به علاج  
 بیماریها اندامها از سرتا پا و این مجید باب اول در بیماریها سردیها و با  
 دوم در امراض چشم باب سوم در امراض گوش باب چهارم در بیماریهای بینی  
 باب پنجم در امراض زبان و خلق باب ششم در زکام و نزله و سرفه و شویه  
 و ذات الریه ذات الحجب و ضیق النفس باب هفتم در بیماریها دل باب هشتم  
 بیماریها معده باب نهم در انواع اسهال باب دهم در انواع قولنج باب یازدهم  
 در بیماریهای مقعد باب دوازدهم در بیماریهای جگر باب سیزدهم در  
 بیماریهای سینه باب چهاردهم در انواع یرقان باب پانزدهم در  
 انواع استسقا باب شانزدهم در بیماریهای گروه و مثانه و خصیه و ذکر

باب بنفقه هم در بیماری زنان باب بنفقه هم در اوجاع مفاصل  
و نفوس و دوالی و دوار الفیل مقاله سوم در علاج تبها و آبله و حصه و تپه  
آن مقاله چهارم در علاج آماسها و ریشها و جراحتها مقاله پنجم در علاج  
شکستگی استخوانها و از جایی بیرون برآیدن بندها مقاله ششم در زدن  
و پاک داشتن ظاهرین مقاله هفتم در علاج هر مقاله نخستین در وصیت ها  
طبیعی که بنزد یک بیمار آرند پس از آنکه شرطهای امانت دینی و شفقت مردی  
بجا آورده باشد و چشم و گوش و دست و زبان از زنده پندیده نگذاشته  
نخست باید که نوع بیماریها و حقیقت آن بدانند بطریق که در بخش نخستین یاد  
کرده آمده است پس احوال آن روز و روز گذشته بپرسد و بداند تا قوه بیمار  
امر و همچون قوت وی هست یا کمتر است یا فزونتر است و دیگر روز نیز پرسد  
احوال بیمار اگر روز سوم یا روزهای دیگر همان با حکم کند که بیماری نهایت  
رسیده است و اگر هر روزی می افزاید هنوز در تری است و اگر هر روزی هم می آید  
در انحطاط است و برپایان رسیده است تدبیر را در خواص احوال کند چنانچه در بخش  
نخستین گفته آمد و بیاورد پسید که بیمار در هیچ عضوی الهی می یابد یا نه اگر می یابد



معلوم گردد که معظم بیماری در آن عضو است و اندر آغاز تب ماده بر عضو مختص  
می شود و آن عضو اوقات دیر بضمادی یا نطولی موافق صفت ضما و نطولی  
عدس متشرد و ساق و ناز پوست و گلزار و گسرخ و برگ مورد از هر یکی است اما  
بپزند و غرقه بلان آب میکنند و بر آن عضو می نهند و نقل آن ضما کنند و احوال  
خواب بپزند اگر بیمار خواب می یابد بداند که دماغ او سلامت است و آسایشی است  
و امیدوار است و اگر خواب نمی یابد بر خلاف این باشد و از شهوت طبعی هم نیز بپزد اگر  
شهوت بر جای باشد بداند که اعضای غذا سلامت است و امید داری زیاد  
باشد و باید که جایگاه خواب لائق حال بیمار سازد و شربت و دارو و غذای متعارف  
اختیار کند چنانکه باید و اندر بیماری های گرم خانه خشک فرماید و بیمار را بجا  
پوشیده و دشمن فرماید تا خنکی هوا و راحت آن بدل پس در تن او سرد شود  
و حرارت باندرون تن باز گردد و اگر بیمار کودک یا ابل تغم باشد یا قوت ضعیف  
باشد و چیزی آرزو کند متابعت آنرو نامی او باید کرد و آن نوع یا مانند  
آن چیزی اندک می باید داد و بپاید و نه تن که حال قوت اندر بیماری همچون حال  
توشه است در سفر و همچنانکه مسافر توشه نگذارد تا سفر بدان تمام کند طبیب باید

که همه عنایت صفت نگاه داشتن قوت بیمار کند تا بیماری پایا کند و بدین سبب  
 نگاه باشد که طبیب حاجت آید که بیمار را چیزی دهد که یقین داند که بیماری برباید  
 آن زیاده خواهد لیکن بدان نگر و نگاه داشتن قوت بیمار نگر و بدان مشغول شود  
 و آسپهان باشد که در تب محرقه بیمار را غشی افتد طبیب اند آسمان حرارت تب  
 نگاه کند نان را بشرب ترکند و بدینا قوت باز آرد و هم چنین اندر قولنج سرد  
 هرگاه که در روی سخت پدید آید طبیب روی خدر کنند و بدینا بیمار از درد و بنجیر شود  
 بدین سبب عارض قومی را زایل کند پس بعللاج واجب باز آید و اینجا که قوت قوی  
 باشد و با استفراغ حاجت آید هیچ توقف نکند و اینجا که قوت ضعیف بود نخست  
 انتعاش قوت را تدبیر باید کرد پس استفراغ کردن و اینجا که با استفراغ تمام حاجت  
 آید بیکبار طبیعت الحاح نباید کردن تغارین استفراغ میباید کرد و اگر بیماری  
 خطرناک باشد امن نبود که قوت پندانی پایی دارد که ماده نخته شود زود  
 استفراغ کند و علاج قوی باید کرد و اگر خطرناک نباشد علاج قوی تاخیر باید  
 کردن تا نفع پدید آید پس علاج قوی کند و اندر بیماریهای کهن هر چند روز  
 قوتی باید انگند تا هم قوت نگاه داشته شود و بیمار از علاج آسایشی یابد

و طبیعت از پس قدرت علاج را قابل تر باشد و دارو اثر کننده تر آید از بهر آنکه  
 در مدت دراز بسبب اومت علاج طبیعت با دارو خورده شود و منفعت آن  
 پدید نیاید و هر چند دوزی شربت یا اگر چه همه از یک نوع با یکی بدگیری بدل  
 باید کرد تا طبیعت بیک چیز خورده نشود و هرگاه که طبیب اندر علاج بیک طریق  
 می سپرد و هیچ اثری نبیند بصد آن باید گشتن اگر بحقیقت داند که تدبیر صواب است  
 اگر چه داند که اثر آن دیر ظاهر شود و از طریق صواب پیش گشتن و اگر در علاج  
 بخطا افتد و اثر آن خطا ظاهر نشود از آن طریق زود باید گشتن پیش از آنکه  
 اثر قوی شود و اگر بسیار خفشی باید بر خلاف قیاس بدان فرقیته نشود و همچنین  
 اگر بر خلاف قیاس عارضی آید پدید آید نباید ترسید که عارض زود زایل شود  
 بیمار قوی تر کیست بن ابادان را استغفار غمیش باید کرد و بیمار نازک را غم  
 را علاج به تغیر مزاج باید کرد و استغفار غمیش در همه بیمارها دل خوشی بآید  
 باید جستن و با مراد او باید ساختن و تدبیر قوت دل باید کردن بهر چه ممکن  
 گردد و از آنده و ناخوشدلی دور باید داشتن و بعضی اینها را به دستها و سینه  
 و بعضی را بزر و جوار و غیر آن بعضی را بخسود و رستان و نفس خوشدل کردن

تا شادمان و قوی دل گردد و اندر گرمای گرم و شسته سخت هیچ علاج قوی  
 نشاید کردن و اینجا که بهتفراغ و تغیر مزاج حاجت آید و یک چیز اینست که هر دو  
 معنی را یغنیست باید دانست چنانکه در تب صفراوی آلودگی طیب تواند که  
 علاج بغذ اکنه بدار و مشغول نباید شدن و تا تواند که بیک داروی بسطی یعنی  
 ناآمیخته علاج کند باروی آمیخته نباید کرد و طیب داروی مجهول که مجهول  
 و پیر زمان آزمایند و حکایت کنند بکار باید درین اعتماد نباید کردن البته والله اعلم  
 مقاله دوم در علاج بیماریهای مزاجی و این را  
 بنیزه باب است باب اول در بیماریهای سرد دماغ  
 سرسام گرم و دلیلی است یکی آنکه ماده آن صفراوی خالص باشد و هم آنکه  
 صفرا با خون آمیخته باشد و غلبه خون را بود اینجا که آن صفراوی خالص  
 آنرا بلفت یونان قرانطس خوانند و بیماری سرسام و بلفت پیشگیان آن است  
 است یعنی سرآماس این از بهر آن گفته اند که این علت آماسی باشد و گرم دماغ  
 یا در غشای دماغ یا در هر دو لیکن متطیس در غشای دماغ باشد و ترجمه فراط  
 ندیان است و سبب این علت بسیاری صفرا بود و درین و بسیاری بخار آن که

که بدماغ برآید علامتها تب گرم و دروست بخوابی و ندیان خست لاط  
 عقل نشکی خشکی دمان تلخی و درستی و زردی زبان علاج صندل سفید  
 و اندک کافور بگلای بود و قطره سرکه بر چکانده میبایند و خرقه گمان  
 بدان تر میکنند و بر پیشانی و صدغ اومی نهند و همچنین سرکه و گلاب و روغن گل  
 بهم آمیخته میبویا و بر پیشانی و صدغ اومی نهند و پامی در آب گرم یا طبع بنفشه  
 و بابونه نهاده میمالند و می شویند و طبع را بحتنه نرم میکنند و یا شبانی که از  
 بنفشه و شکر و قهوه نیا ساخته باشد استعمال نمایند تا طبع فرو آید صفت حقیقه  
 نرم بنفشه و درم نیم فوسه درم غناب ببت و اندک سپستان چلبعد و بابونه  
 و درم همه را در کین آب بپزند تا دو بهر برود و بیا لایند و هفت درم روغن گل  
 یا روغن بنفشه و یکا و قهوه شکر سرخ در پنجاه مثقال زین مطبوخ کنند و  
 حقه کنند و اگر از حقه و شیا ف مانعی باشد مار الرمانین و شیر خشت دهند و  
 یا طبع خسری هندی و شیر خشت و درم اسفول در جلاب خام و یا آب بار  
 ترش میدهند و بهای خانه خوش باید و در تاریکی و روشنی معتدل و دیوار خا  
 ساده باید نقش و صورت و کتاب هیچ نباید و نزدیک بیمار برگ بشیسته

و نیلوفر و بنفشه و میوهای خوشبوی و خشک باید و شربت از بهر شکم جگر  
 آب خرد و شراب غوره و شراب بواج و شراب صاف ترش و شراب شک  
 شراب انار و شراب لیمو و شراب صندل و آب گد و آب غوره و میوه دانند  
 شکر بر نهاده و از جهت نرم داشتن طبع شراب آلو و شراب خرمای هندی و  
 آب خرپه هندی و آب سیوه و اگر حسارت بی اندازه باشد پس نانکه سفراغ  
 کرده با قرص کافور دهند و هر روزی که تب گسارید و شود و پایی از بین یان  
 تا شتالک ببینند چنانچه از رنج بستن اندکی آگاه شد و دیگران و آب  
 گرم نمهند و ببالند و پس بکشایند و بستن از بین آن آغاز کنند و کشان  
 سومی شتالک فروزد و از جهت نرم داشتن طبع از میسوق و آلو سیاه و  
 زرد آلو و خرمای هندی و از ماش متشرفه اسفناخ و از کشک جویمه بشیره  
 مغز بادام و سکه و در ترشی بابرک چغندر و راغ کنند و بشکر چاشنی دهند و  
 جهت باز گرفتن طبع از انار و آنه و زرشک آب سیب ترش و آب آبی ترش  
 و آب غوره و بهر بشیره مغز بادام بریان کرده و اگر اندر فروزد و دو در تخم  
 خشخاش کوفه و راغ کنند و صواب باشد و از جهت تسکین مغز و خون طفقشیل از

حدس متشدد زیره باغبان در وی پنجه نافع بود سرسام خوشه  
 این علت را بلنت یونانیان فلفمونی خوانند علامتها سرخی زبان و گها  
 منتهی و تب گرم لازم و گرانی دهنه شستی زبان و بیض سرخ و صلب باد و کمال گیر و  
 دروشنی نخواهد علاج فرق میان علاج این علت و علاج فرط نیست که این  
 علت را نخست فصد کنند یا حجامت و دیگر علاجها همه بدان نزدیک باشد و نیز بط  
 باشد که حقه قویتر یا سبیل قویتر حاجت آید سرسام سرد و این را شیر خشک  
 و ماده آن بخاری باشد از بلغم غص که بدماغ برآید و سبب آن تخم و بسیار  
 طعناهای سرد و تر باشد چون بامی تازه و گوشت کاه و با قلا پنجه و پیاز پنجه خام  
 و میوه های تر و فطاع و سستی متواتر علامتها غلبه خواب فراموشکاری و صداع  
 و تب آهسته و بیض متفاوت و بول غلیظ و خام و سفید و بیماری آب بیان  
 علاج نخست حقه تیز و یا شیان فی تیز نهادن پس فمونی پس ایج فقرا  
 فرمودن بشحم خنظل مرکب کرده در مطبوخ افیمون پس بر بادا گل نگین با  
 مصطکی و انیسون دادن مفاصل برودغن قسط و مانند آن مالیدن اگر تب  
 آید کسکاب با پودنه کوهی و زرد فاخته و تخم کرفس و بادایان و معتر و مانند

آن در وی نخته بدادن و اگر تپ گر تر باشد بادیان تر و برگ کرفس و قدی  
 سخودان در وی نختن صفت حقنه نیز ششم خنظل و فقیمن از هر یک یکشت بسفای  
 نیکو گفته و دشت پودنه کوهی یکشت بپزند چنانچه رسم است و بیالایند و دودم  
 بوره در ده درم آبکاسه حل کنند و دودم روغن زیت و دودم فانیذ در آن  
 و بکار برند و شیان کنند از ترب تر میشیده یا از صابون یا از شحم و بوره نمک و  
 فانیذ در هم شسته بر نهند و پس از آنکه همه استغراغها کرده باشد بخار سرکه و پودنه  
 و حاشا در وی نخته به بینی او میرسانند و بدار و نامی لطیف کننده غرغره میفرمایند  
 و فلفل و جند بیدستر میبایند تا عطسه آورد و هیچ وقت نگذارند که در خواب  
 غرق شود و فلافلی و سحر فیبا و مانند آن میدهند و اگر بیماری دراز گردد و دو  
 دانگ جند بیدستر با انگبین شسته بدهند و ضماد می از جند بیدستر و ستر و پودنه  
 کوهی و حاشا و مرزنجوش بسیر که غصص شسته بر سر او می نهند و نظری از طلیح  
 با بونه و نام و پودنه و حاشا و مرزنجوش و شبت بکار برند و موی سر مردم  
 سوخته با سرکه سرشته بر سر و پیشانی او مالند سودار و مالینجو لیا علی سودا<sup>یست</sup>  
 و از بهر آنکه گوهر و داغ نازک است و گوهر روح نفسانی که در داغ است



روشن است و سودا غلیظ تیره است و تاریک هرگاه که بخار سودا بدماغ بر آید  
 مزاج دماغ بگردد و آن بخار بار روح نفسانی یا منیر در روح تیره و تاریک شود  
 از بهر آنکه مردم از هیچ چیز خیانت ترسان نباشد که از تاریکی و از هیچ چیز خیانت  
 نشا و این نباشد که از روشنائی بسبب آنکه در تاریکی نیک و بد را دوست  
 دشمن را نتوان دید و در روشنائی توان دید و شناختن و بدین سبب مردم  
 همیشه از تاریکی ترسند و بگریزند پس نصیحت کسی را که تاریکی از درون دماغ  
 او باشد ترسان تر باشد و از بهر آنکه از تاریکی بیرونی بتوان گریخت و از خوشتر  
 و از تاریکی دماغ خویش نتوان گریخت خداوند این علت همیشه ترسان بدگان  
 باشد و از بهر آنکه ماده سودا غلیظ است و مزاج او سرد و خشک و از بهر آنکه  
 و غلیظ هر نفس که بگیرد و نگاه دارد و در و بماند همچنان هر خیالی و صورتی که خداوند  
 این علت را آید بشواری از وی زائل توان کردن و این علت بمناسکت  
 و سپرز بود خداوند این علت از قی کردن احتیاج دارد و آنرا بالخواهی می مرا  
 گویند و سبب آن بسیاری سودا بود که هر روز از سپهر سجده بر آید و در هم معده  
 تقصیر باشد سبب آن تقصیر بادا اندر معده تولید کند و معده متفحش شود و بر

طعام مثل نتواند گشت و قوت و انفعه بدان سبب و خویش تمام نتواند کرد و  
 بیشتری اذان در معده بماند و گرم شود و بخار آن بدماغ برآید علامات  
 خداوند این علت بسیار موسی و مطهر موسی بود و لون او سبزگونه باشد و باشد  
 که سخت سرخ باشد یا اسمر باشد و کتف او قویتر از اندامهای فرو موسی باشد  
 از بهر آنکه در تن او باد و بسیار تولد کند و باد قوت بالا کند و حرکات چشم او  
 پیوسته باشد چنانکه یک چشم بر هم نیزند و سخن بشتاب نامین گوید و دل و جگر  
 گرم باشد و بدان سبب سودای سوخته در تن او بیشتر تولد کند و دماغ او تر باشد  
 و بدان سبب لون پدیزنده بخار باشد و اندر احشاء او باد و باد و قوا بسیار  
 باشد و بدان سبب بقی بر و غالب بود و بعضی را بسبب تقصیر هم لعاب دماغ  
 میرود و علاج اندرین علت استغراغهای بسیار باید کردن پیش از استغراغ  
 شربت و غذای لطیف و خنک باید دادن و گرمایه و آبرن بکار داشتن و  
 آسایش فرمودن و اگر علت دماغی باشد اغنی اگر مبداء علت دماغ بود و اگر  
 صافن بکشد تا ماده از دماغ فرو آید و اگر علت مراقی باشد و اگر باسلیق  
 زند یا اسلیم و اگر معده ضعیف باشد در فصد توقف کند و آنرا که فصد کند اگر

خون سیاه بود چنانکه حاجت باشد بیرون کنند و اگر سیاه نبود نشان  
آن باشد که هنوز ماده اندر داغ است و در همین پرانگده نیست رگ پشیمان  
زدن صواب تر باشد و داروی سهل نخست ایاره فقرا دهند غار لقون و فستق  
و شحم خطل با وی ترکیب کرده و حبصه خقیقون و ایارج و لوفا و بادیه مرز و ریاسه  
سجوان بنجاح در مطبوخ فستقین میدهند صفت آن غار لقون نیم درم بیشتر  
لحم فطی نیم درم فانیخ نیم درم بکوبند و بنیزند و بشنند و بدست و فستقون کوفته با  
مویر دانه بیرون کرده و بشنند و بدهند و هر بار مقدار نیم درم تا دو درم بدهند  
و فستقون کوفته هفت درم با گنجین شسته سوخته دارد و دل شراب لسان الثور  
منفع قوت دهد و اگر فراج سر باشد دواء المسک معتدل و مشرد و بطوس و  
تریاق بزرگ دهند صفت مفرح بادیه بویه پوست ترنج قرغل مصطکی قرفه  
جوز بویه قافله نار مسک بهمن سرخ و بهمن سفید درونخ زرباد و زعفران تخم بادریج  
تخم فرنج مشک از هر یک دو درم مشک بتنی دانگی و طسوجی بلبله کابلی چلدرم  
شیر آبله شصت درم بلبله و آبله را در مقدار دمن آب بنزند تا به نیمه باز آید  
بپالانند و انگبین را بکفند و بقوام آورند و دارو را بدان کشند شربت روی

و اگر ماده صفراوی بود گر با به آئین فایز بکار برزد و استفرغ با آب همین و خنجر  
 اقیقون می کنند و در میان روزها ایاره فقیر با سقمونیا مرکب می باید دادن <sup>اطراف لعل</sup> <sup>مک</sup>  
 با ایاره فقیر اسود دارد و بگیرند اطراف لعل چهار دم اقیقون دوازده درم <sup>فقیر</sup> <sup>ایاره</sup>  
 یکدم هم به سرشند و بدیند و اگر معده ضعیف باشد کثرت با عود و مصطکی بدیند  
 و یوانگی علاج دیوانگی هم ازین نوع با و کنوایی را روغن کدو روغن بنفشه با دم  
 با شیر و خمر آن میخته بر سر می نهند و طبخ بنفشه و نیلوفر و برگ غلبه شلب برگ سید  
 و کوک و خشخاش و بابونه و و کشکاج و ترشه کدوی تر بر سر می نهند و شراب خشخاش  
 میدهند سیات این علتی است که بیمار همچون خفته باشد علامت اگر بیدار کنند  
 وزود بیدار شود سبب آن بخارهای گرم و تر باشد و اگر بیدار شود سبب آن  
 رطوبتی غلیظ باشد در مقدم دماغ علاج اگر زود بیدار شود ایارج فقیر <sup>لعل</sup> <sup>اطراف</sup>  
 کشنیزی بدیند و اطراف می بندند و میالند و بطبخ بابونه می شونند و سرکه و  
 روغن گل می بویانند و اگر در بیدار شود بجهت نیز نخست استفرغ کنند پس  
 ایارج فقیر و غار لقون و خم خطل و نمک هندی ترکیب کنند و بر سبیل <sup>مندی</sup> <sup>شبار</sup> <sup>بند</sup>  
 و با مداد صلیخ اقیقون یا سجون نجاح بدیند و هر با مداد بکله هر شب <sup>بسر</sup> <sup>که</sup>

استقیل غرغره فرایند و لعوق استقیل بدیند و لوطوس از با بونه و اکلیل الملک  
 سداب و مرزنجوش و فغلاع و سقندر برگ مور و بر سر سیکانند و فرغون و جند باد  
 بروغن سداب سوده بر صندغ و پیش سر طلا میکنند فراموشکاری علاج  
 فراموشکاری بسلج سبان نزدیک است و غرغره بخور و موسیج و عاقر قرحا و  
 پوست بنج کبر کوفته و بنجیه با انگبین شسته سو دارد و ایارج فیرا با سنگ کلبین  
 سو دارد و دوج پرورده و زنجبیل پرورده و معجون لبان سو دارد و معجون  
 لبان بگیرند کند و دوج و سعد و دار فلفل و زنجبیل از هر یک و جزور و غن گا و  
 ده جز و انگبین سی جز و این دار و ما کوفته و بنجیه با انگبین بشنند و زعفرانی کنند  
 چهل روز در میان جوینان کنند پس از چهل روز بکار برند شربتی و دودرم سکه  
 این عطی است که ناگاه افتد و بیکبار راه بر آید و قوه روح حیوانی از دل سو  
 دماغ راه فرو و آمدن قوت نفسانی از دماغ بهمانند امها بسته شود و همه  
 اندامها بیکار ماند و حاستها باطل شود و جز حرکت دم زدن هیچ حرکت دیگر  
 نماند و سبب آن خلط غلیظ لزج بود در سنجو فیها و منفذهای دماغ و بسیار باشد  
 که سبب بسته غلبه خون باشد چنانکه همه رگها و شریانها و تجارین دماغ پر شوند

لبان  
 سداب  
 مرزنجوش  
 فغلاع  
 سقندر  
 موسیج  
 عاقر قرحا  
 پوست بنج  
 کبر  
 کوفته  
 بنجیه  
 انگبین  
 شسته  
 سو دارد  
 ایارج  
 فیرا  
 سنگ کلبین  
 سو دارد  
 دوج  
 پرورده  
 زنجبیل  
 پرورده  
 معجون  
 لبان  
 سو دارد  
 معجون  
 لبان  
 بگیرند  
 کند  
 دوج  
 سعد  
 دار فلفل  
 زنجبیل  
 از هر یک  
 جزور  
 غن گا  
 ده جز  
 انگبین  
 سی جز  
 این دار  
 و ما  
 کوفته  
 بنجیه  
 انگبین  
 بشنند  
 زعفرانی  
 کنند  
 چهل روز  
 در میان  
 جوینان  
 کنند  
 پس از  
 چهل روز  
 بکار  
 برند  
 شربتی  
 و دودرم  
 سکه  
 این عطی  
 است که  
 ناگاه  
 افتد  
 و بیکبار  
 راه  
 بر آید  
 و قوه  
 روح  
 حیوانی  
 از دل  
 سو  
 دماغ  
 راه  
 فرو  
 و آمدن  
 قوت  
 نفسانی  
 از دماغ  
 بهمانند  
 امها  
 بسته  
 شود  
 و همه  
 اندامها  
 بیکار  
 ماند  
 و حاستها  
 باطل  
 شود  
 و جز  
 حرکت  
 دم زدن  
 هیچ  
 حرکت  
 دیگر  
 نماند  
 و سبب  
 آن خلط  
 غلیظ  
 لزج  
 بود  
 در سنجو  
 فیها  
 و منفذهای  
 دماغ  
 و بسیار  
 باشد  
 که سبب  
 بسته  
 غلبه  
 خون  
 باشد  
 چنانکه  
 همه  
 رگها  
 و شریانها  
 و تجارین  
 دماغ  
 پر شوند

و شریانها بسبب پیری دماغ حرکت نتواند کرد و سگته فرو گیرد و بعضی طبیبان این را  
خناق قلبی گویند علامتها گرانی سر و دوار و طنین و دوسوی و کسلانی اندر حرا  
و تارکی چشم و اختلاج همه اندامها و برهم سودن دندانها در خواب استلاسه  
رگهای گردن و سرد شدن دست و پا اینهمه مقدمات سگته بود و کفک اندر سگته  
نشان زیاده شدن علت باشد و نشان دشواری دم زدن باشد و نشان سبیلی  
و صعبی علت آسانی و دشواری دم زدن بود لیکن دم زدن بی نظام باشد  
نشان ضعیبی علت بود و اینجا که شبهت افتد که سگته افتاده است یا مرده پاک  
چشم باز گیرند اگر مرده باشد حدقه ناپدید باشد و اگر سگته باشد حدقه بر جای باشد  
علاج نخست پرمغ چرب کنند بر دغن سوسن یا روغن دیگر و با ایارج فقیرا  
الوده کنند و بخلق او فرو کنند باشد که قوی افتد پس حقنه نیز بکار دارند و مهرهای  
کردن و پشت او بر دغن فریون کرم کرده بپاشند و تریاق بزرگ یا شرویطون  
یا سحرینیا یا انقرد یا با یک مثقال حلتیت یا چند بیدستر یا سکیبج اندر ماء العسل  
حل کنند و بخلق او فرو برند و سوسن را بسترند و خردل و چند بیدستر با سرکه  
کرم کرده بسایند و بر سر او طلا کنند و سداب مشک و چند بیدستر می بویانند

و زهره کلنگ آب مرزنجوش اندر بینی او چکانند و قفل و سبانه خبر بوا  
 و جوز بوا و وج همه کوفته و گرم کرده در خرقة کنند و بر سر او نهند و نمک سوو  
 و گرم نموده بر نهادن سوو دارد و آب پس استقرا غبار گریه خشک در آب گرد نشستن  
 سوو دارد و هرگاه که سکه کشاده شود ببت و چهار روز همین علاج میکنند  
 و طعام و نخ و آب و شور با سی کنجشک کبوتر بچه دهند با ستر و دار چینی و  
 هر باد ادا و الاصول دهند یا روغن بید انجیر و یا روغن تلخ با دام و هر  
 ایاة فیهرا دهند با شحم خنظل و ملح و افیتون و غار یقون صرع ابن علی  
 است که در آن حال اندامهای بر هیأت خویش نماند و فعال اندامهای  
 مردم در حس و حرکت بی نظام شود و سبب آن سده باشد تا تمام در منفذها  
 مقدم مانع و بدان سبب تشنج پیدا آید و اگر سده تمام بودی سکه بودی  
 و حس و حرکت همه باطل شدی اگر سده نبودی فعال اندامها و حس و حرکت  
 نئے نظام گشته و تشنج بجز آنست که دماغ از بخاری و کیفیت ناخوش که  
 بد و رسد گریز جوید و خوشین را بدان سبب اهم گیر و همچنانکه سده چون  
 طعام ناپسندیده را خواهد که از خوشین دفع کند خوشین را فراهم گیرد

و توفان و تهوع کند و این نیز هرگاه که کیفیت ناخوش بدو میرسد خوشتر را  
 خواهم آورد و بدان سبب اندر عصب و عضله های چشم و رو دیگر اندامها  
 حرکت های مختلف و منطبق بدید آید و تشنج کند و از بهر این گفته اند که صرع مردوغ  
 را بجای توفان است معده را و چون معلوم شد که صرع تشنجی است که نخست در  
 دماغ افتد بدان میباید که عطسه صرع کوچک است و صرع عطسه بزرگ لیکن نوع  
 عطسه بسوی بینی باشد از بهر آنکه قوت قوی باشد و ماده اندک بود و لطیف  
 و دفع صرع بسبب یاری ماده و ضعیفی قوت بهمه جانب باز دهد و تا بخاری و  
 کیفیتش بد و ناخوش بدماغ نرسد صرع نیفتد و اگر این بخار پیوسته در دماغ  
 بود می صرع لازم شد می دمی بنیم که ناگاه بدید می آید و زو زائل میشود  
 از اینجا بدانیم که آن بخار پیوسته در دماغ نیست از بهر آنکه هر عارضی که یکبار  
 بدید آید و زو زائل می شود سبب آن ثابت و متکثر نباشد پس معلوم شد  
 که سبب صرع ناگاه بدماغ میرسد و در آن زود گسسته می شود و آن سبب  
 اندر عضو دیگر است از آن عضو بدماغ میرسد و بشتری در معده و سپرز  
 و اطراف و بعضی را بود که صرع نل تشنج باشد از بهر آنکه ماده رقیق



و اندک باشد و سخت بد نباشد بدان سبب تشنج بگذرد علامتها زبان  
 مصروع زرد باشد و در گهای زیر زبان او سبز و از خیرهای که موجب  
 خشم نباشد خشم گیرد و از اعراض النجولیا و نفخ خالی نباشد علاج اول  
 مصروع خوشین را باید که از گرمی و سردی نگاه دارد بواجب برگزید و کنگر  
 آب نشاید شستن و جماع وستی و در گرمی و بر ماندن و در جایگاه و در و بلند  
 نگریستن و استپا ختن و نظار چشم با خیره کند و طعمهای غلیظ و شیرین  
 بسیار زبان آورد و کرفس صرع را بچسباند و گوشت بز بسیار بخورد که بیم باشد  
 که صرع آورد و قفل و ضرول مانند آن زبان آورد و بطعام خرگوش متذوق  
 و دراج و طیار و کنجشک سرخی گوشت بز و قلیه خشک مرغ بربان و سفید یا  
 بخورد و در چینی کشنیز خشک دیگر هر چه هست خراش زبان دارد و دارو را  
 گرم اندک اندک بتدبیر میدهند و در حال صرع اندامهای مصروع سست  
 کنند و سخت بگیرند و نگاه دارند و داغ او گرم کنند چنانچه در علاج گفته گفته  
 آمده است تا زود بهوش باز آید و چند بادستر و طبیعت در مادر اصل بگذارد  
 و بخلق او فروزند و هر دو شب یا سه شب نیم مثقال ایچ فیقرا دهند

و استغفار بحسب قوت با وجب استغفار و ایارج لو غا ذبا و مطبوخ انقبون  
 کنند و غیر مزاج کنند به تر یاق اربعه و همچون سیالیوس و مشرود و لپوس و  
 تر یاق بزرگ و اگر دو دانگ شحم خنظل با مشرود و لپوس و تر یاق بزرگ ترکیب  
 کنند صواب بود و شلیا آب مرزنجوش در بینی چکانند و اگر صرع مسمومی باشد  
 نه فرمایند و ایارج فقیر ایوسته نیز میدهند و این ضما در بر سده و منقش  
 ضما و بگیرند گسرخ و سنبل و صطکی و قشور کند کوفته و بنجیه بشراب بشنود  
 بر سده نهند و اگر بخار از اطراف می آید بگیرند فلفل و فستق و خردل  
 و عسل با در بهبه بشنود و بدان موضع نهند تا ریش گردد و دریم برود و مدتی  
 همچنان بگذارند تا ماده بیالایند پس جراحت باز بر و بایند همچون سیالیوس  
 بگیرند سیالیوس عاقر قرحا اسطوخودوس از هر یک ده درم غار لیبون پنج  
 درم فردمانا حلیت زرد آوند مدحج از هر یک دو درم نیم کوفته و بنجیه در  
 سنگین که از آب بصل الفار کرده با و انگبین بشنود و هر باید ادا یکدم  
 تا بکشتال خوردن فالج این نام مازی است و در وقت عرب فالج حالی باشد که در  
 یک نیمه خیر می پدید آید و حال این نیمه از حال دیگر نیمه جدا گردد و نام این

علت از نیمگی گرفته اند و بدین نام سستی یک نیمه تن خوانند علامت با  
 نبض ضعیف و بطی و متفاوت باشد و دلیل اندر بیشتر حالاتها سفید باشد  
 و سرخ نیز باشد و سبب خسر یا ضعیفی جگر بود یا ضعیفی کرده یا در سخت  
 یا آماسی و هرگاه که عضو منطوق بزرگ خویش باشد و لاغر و کوچک باشد  
 امیدوار تر باشد و هرگاه که بر خلاف این باشد نشان ضعیفی قوت و صحت  
 و ناپذیرفتن علاج بود علاج اول اما چهار روز یا هفت روز نکند و سپس  
 علاج قوی نشاید کردن و اگر علت سخت قوی باشد چاره روزی یک هفته  
 تیز را بود و اما الاصول که سخت قوی نباشد و سنگین باندک زوفای  
 خشک صواب بود و از پس چهار روز یا پنج روز فقرا دهند و از پس بخت ایا  
 فقرا با غار یقون و شحم خنظل یا اندکی ملح دهند پس از دستفرغ قوی  
 سبح فیون و شیطرح و شبیار و طلیخ انیمون و حب قوفا یا با یا قرا کب بکنند  
 و از پس استفرغ مای الاصول قوی دهند و آنکه در مای الاصول حل کرده داد  
 صواب باشد و غذایان با مای الاصول و طلیخ گندم با انگبین اگر قوت قوی باشد  
 و اگر ضعیف باشد کنجشک بریان کرده و در راج و مانند آن دهند و قی کردن

سخت شود باشد و اگر فصل سال و عمر و مزاج بیمارسانه باشد آغاز علاج  
 بقصد باید کردن از بهر آنکه مرکب همه اخلاط خونسد و اگر ماده بلغمی باشد  
 نخست کیشرت سحرینیا یا مشرد و بطوس یا تریاق بزرگ یا انفراد یا با یک  
 شقال سبکینج یا جاد شیر یا طنیت اندر مارا لصل منند پس بکیاست قصد  
 کنند و بعضی اطبا گفته اند که هر روز کیشقال یا ابرج فیکرا و نیم شقال فلفل  
 ترکیب کرده غسل باید دادن تا در سده ویر بماند و اثر آن قوتیر باشد  
 و بعضی گفته اند ابرج و جند بیدستر نیمیم می نماید و داد از یکد رم تا پنجم رم  
 لقهوه علتی است که در عضلهای رومی چشم بدید چشم و ابرو بینی و پوست پیشانی  
 از سیات خویش برود و کوش شود علامت تا خداوند این علت آب مان  
 راست تواند انداختن و باور است نتواند رسیدن و اگر سبب لقهوه تشنج  
 باشد حاستها درشت باشد و پوست و عضله رومی ترنجیده باد اگر سبب ترخا  
 باشد حاستها باخلل باشد و پوست عضلهای رومی نرم باشد و پلک چشم فرو  
 آمده باشد و غشای کام فرو آویخته باشد علاج احتیاط آنست که تا  
 چهار روز یا هفت روز نگذرد و هیچ علاج نکنند لیکن چون طبع خشک باروز

نوع

دوم بحقنه معتدل طبع فرو آرند و اگر بالقوه علامتهای فالج یا حلاطه  
 سکنه باشد در حال حقنه تیز یا بسبیل قوی استفراغ کنند تا بکیفیه نگذرد  
 استفراغ قوی کرده نشود و بغرغره و عطسه علاج نشاید کرد و آنرا که  
 علامت فالج نباشد از پس چهار روز ایارج فقیر دهند و از پس کیفیت  
 بحقنه استفراغ کنند یا حب قو یا دایارج فقیر دهند و گوشت رد باده یا  
 کنار یا گوشت گور خرنیزند و بکوبند و پس گردن و پس سینه و کتد بار و غن  
 زیت یا بیره و غن و پودینه و زرد فای خشک حاشا و ستر اندر سر که بپزند و  
 روی و مهرهای گردن بدان میمالند و خردل در سر که سوده بر صدغ در رو  
 و میمالند سود دارد و پوخته جز بوا در دمان میدانند و کندر و قنفلی شین  
 و زهره کلنگ با شیر زنان در بینی او چکانند و عصاره چقدر و عصاره مرزنجوش  
 در چکانند سود دارد و بگیرند بوره سه درم نوشادر یکدرم پوست بیخ کبر و درم  
 بکوبند و بپزند با سنگین غرغره کنند تا چهل روز نگذرد و هیچ دارد در بینی نشاید  
 چکاندن سرگرمش بازی دوار گویند و سد نیز گویند و این علتی است  
 که مردم چون بر پای خیز چشم او تاریک شود و بیم باشد که بقیه چنان نماید

که جهان گرد و سبک و دو سبب خاسته بدین علت خلطی باشد در تجویف دماغ و  
 بهر حرکتی بخاری از ان خلط برخیزد و در منافذ دماغ بگردد و بسیار بود که  
 خلط اندر معده بود یا اندر رحم یا اندر گردنه شانه و بسبب رکت بدماغ بر آید  
 علامتها اگر ماده اندر تجویف دماغ بود و لازم بود و اگر از عضوی دیگر  
 می بر آید نخست نشان آفت آن عضو پیدا آید پس دوا را حادث شود علاج  
 اگر ماده در دماغ باشد حب مبر و ایا ره فقره حب قوا یا حب صطخه قوت و  
 و اگر بمشاکت معده باشد فی فرماید پس از قی معده را با طریفل کوچک و کلشکر  
 و مصطکی و عود قوت دهند پس غرغره عطسه بایند و در طعام کشنیر خشک یا تر  
 بکار دارند و اگر ماده صفراوی باشد معده را از پس تبشیر آب غوره و شراب  
 لیمو مانند آن قوت دهند و اگر دماغ سخت ضعیف باشد باید ووشبها نگاه است  
 و کشنیر خشک بریان کرده با شکر بیا میریزند و تحتی رو عکمل بار و عن بنفشه  
 بر چکانند و بدهند و از میوه های سیب آبی و امرو و موافق بود و کاکوس  
 این علتی است که چون مردم در خواب شود پندارد که چیزی گران بر سینه  
 اوست و او را میفشارد و نفس او تنگ می شود و آواز نتواند داد و نتواند

سبب

بنشیند و این علت چون بسیار افتد مقدمه صرع باشد یا سکتة خلج  
 اگر خون غلبه دارد و سخت فصد باید کرد پس استفراغ کردن با یارج فیهرا و  
 شحم خنظل و غار یقون یا سبب صطنج یقون یا یا ابارج لوناز یا طبعیم فیتون  
 و غذا هر چه لطیفتر اندک تر تشنج و کرا از تشنج سه نوع بود یکی آنکه عصب  
 و عضله عضوی متلی شود و عضله بهم باز آید و کوتاه شود و پنهانی آن باز  
 شود و بدان سبب انقباض دراز تر توان کردن و دوم آنکه عضلهها از رطوبت  
 اصلی خالی شود بسبب استفراغ و تحلیل که پیش از آن بوده باشد و از تشنج  
 تشنگ گویند سوم آنکه در باب صرع گفته آمده است علامتها تشنج استلای  
 یکبار افتد و تشنج خشک اندک اندک و از پس استفراغهای بسیار افتد  
 علاج اما علاج تشنج استلای همچون علاج فالج است در روغن قسط در روغن  
 سداب لیدن و تکیه کردن بنمک سوده و زهراراسفند و اندر طبعیم با بونه و سعفر  
 و شبت و پودنه و شتی و زهراراسفند و اکلیل الملک نشاندن و بخار شراب  
 بر سنگها گرم بکشد به بینی او رسانیدن و بگیرند روغن زیت کهن بکرطل  
 بغدادی و موم یک اوقیه بگذازند و یک اوقیه یا بیشتر فرفون سوده بر آن  
 بکشدند

و بسته شدند و ملا کنند پس از آنکه بخار شراب بدورسانید و باشند از سنگ  
گرم و تشنج خشک را اندر طبع نبشته و خطمی و برگ کنبه و چغندر برگ کوک و برگ کدو  
نشانند و مهرهای پشت و گردن را بروغن نبشته و بروغن کدو چرب کنند و نبشته  
و خطمی کوفته و بنجته اندر موم بروغن شسته نیم گرم برگ گردن و سر او دهند و روغن کدو  
اندر بینی چکانند و کشکاب دهند باروغن بادام و سکر و شوربای مرغ فربه  
و علاج کزاز همچون تشنج باشد در خفصن و گراشیدن دست و پایی را بتازم  
خدر گویند و مقدمه فالج باشد علاج فی کردن و بجهت تیز و داروی سهیل  
استفراغ کردن و بجهت تیز و داروی سهیل استفراغ کردن و اما الاصول  
دادن باروغن بادام تلخ و بر طریق علاج فالج باید رفتن عرشه ازین  
دست و پایی را بتازم عرشه گویند پیران را افتد و کسانیکه آب سرد بسیار  
خورند و کسانیکه شراب پیوسته خورند علاج همچون فالج باشد و باز  
ایستادن از شراب درین باب نافع است و در غمغل باروغن مورد و بر سر لیدن  
با اندکی سرکه صداع و شقیقه گرم علاج آن از علاج سرسام گرم بر باید  
گزدین بعد حاجت صداع و شقیقه سرد علاج آن از علاج سرسام سرد



و علاج سبب بود در مرد و باب تالی باید کردن باب و هم اندر بیماریها  
 چشم مرد و آن آماس طبقه پنجم است لیکن از بهر آنکه آماس از درد و گرانی  
 غلبه جنائی نباشد همه انواع در چشم وارد گویند و طبقه پنجم طبقه ظاهر  
 است از چشم و گوهر آن گوشتی است سفید و چرب با عضله های چشم آمیخته  
 و همه اجزای چشم بدان پوشیده است و لحام گرفته و استوار شده بدین سبب  
 آنرا طبقه گویند و گاه باشد که این آماس بخوابد که حدقه می پوشد و پلک چشم  
 و شوار بر هم توان زد و از عظمی آماس این کودکان را بیشتر افتد علامتها  
 درد و با سوزش نشان داده صفرا و می باشد با گرانی سر چشم نشان بسیاری داده  
 باشد و سرخی در می نشان غلبه خون باشد و اگر سخت سرخ نباشد و بدان تری  
 نباشد غلبه صفرا باشد و اگر تری بسیار باشد و سخت سرخ نباشد نشان داده  
 بلغم باشد و اگر تری و سرخی کمتر باشد نشان داده سودا باشد علاج اگر  
 غلبه خون ظاهر شود و سخت رگ فعال زنند از آنجا که رسد باشد پس طبع را نرم  
 کنند با آب میوه و با قرص نفثه و با خرما و صبر و ابار و فیهرا و حب قوت یابد  
 حباله مهب و اگر نشان غلبه صفرا باشد استفراغ بطبیع بلبله زرد و خرمای میهند

کنند و بهاء الرمانین و نخت اندر چشم شیر و خمران چکانند با سفیده خایه مرغ  
پیشانی بعضی شیر و خمران سود دارد و شیاف کافور شیر و خمران سوده  
و پیرتر تمک نارسیده کباب گوشت تازه و گوشت چوجه و زرده بیه مرغ  
جو شانیده بار و غلغل بر پشت چشم به بندند در و بنشانند سود دارد و با خر  
زرد و بیه و آرد جو و با بونه و بنفشه بهم بپوشند و ضماد کنند و صبر و صبر  
شیاف اما میثاق و فلفل و صمغ عربی و انیسون و اقاقیا در آب عنب الثعلب و آب  
کهنه و آب کشنیز تر و آب کوک و طبع خشناس شسته طلا کنند در و صمغ کهن  
کنند و اگر ماده بلغمی باشد استفراغ یا یارج فقیرا و انیسون و غار بقون و ترب  
شمر خنطل کنند و طبع بلبله کابی و اگر ماده سوداوی باشد یا یارج فقیرا و انیسون  
و غار بقون و شمر خنطل و نمک نفطی و صمغ انیسون و مرو و انزروت آب حلیه و  
معاج کتان سوده طلا کنند و طبع حلیه اندر چکانند و اگر دت دراز گردد و در  
و آب فتن کم نشود و باید دانست که اندر طبقهای چشم خططهای بدست توتیا  
مغسول و شسته و سفیداج میباید کشیدن خیر این علاج دیگر صواب نباشد  
خارش و سوزش و دمه و سبل را بر دو به غوره و شیاف سماق علاج کند خا

پس قصد هجاست و داروی سهل و شیان احمد لعین در آخر برد تا شود در  
 و گریه و شراب و شکر سود دارد و طرفه نقطه باشد سرخ بر سفید می چشم دید  
 آب بسبب خمی و مانند آن علاج نخست رگ قیال زنند و از گوشت و شراب  
 باز دارند و از شیر بنیا پر نیز کنند و کبوتر بچه بگیرند و زیر بال او رگ زنند و قطره  
 قطره خون او گرم چشم در چکانند و شیر زنان اند چکانند **سبل** این علتی  
 است که رگهای چشم پر خون شود و خارش اند چشم پدید آید و عطسه آرد و  
 آفتاب نتواند دیدن و آب بسیار رود و علاج رگ قیال با رگ پیشانی زنند  
 و ایا راج فیقر با گردش و از گوشت و شیرینی و شراب و شیر پر نیز کردن و  
 برود و غوز و شیان سماق کشیدن بالش بالین بلند کردن چسب بابتن و  
 بسیار پاکوفتن و آواز بلند ناکردن **ج** این علتی است که چون پلک باز  
 گردد سرخ و درشت و ناهموار شود و علاج رگ قیال زنند و برگردن حجاب  
 کنند و پلک چشم باز کنند و تبراشند تا هموار شود و زعفران سوده بر آن موضع  
 کنند و پیله بر روغن بنفشه چرب کنند و بر پشت چشم نهند و به بند و شست  
 ساعت صبر کنند پس بکشایند و روز دیگر شیان احمد رگشده یا شیان

خضایه شبان ساق با گلاب سوده موی فستق و علاج آن  
 استفراغ کردن بایارج فیکرا و حب قایا و شبان احمر لیم و سرسلون  
 کشیدن موی فردنی کند بدن و زهره گر گس و زهره بزد و دیگر زهره با  
 با جندید ستر بخون کبوتر بشنید و شبان کنند و آب دهن مردم حل کنند  
 در جایگاه مو که بر کنده باشد ملا کنند و یک زمان صبر کنند پس بشوید و قرص  
 اند چشم علامتھا در دغلند و ضربان و اشک بسیار و بر سفیدی چشم  
 سرخ یا بر سیاهی نقطه سفید پدید آید علاج فصد و خون بسیار بر و گردن  
 بچند کرت و غذا نامی سرد و تر و لطیف بکار دشتن چون سفاناخ و کدو کوک  
 و خیار و میثون<sup>۱۱۸</sup> حیاف ایض کشیدن بشیر زمان سوده لیکن اگر ضربان سالن  
 نشود و شبان کنند باید چکانیدن و رفاده بر نهادن و بر فاق بر بستن باید  
 تا آنروز که بر فاده بریم بنیند پس شبان آبار و کسیرین بکار دارند و فرو و  
 آمدن آب سبب آن سوری مزاج دماغ باشد علامتھا پیش چشم<sup>۱۱۹</sup>  
 چون دو دو یا نقطه یا خطی سیاه می بیند بپوشته و لازم علاج استفراغ  
 بایارج فیکرا و حب قو قایا و از طعامهای سرد و تر و از جماع و از شراب از

استلای بریز کردن و از پس استفراغ غرغره نمودن که رطوبت از دماغ فرو  
آرد و سود دارد و شایف مرارات و دیگر علاج قدح باشد و دستکاری  
شب کوری علاج آن بایارج فبقرا و قوقایا و غرغره بود و بگزید فلفل  
و از فلفل قنبیل است بگویند و بنیزند چشم اندر می کشند و فلفله از جگر  
و بخار آن سود دارد و کباب جگر بر آتش کنند و آن آب که از وی بر آید  
بگیرند و از فلفل بدان تر کنند پس خشک کنند و بگویند و بنیزند و در می کشند  
و معده این علتی است که پیوسته اشک می آید و گوشه چشم تر باشد علاج  
استفراغ با قرص بقشه و قوقایا و ایارج جالینوس و ایاره فقرا با اطر فلفل  
که چاک سرشته و هر باد اندازد گریه نمی مقام کردن چند آنکه عرق کند و در  
بکار داشتن و از هر چه در وی انگبین و خرا و سیر و پیاز و باد بخان فلفل و غرغره  
باشد بریز کردن خارش و سوزش ملک گوشه چشم علاج استفراغ  
بایارج فقرا مرکب با تخم خنظل غار بقون و فیتون و نمک فلفلی و بجز قوقایا  
و غرغره آب کاه بایارج فقرا و از شیرینی و طعما مهای تیز بریز کردن و  
هر باد و تخم خرفه و کنبجین در آن بگزید و نقش و کل سرخ و تخم انار ترش است

بپزند در گلاب و بگویند و میفنج بر افکند چندانکه بر چیزی بمانی دیگر غالب نشود  
 و از آن چون <sup>بخیصی</sup> گشند بر سر آنش و دیگر م بر چشم نهند و بر بندند چشمتش در  
 قمرگان پدید آمدن علاج استفراغ کنند بایارج فقیرا مرکب با شحم خطل  
 و غار بقون و فینمون و نمک لفظی و بجز بقون و غرغره آبکامه ایاره فقیرا  
 و پلک را آب شور میشویند و بگیرند شب بمانی و موزیج و بوره کوفته و نجته  
 بسیل نرم در چشم و مژگان بماند و بگزمان صبر کنند همه از وی فرو آید و پاک  
 شود بآب سوم در بیمار سجای می گوش باید داشتن که از حاستها که  
 از وی و تعالی مردم را و بیشتر جانور را داده است و حاسه در بایسته تر است  
 یکی لیس و دیگر حسیع و هر آفتنی که درین دو افتد خلل آن در تن بزرگ باشد  
 از بهر آنکه چون حس لیس نباشد حیوان از سرما و گرما و چیزی موزی خلند و  
 سوزنده و خلیش را نگاه ندارد و از آن نگرزد و بدان سبب پاک شود چون  
 حاسه سمع نباشد که و کان که از ما درز ایند سنخگوی نشوند که سخن گفتن از  
 شنیدن توان آموختن نه بینی که هر که از ما در کرز ایند سنخگوی نشود ناقص  
 بینی زبان بماند از بهر آنکه سخن نشنید نه آموخته باشد و بسیار کس بود که

تا بینا زاید و با آفت تا بینایی چه چیز یا یا نمود و بداند سخت زیرک باشد  
 همچنین از آفت حس بویائی آفت حس درق آن خلل باشد که از آفت حس  
 شنوائی افتد در اینجا فضیلت شنوائی ظاهر است بر دیگر حاستها بدین سبب  
 بیمار این حاسه بیشتر باید داشت علامتها اگر سبب گرمی موده صغرا باشد که  
 از دماغ برآمده باشد از هوای گرم منجم یا بد و سرخ شود و نتواند در آفت  
 گاه گاه چیزی بشنود اگر سبب موده غلیظ باشد و هیچ نشود علاج صفرائی  
 را استقرانیم با قراصن نفسم و بار الرمانین یا شیر خشک و طبعیم بلبله زرد و حب  
 قوفا یا و حب قنطاریس باید کرد و زرد و دمان نیگرم در گوش چکانند صفت آن  
 بگیرند از ترش و سبز آن چه دارند روانه او بیرون کنند و آرا با دانه کتان  
 دیگر بپشت زرد آب آن بدین پوست باز کنند که دانه بیرون کرده با دانه کتان  
 کنند و سکه که در و عسل با آن بپا میزند و بر آتش نهند تا قوامی گیرد و در گوش  
 بچکانند و هیچ چیز سرد هیچ وقت در گوش نشاند چکانند همه نیگرم باید اگر  
 ماده غلیظ باشد استقرانیم با یارج فیهرا و شحم خطل و غار یقون و فیتون و  
 نمک کنند و حب صطیفون روغن سداب روغن بابونه و روغن بادام تلخ

کو بی بایک قطره زهره گاؤ در چکانند نیم گرم و شش خطل در روغن بادام  
 تلخ بپزند و در چکانند و در گوش اگر در سردی و می حرارت باشد و باد و  
 و ضربانی باشد علاج فصد قیال و استفراغ با قراض بنفشه و حب صبر قویا  
 جالینوس و سیخ طبله زرد و خرمای هند و بکیرند روغن گل و درم و سرکه  
 سی درم بچکانند تا سرکه برود و روغن بماند قطره قطره گوش در بچکانند  
 نیم گرم و شیر و خزان بخار طبع بنفشه بد و رسانند سود دارد و اگر در و صعب باشد  
 یکجه فیون با شیان ابض بر روغن گل در عفران بایند و قطره سرکه در آ  
 و اندر چکانند اگر ضربان مساوت کند باید دانستن که اسجما شیره ایست  
 باید بپزینند بدین تدبیر بکیرند پیه بط دپیه مرغ خاکی بار و روغن کنجد بگذرانند  
 و هر ساعت نیم گرم در چکانند و پس از یک زمان باز میگردد و تار و روغن بپزد  
 آید و باز اندر بچکانند چون در و ساکن شود لعاب تخم کتان و حلبه و تخم مر  
 در چکانند با شیر زمان و چون نهمه شود و پالودن گیرد و پلیته با بکیرن آلوده  
 در گوش می نهند تا پاک شود پس اندکی زاک سوخته سووه در و سندان  
 خشک شود اگر آنچه می پالاید غلیظ باشد بکیرد و زکار در وقت شغال سنگ بکیرد



حک کنند و در می چکانند با یک قطره زهره گاوی یا یک قطره عنق و ام تلخ آمیخته  
 اندر چکانند و اگر در سردی و حرارتی نباشد سبب در در طبیعتی و سردی  
 مزاج بود بگیرند شیر خشک روغن زیت و روغن بید انجیر بنزد و در چکانند  
 و چند بیدستر بار روغن بادام سود دارد و اگر مایه ناشتا و شراب کهن من  
 سود دارد و اگر بار در که از سردی بود و طنین دومی باشد نکند نیکو گاوی  
 گرم کرده و گوش بر بخار پودنه و شیخ و سداب و مرزنجوش دارند و اگر در از حبه  
 و آب سیب خاسته باشد کند بشیر تازه فرغار کنند تا حل شود و در چکانند نیکم  
 در دز امل شود خارش گوش - و حیوان که بگوش اندر شود و گرم که  
 اندر گوش تولد کند صبر در آب حل کنند و در چکانند و فستقین رومی اندر آینه  
 یا اندر عصاره پودنه در چکانند و قطران و مر و عصاره ترب عصاره برگ شفتالو  
 باندک ستمو نیا اندر چکانند حیوان را بکشد و بگیرند شراب انگوری و در می  
 انگبین سه درم روغن گل یک درم سفیده و و بنیه مرغ با هم بیا میرند و نیکم  
 کرده چشم بدان نزن کنند و بگوش در کنند و بران گوش اعتماد می کنند بر دست  
 یک ساعت پس یکبار آن چشم پاره در گوش بر بایند هر گرمی که تولد کرد و بایند

باشد با آن چشم بیرون آید یا پتیه چشم اندر بیماریهای عینی  
 اما یا قطن لوبی اگر سبب این علت خلط غلیظ باشد سرگران باشد و اوجده  
 نمائی باشد علاج استفراغ یا یارجم فیه یا تو قایا پس غره کردن عطسه  
 آوردن و اگر در سفید بینی سده باشد شویند و زرخ سرخ و پودنه کوهمی هم  
 دو و کنند و پیوسته بخار سرکه به بینی رسانند و زهره کلنگ و شحم غنفل و خرب  
 سفید ستار است بهم بکشند و همچون عسسی بروغن مرزنجوش حل کنند و  
 به بینی بکشند و این چینی اگر ریشی و ناصوری باشد بشوید بکافی میوه  
 و به بینی بکشند و سعد و سنبل و گل نسرین و قصب الزریه کوفته بنجیه برمی  
 و نافع ترین چیزی بول خرس است بدان می شویند قروح بینی بعضی خشک باشد  
 و بعضی شربا باشد بر ظاهر و باطن و بعضی لثیهایی پلید باشد و بعضی لثیهایی  
 علاج خشک را موم بروغن اند و روغن بنفشه و موم صافی با منفرساق گاو  
 سازند و طلا کنند و اگر تر باشد بلبله زرد کوفته و بنجیه و پید مرغ در و غنفل  
 و ماز و بهم بکشند و طلا کنند و لثیهایی پلید را پیوسته بصا بون می شویند  
 پس سعد و زعفران و مر و صبر و ماز و دشبیمائی و زرخ سرخ همه ستار است

کوفته بخیه دردمند و اگر دندانک باشد بسبب سوخته و سفید رنج مردار سنگ و  
 روغن گل و سوم در هم گذاخته و شسته طلا کنند و با سوربینی را بگیرند اما ترش  
 تمام نارسیده و بگویند با پوست با هم بشارند و آب آنرا بپزند تا غلیظ شود  
 و در خمره مسین کنند یک شبانه روز و آن اما که کوفته باشند و آب گرفته  
 یکبار دیگر بگویند نرم و از آن شبان کنند و بدان اما که کوفته و بنیشتند  
 و در خمره مسین کرده آلوده کنند و به بینی اندر نهند با سورپاک کنند بی درد  
 و نه پنج لیکن بر زنگاری دراز ز خون آمدن از بینی علاج عصاره  
 بادروج یا عصاره برگ خرفه با اندکی کافور چکانند و نخست رگ قیال زنند  
 و مقداری خون بتاریق بیرون کنند و پلته بسفید و بضمه مرغ تر کنند و بوز  
 زرگران بر روی پراکنند پس آن پلته در بینی نهند و عصاره گین خرد چکانند  
 آنزموه و نافع است و شراب غاب و طفشیل با چه بسماق نخته و پست عدس  
 مانند آن سود دارد و باب پنجم در بیماریهای دندان زبان و دندان  
 خنجره و خلق تر قیدن لب علاج به مرغ بار و عن گاه بگذازند و شاسته  
 و کثیرا و مازوی کوفته بخیه برآوردن آن بماند تا هموار شود طلا کنند

بر لبها

و پوست اندرون بغیه مرغ بریر آن نهند و چند روز بگذارند و میدکی  
 دمان اگر سرخ باشد نخست به فصد و حجامت و چهار رگ مشغول شوند پس  
 با ستفراغ بار الرمانین بطبیخ بلبله زرد پس مضمضه بر توت و طبیح سفاق  
 و عدس و گلزار حب لاس اگر لعاب بسیار آید افاقیا در آب غلب الثعلب حل  
 کنند و سرکه در چکانند و بدان مضمضه کنند و آب کاهمه میدکی سفید سرخ را سود  
 و اگر سخت سفید باشد نمک سوده با انگبین بشنند و در دمان گیرند و بخا بدارند  
 چند آنکه توانند پس کنکبین مضمضه کنند و یا آب کاهمه سعد و فلفل و کبابه عاقرو حا  
 بکوبند نرم و در آب کاهمه کنند و بدان مضمضه کنند و اگر سیاه باز تر رخ سبز و زرد  
 و بوره و شب یمانی و قلع طار و زاج و کف دریا و مازو و افاقیا و انار پوست  
 کوفته و بنجته با انگبین سفید بشنند پس در خرقة بنزند و در گل گیرند و در آتش  
 نهند تا گل بریان شود پس از گل سیرون کنند و بکوبند بنزد و بدان در می کشند  
 پس حب الاس و کن مازو و در سرکه بخوشانند و بدان مضمضه میکنند و اگر  
 بسوزاند و غن گل و گلاب دمان گیرند خورده بون دندان و گوشت  
 بون دندان و خون آمدن و سستی دندانها



بعض عود و قنفل صندل فلفل کنند و اندکی کافور بدان یار کنند و اگر  
 ناخوشی بوی از سده باشد اطر لیل کو چک شراب نستین د قلع صبر ایازہ <sup>فیقا</sup>  
 بکار برند و زرو آلوی خام پختہ و مار الفواکہ سودا و درودندان  
 علاج آن نخست آب سرد و آب گرم بیایند اگر آب سرد ساکن شود فصد  
 و حامت کنند و با قراض بنفشہ حب صبر استفراغ کنند و بکبر و گلاب غرغره  
 نمایند و برگ مورد بخانید پس گ زبیر زبان یا چار برگ بزنند و عاقر حاد  
 اندک کافور سوده اندرین دندان کنند و اگر آب گرم ساکن شود ایازہ <sup>فیقا</sup>  
 خورند پس قرقر حاد و پودنہ و سقر و زرباد و گلزار و شحم خنظل در سرکہ بچکانند  
 و بدان منضبط کنند و بجز نیا و تریاق اربعہ خورند و درین دندان نهند و اگر  
 آب گرم سرد ساکن نشود تمکید کنند بکافور و نمک گرم کرده فلفل و طلتیت  
 و سعد درین دندان بکنند و تخم بادیان بخانند و اگر دندان کاواک باشد  
 سجز نیا و تریاق اربعہ و تریاق فاروق و شونیزریان کرده و با سرکہ  
 بہم سوده در کاواک نهند و اگر درین دندان کرم باشد تخم کندنا و بذر البنج  
 بکوبند برابر و با سوم بپوشند و دود کنند و دمان بذر بر آن از کنند تا دود

بدندان سرد و بدن پاک شوند گندی دندان علاج آن برگ خرفه  
 خابیدن و یا با دوام تلخ با سوم و نمک لیدن سیاه شدن دندان  
 بگیرند قنبیل در دم فلفل چار درم حمامه درم باز و می سوخته سازد چسبند  
 از هر یک دو درم بگویند و بنزد و بدان سواک کنند آماش زبان علاج  
 همچون علاج سبیدگی دمان علاج خناق باشد ترقیدن پوست زبان  
 سپستان در دمان بگیرند و لعاب انجور و لعاب بهدانه تجرع می کنند  
 و در دمان نگاه میدارد و طعام دشو را می مرغ فربه با چه و به مضیغه مرغ  
 نیم برشت خفصع و ورم لبها علاج آن اگر علامت های گرم ظاهر  
 شود غلبه الثلب آب انار ترش و طبع سماق و گل سرخ و انار پوست و  
 خرنوب حب لاس کزماز و در دمان میگیرند و بدان غرغره و منضم میکنند  
 و آب تخم خرفه و آب کشنیر و آب میوه خورد و در و رگنار بکار دارد و در و ر  
 گنار بگیرند گنار هشت درم شب بانی چهار درم زعفران دو درم کلون  
 و نوشادر از هر یک یک درم بگویند و به بنزد و ملازه بدان بردارند و اگر  
 حرارتی نباشد را مک و نوشادر و شب بانی رستاس است کوفته نیمه با در و ر گنار

بکار دارند و قسط بنوشاد در در مار اصل حاکم کنند و بدان مضمضه و غرغره کنند  
 اگرانی زبان سبک خشکی با فراط بود یا ترمی با فراط علامتها نشان  
 خشکی آنست که استفراغها با فراط افتاده بایاتهای محقره بوده یا چیر  
 تر قشع خورده باشد علامت ترمی علامتها می فالج باشد علاج آن آنرا  
 که خشکی باشد بشیر خرد طبع طبع انجیر غرغره باید کردن و مهربانی  
 کردن بباگوش بر دهن نفثه بایدن و آنرا که سبب می با فراط باشد  
 علاج فالج باید کردن و استفراغ بایاره فقرا و قویا و اما الاصول بکار  
 داشتن و هر روزی بن زبان بنوشاد و فلفل و عاقر قرع و خردل سوخته  
 بایدن در آن و سختن دیوچه اندر حلق علامت آن سوزش حلق و آب  
 دمان با خون رقیق آمیخته بود و علاج بسرکه و خردل و یا سرکه و حلیتیت  
 یا سرکه و نمک غرغره کنند و شونیز و خردل بسانند و بخلق اندر دهند و اگر  
 بعده فروخته باشد دار و ما که کرم اندر دوده پاک سازد بکار دارند  
 و چون دیوچه بقیه لطیف سماق و بلوط و غیر آن غرغره کنند نافع بود  
 خنق اگر علامتها می خون ظاهر باشد با فصد کنند و رگ زیر زبان بزنند و



و بر ساق حجامت کند و روز نخستین برب جند و بلعوق برمان غرغره کند نافع بود  
لعوق برمان بگیرند اندر ترش و شیرین اندر آب بنهند و بگویند و بنفشه  
و آب بکشند و شب یانی سوده و گلزار کوفته و خیمه برین آب بنهند و بیامینند  
بقوام آورند و بدان غرغره کنند و اگر در صعب باشد بشیر تازه و شرب  
بنفشه غرغره کنند و روز دوم باب کشیر و سیفنج و آب خیارشور و یا آن که خیارشور  
و سیفنج در آن حل کرده باشد و اگر آده بلغنی باشد یا سلاطینی پدید آید طبع حله و انجیر  
بگیرند و خیمه ترش و سیفنج در وی حل کنند یا خیارشور و بدان غرغره کنند و اگر  
بره و غن کا و غرغره کنند سود دارد و هرگاه که کساده شود دریم پدید آید آب  
گرم بار و غن بنفشه بار و غن کا و بیامینند و بدان غرغره کنند تا پاک شود  
پس بطبع سماق و مانند آن بچیزهای قابض غرغره کنند سود دارد  
باب ششم در زکام و نزله و سرفه و شوره و ذات الریه و  
ذات الجنب و ضیق النفس زکام گرم علامت تا از بینی آب  
رقیق آید و متغذی را میسوزاند علاج شراب خشخاش دهند و کشکاب  
غنا بپستان در و پنجه باشند و تخم خشخاش کوفته با پیخته سرشته یا با

جلاب بدینند و با قلاب بر که حکم کرده بر آتش افکنند و منفذ بینی بکشایند  
 بخار آن سود دهد و بخار سبوس سرکه و صندل سفید و سنگ گل سرخ و برگ گوی  
 و شکر طبریز و سوختن سود دارد و از پس سه روز فصد کردن و اگر نزله گردد و ما  
 بسینه فرو آید و سرفه آرنفشه پرورده در آب با قلاب یا کشکاب در شراب و فا  
 گرم کرده بدینند و حب السعال نرم در دمان داند و آنرا که سرفه نباشد فصد  
 بکنند و آنرا که زکام و نزله بسیار افتد استفراغ کردن بجنب قایا و هر بابد  
 بگرمای بدن سود دارد و زکام و نزله و سرفه سرد و علا آن چنان بود که ما  
 در بینی فرو آید غلیظ باشد و بدشواری فرو آید علاج کادرس گرم کرده  
 بر سر نهند تا حرارت آن بدماغ رسد و بقرع او گرم کند و سنگهای گرم  
 در شراب افکنند و بخاران در بینی کشند و قسط و شونیز و عود و لادن هر کدام  
 که باشد دود کنند و تخم کتان بریان کرده و کوفته با اندکی فلفل یا انگبین  
 شسته اندک اندک میدهند و شونیز بر سر که تر کرده بریان نموده کوفته میسوزند  
 و هر بابد شراب و فایا همچون زود فاخورد و کل انگبین علی و شراب و فا  
 سود دارد و سرفه که بران را هر بابد و تخم بادیان در شیر بچوشانند تا بقوام

در شراب  
 و فایا  
 و تخم کتان  
 و شونیز  
 و عود  
 و لادن  
 و قسط  
 و کافور  
 و صندل  
 و سنگ گل  
 و برگ گوی  
 و شکر طبریز  
 و سوختن سود  
 و از پس سه روز  
 فصد کردن  
 و اگر نزله  
 گردد و ما  
 بسینه فرو آید  
 و سرفه آرنفشه  
 پرورده در آب  
 با قلاب یا کشکاب  
 در شراب و فا  
 گرم کرده بدینند  
 و حب السعال نرم  
 در دمان داند  
 و آنرا که سرفه  
 نباشد فصد  
 بکنند و آنرا که  
 زکام و نزله  
 بسیار افتد  
 استفراغ کردن  
 بجنب قایا و هر  
 بابد بگرمای بدن  
 سود دارد و زکام  
 و نزله و سرفه  
 سرد و علا آن  
 چنان بود که ما  
 در بینی فرو آید  
 غلیظ باشد و بدشواری  
 فرو آید علاج کادرس  
 گرم کرده بر سر  
 نهند تا حرارت آن  
 بدماغ رسد و بقرع  
 او گرم کند و سنگهای  
 گرم در شراب  
 افکنند و بخاران  
 در بینی کشند و قسط  
 و شونیز و عود و لادن  
 هر کدام که باشد  
 دود کنند و تخم کتان  
 بریان کرده و کوفته  
 با اندکی فلفل یا انگبین  
 شسته اندک اندک  
 میدهند و شونیز بر سر  
 که تر کرده بریان  
 نموده کوفته میسوزند  
 و هر بابد شراب و فایا  
 همچون زود فاخورد و کل  
 انگبین علی و شراب و فا  
 سود دارد و سرفه که  
 بران را هر بابد و تخم  
 بادیان در شیر بچوشانند  
 تا بقوام

آید و بخورند و طعام بسوس آب طبع کنند باروغن بادام و شکریا غسل یا  
 فانیند و انجیر خشک سحر و جز مغز سودا و شراب و فانیه نسخه عام  
 سوزن منقی انجیر بستنی از هر یک بست عدد و حلبه تخم کرفس تخم بادیان بنفشه  
 پسیا و شان زوفا و خشک از هر یک پنجم درم پنج سکون دهرم زراوند  
 مد صر ج نیکوفته سه درم فراسیون پنجم همه را در دو من آب بنزند تا نیمه  
 باز آید یا لایند دهر یا مد چهار اوقیه با سه درم معجون زوفا بدهند  
 معجون زوفا زوفا را با السوس پسیا و شان از هر یک ده درم فسد و  
 قفل از هر یک سه درم مغز بادام تلخ زراوند مد صر ج تخم انجیر از هر یک پنجم  
 کوفته و بنجیه با انگبین شسته شربت سه درم حب السعال گرم را با السوس  
 قفل بادیان تخم کرفس پسیا و شان از هر یک یک درم مغز بادام تلخ پنجم درم  
 هفت درم بشند و حب کنند چنانچه رسم است و پیوسته در دمان میدارند  
 برآمدن خون لبهر گل ارمنی و گل منخوم اندر عصاره برگ خرفه میدهند یا  
 عصاره برگ لسان الحمل و تخم لسان الحمل کوفته بمقدار دو درم با عصاره  
 برگ او میدهند و عصاره برگ خرفه میدهند و در حال که خون آمدن آغاز کنند

فصد کنند و اندک اندک بمقدار قوت خون بیرون کنند و بر پنج پاک کرده و شسته  
 اندر آب بسیار بنهند تا آب غلیظ شود و مقدار یک درم کند رسوده با آن بداند  
 و یک درم نیز بانه خرگوش اندر آب سرد بدهند بیهوشت و سفوف الطین و  
 اقراص کبریا و طلسان نهی اندر کشکاب نیمه سودار و غذا پاچه بره  
 و صریه و ناسته نیک سودار و ضیق النفس علاج آن یا خست و پریز از  
 هر چه تری قزاید و از خواب بسیار خاصه خواب روز و شربت سکجنین زبردی  
 یا غصه دگاه گاه کشکاب یا اندکی فرنیون پیچ و حب ارشاد کوفته مقدار  
 نیم درم با انگبین روغن بادام با مقدار چهار دانگ زراوند صرح یا فانیند  
 شسته هر باید و دهند و چهار دانگ سکجنین اندر آب سداب حل کرده بدهند  
 شراب و فاموجون زرد فامو گرم موافق بود و حب السعال گرم پیچ در دمان  
 باید دهن و استفرغ بحب رقیون باید کرد حب رقیون غار رقیون خیار  
 دانگ و نیم شحم خطل دو دانگ رب السوسن نیم درم کثیر انیدانگ انجمه کشربت  
 نسخ دیگر غار رقیون تربد از هر یک یک درم یا رجم فبقار السوسن سیون  
 از هر یک دو دانگ شحم خطل انزروت صبر از هر یک چهار دانگ شربت سی درم

حب السعال ب السوسن بخدم فلفل قردمانا مغز بادام تلخ از هر یک در  
 درم طبتیکدرم در ماء العسل بشند و جها کنند ذات الریه ذات الحنج  
 و شوصه ذات الریه آماشش باشد علامت با تب گرم و تنگی نفس و  
 سرخی رخسار و گرانی سینه و نفث با کفک و ذات الحنج بسام بود یعنی آما  
 عضلهها را بپلو و سینه و شوصه آماش حجاب عضلههای آن بود یا آماش  
 معالین جگر و سپرز علامتها تب گرم و تشنگی و تنگی نفس و دشواری در مزه  
 و در دغنه علاج نخست فصد باید کردن و ماء الشعیر و اوان با شراب بنفشه  
 و دروغن بادام و بران اقتصار کردن تا چهار روز و اگر نفث آغاز کند در  
 ماء الشعیر غناب سپستان موز دانه بیرون کرده و انجیر بستی و بیج سوسن  
 و بنفشه باید بختن و اگر نفس دشوار تر بر آید و کمتر باشد طبع زوفا دهند  
 بد نیم صفت غناب بست عد و سپستان پنجاه عد و بنفشه هفتم درم بیج سوسن  
 و درم کشک جو و درم تخم خطمی و بیج خطمی از هر یک پنج درم موز دانه بیرون کنند  
 و درم بزرند چنانچه رسست و با شراب بنفشه بدهند یا با کشکاب سکر و ضاوی از  
 با بونه و آرد جو و بیج خطمی و بیج سوسن بنفشه دروغن بادام موم صابون و نموم

می‌نهند و غذا بسجوس آب با شکر و روغن با دوام و استقراغ بطبیخ غلاب و  
 آتومی سیاه بنفشه و لسان الثور و پنجه سوسن و پنجه خطمی و سپستان و ترنجبین و  
 فلوین خیارشور کنند باب هفتم در بیماری دل علامت دل گرم  
 تشنگی و خفقان و حرارت یافتن از هوای خشک آب سرد علاج اگر علامت  
 خون بنیده از دست چپ رگ با سلیق بزنند و شراب ترشی ترنج و شراب سبب  
 ترش و انار ترش و شیرین و آب خیار ترش و قرص کافور و شراب صندل و  
 و صندل و گلاب کافور و عصاره آبی و سیب بزمیه می‌نهند و پیرامین صندل و گلاب  
 آلوده بپوشند و شربت‌ها از اقراص خشک همه باندکی زعفران و لسان الثور  
 سازند و اگر تب نباشد و روغ ترش سود دارد و خاصه باندکی طباشیر گل  
 و کشنیز خشک علامت دل سرد رنگ روی همچون ارزیز باشد و تازگی و  
 رونق رفته باشد و گرانی و کسلانی آورد علاج شراب یحانی مقدار می‌مقدل  
 و دواء المسک و مشرو دیطوسن تریاق بزرگ و مبدل المزاج و انوشدار و بکار  
 و گوارش غنبر موافق بود و اگر ترشی غلبه دارد نخست فرمایند یا سهیل پس  
 ازین شربت‌ها دهند که یاد کرده آمد علامت خشکی مزاج و دل خشکی دهان

و تشنگی و بخیالی و لاغر شدن و بی طاقتی اندر حرکت و سوزن خشک و درخوردن  
 شدن باز غبار سی اندک و دود سی اندک ریختن کشته علاج همچون ق  
 باشد و شیر خرد و کشکاب آب انار شیرین همه بار دغن یا دام میدهند و غن  
 تنفشه و کدو اندر ریخته و پهلوان میالند و در آرزو نشستن چنانچه در علاج  
 دق یاد کرده آمد باب هشتم در امراض معده در معده گرم و علامتها  
 تشنگی و راحت یافتن از شربت خشک علاج اگر در معده گرانی باشد فی الحقیقه  
 آب گلبین و کشکاب گلبین از پس سنگ گلبین میفرجی دهند و شراب انار  
 ترش و شراب یوچ و شراب لیمو و شراب جالینوس و شراب صندل اگر داده در  
 قمر معده باد فی دشوار باشد استفراغ کنند بطبیعی مله زرد یا حب صبر یا ابارج  
 فیترا و مله زرد و ستر است بهم شسته مقدار دو درم سنگ سودا و دو درم لادن  
 سخت موافق باشد خاصه با سیرخت در معده سرد و علامت آن گرگی  
 زرد و زود آرد و غ ترش و باد و در شکم و تشنه نابودن علاج اگر معده  
 معده گرانی باشد سخت فی کنند بطبیعی شربت سنگ گلبین عملی دهند  
 آن پس چند کرات ایاره فیترا خورند و اگر با استفراغ فویر جات

حاجت افتد حب مصطفیٰ شود و هر باد او مار الاصول دهند باروغن  
 بادام تلخ و گل انگبین که با عود و قنصل مصطکی شسته باشند یا معجونها  
 گرم چون کوفی و فلاطی و سحرینیا و غذا لیقون و زنجبیل پرورده و دوار المسک  
 و مشرود بطوس و ترباق بزرگ این معجونها از پس استفراغ بکار برود و بیه و حار  
 عود و اقراص گل سود دارد و اقراص گل بگیرند گسرخ سه درم عود مصطکی  
 و سنبل و اذخر و ارچینی و سنبل و فستقین و دمی از هر یک یکدرم کوفته و بخته  
 بشراب کهن برشند و اقراص کنند هر یک یکشقال و هر باد او یک قرص یا  
 کلنگین برشند و اندر طبع انیسون بد و ضاوی از سعد و سنبل و مصطکی و حرا  
 و اذخر و فستقین معصاره آبی شسته بر معده می نهند و اگر نخست دارد در  
 بشراب سجانی تر کنند و آبی را در آتش بریان کنند و دارو با گوشت آبی  
 برشند و گرم بر معده بر سخت صواب باد و روغن مصطکی مالیدن نافع است  
 ضعیفی قوت و نابودن شهوت علاج آن هر باد او ریاضت است  
 و از پس ریاضت گر با باد و مالیدن ترنج پرورده بکار داشتن و اندر طعنا  
 کبر لبر که و پایز بر که و لبر که و شلغم بر که شهوت طعام را بجناند و قوت



پودنه که باب انار ترش و سنگین سفر جل و پست جو با اندک سرکه و آب نجف  
 شهوت محرور را بجنباند و با آب پیچیده شهوت پدید آید و از بومی مرغ بریان و بوی  
 نان خانگی گرم شهوت پدید آید و گاه باشد که ایارج فقیر اسود دارد و شهوت  
 کلبی این علتی است که مردم را بر ساعت بطعام حاجت کید و سبب آنند  
 حالها سردی معده باشد و علامت و علاج آن یاد کرده آمده است و باید  
 که سبب آن بسیاری سودا باشد که بعد برآید علاج آن که با این یاسلم  
 باید کشود و جوارش خوزی کار باید داشت و استفراغ و دیگر علاجه از یاسلم  
 علاج بالجو یا باید بستن دگاه باشد که سبب سردی معده نزله دماغ بود و علاج آن  
 ایارج فقیر و حب قو یا و علاج نزله باشد چنانچه اندر جا کاشمش یاد کرده  
 آمده است جوع البقر این علت بیشتر از شهوت کلبی افتد و جوع البقر  
 بهر آن گویند که این علت گادانرا بسیار افتد و این گر شکی بهر اندامها  
 باشد چنانکه همه اندامها بضع حاجت مند باشد و معده غذا نخواهد  
 تخت شهوت کلبی و اسهال بوده باشد و بسبب اسهال رگها متحی شده و گاه غشی  
 افتد و گاه باشد که سبب غشی بلغم زجاجی باشد که در فم معده گرانی کند

و مزاج آن تباه کند و قوت جاذبه را بطریق استرخا از کار باز دارد  
و شهوت باطل کند بهین سبب اندامها گیرنده بماند و قوت ساقط شود و علامت  
مشکل گردد و از بهر آنکه به تنقیه معدة حاجت آید و باستفراغ و ضعف قوت از  
استفراغ باز دارد و این علت مردم سرد مزاج را افتد و کسانی را که در سرما  
سفر کنند علاج آن قوت را با باد اللحم و بنان که در شراب ریجانی ترکرد  
باشند و یونانی خوش چون سیب آبی و مشک مرغ بریان و بره بریان  
و بوسنی نان خانگی گرم بخابد ازند که هم شهوت بدین تدبیر پیدا آید و هم قوت  
سجای ماند و اگر غشی افتد او را بیدار کنند و خسار او را بشکنند و موی  
صدغ او بکشند و آوازهای قوی ناگه بسمع او رساند چون آواز بوق و  
طبل و چغیری از بام بگینند و بشکنند چون بیدار شود شراب ریجانی در حلق  
او بریزد و خاصه شرابی که اندر و آنند کی ز بره یا حب لاس فرغار کرده باشد و  
مار اللحم بدهند و ضاوی از مشک لادن و سعه و سنبل و مصطکی و عود و عنبر  
و آب برگ مورد و آب سیب آبی بر سعه دهند آرزوی گل خوردن و مانند  
آن سبب آن خلطهای شش باد سعه علاج آن فی باید فرمون با آیه فقیرا

و شراب فستقین هر باید مقدار می صطکی بازیره و ناخواه بخابند و  
 با کشتن خورند و از پس طعام نیز نختی بخایند و اگر این علاج نین  
 استن را افتد و راتی نشاید فرمودن مگر که خود افتد و با سانی برآید  
 معه را بگوارش عود و میبه قوت دهند فواق استلانی طالت آنچه بسبب  
 ماده غلط باشد در فم معه تدبیرهای گذشته بران گواهی دهد علاج قوی باید  
 فرمود و با همی شور و تر ب و سکنجبین عسل و عینج شبت و کوبیای سرخ و از پس  
 آنجدان و چندید تر بوبیدن و کندر در آن زیره و ناخواه و سقر و کوبیده  
 خائیدن و اندر طعام بکار داشتن و معه را با یارخ فقیر پاک کردن پس  
 ایارج کوفی و سجزیا و قند و لیون و تر یاق اربعه و تر یاق بزرگ سود دارد  
 فواق خشک آن از پس استفراغهای بسیار افتد چون فی با فراط و سهار  
 با فراط و از پس میضیه و از پس زنف طمٹ و مانند آن و از پس جماع بسیار  
 علاج شیر تاز و کککاب بار و عن بادام دادن و ضاوی از نفشه  
 خطمی و پیه مرغ و دروغن بنفشه و سوم صافی برگردن و مهرهای گردن  
 و بر معه نهادن و به مفاصل را بر و غن بنفشه و کربان و ار لخم دان

و بیضه مرغ نیم برشت و کشکاب غلیظ بار و غن بادام و شکر منوش  
 گشتن و بسیار علامتها اگر سبب ده صفرا باشد پیسته و مانج باشد  
 و تشنگی دائم بود و اگر ماده بلغمی باشد دمان پر آب می شود و طعم دمان خوش  
 باشد علاج اگر ماده صفرا باشد فی فرایده سکنجبین سگری و آب گرم و پیچ  
 شنب اگر قی نتواند کردن ایاره فقیر و سقمونیا باید دادن و از پس  
 استفراغ آب انار ترش شیرین دادن آب غوره و ضامدی از صندل  
 و لادن و سگ و گلسرخ و کافور و آب سیب آبی و آب برگ مورد تر بر فم معده  
 نهادن و اگر ماده بلغمی باشد فی فرایده پس شراب پودنه و میه بکار دارند  
 و بیضه علاج هر گاه که حسن آن بیا بد که طعام اندر معده تباہ می شود فی  
 فرایده معده را پاک گردانند و اگر فی دشوار افتد معده را گرم دارد و در و  
 مصطکی گرم کرده طلا کنند و پوست سمور و مانند آن بر معده نهند و تکلیف بخواب  
 کنند و هیچ طعام نخورند و بر گر سنجی صبر کنند و اقراص جود بکار برند و مردم محرو  
 را ضامدی از صندل مورد و آبی و سیب بر معده نهند و از پس آنکه فی کرده  
 باشند و ضامدی از آرد جو دمان جواب مورد یا سرکه سرشته بر نهند و آب انار

صغیر

و آب سیب شیرین و آب سیب ترش کوبی و آب آبی ترش سود دارد و  
 اسراف همیشه را اقرص رسن اقرص حب الاس باز دارد و مکن فلوئیای  
 رومی و ادم در حال باز داشت اقرص عود و قنفل و کبابه از هر یک یکدم  
 مصطک و سنبل از هر یک نیم درم مشک و عود خام از هر یک چهار درم مشک خند  
 وزن همه شربت می کشال با شراب سیب یا کشک اقرص رسن قنفل  
 و درم شک یکدم خرفه و درم رسن یکدم و نیم مصطک و فیون پوست  
 پنج قراح از هر یک یکدم و نیم اقرص کنند اینجمله و شربت باشد خواب رد  
 و همیشه باز دارد اما س معدة بیشتر از غلبه خون افتد یا از صفرا علما شها  
 تب گرم در درشتی زبان و شش گشتن و اگر صفرا غالب تر بود دمان تلخ  
 بود و تشنگی صعب علاج اگر آماس خونی بود و نخست رگ با سلیق زنند و آب نارا  
 دهند و صمادی از صندل و فلفل و آبی و سیب آب مورد و زترانه که درم  
 برگ خرفه و کوک و کسنه بر سنده بر و غذا باز گیرند و بر کشکاب فصار کنند و آب  
 شراب بغشته و شراب نیلوفر و شراب نار دهند و از پس چهار روز آب کسنه و آب  
 غلب الشلب جویند صاف کرده بخورند و چهار درم فلو س خیار شیر و جبه عفران

در دمی حله ده بدهند و از پس هفت روز آب کرفس و آب باد یا بنی با این  
 شربت بیا میرند و اگر طبع نرم بود بجای فلوکس خیار شیرین اوراق طباشیر دهند  
 و ضماد پس از هفت روز از بنفشه و خطمی و برگ غنبل الثعلب با بونه و آرد جو  
 پنج سوسن اکلیل الکلسان زنده با موم و روغن شسته لختی زعفران مرکب کوفه  
 بمانند و با خرا در ضماد حله لعاب تخم کتان و سنبل و سعد زیاده کنند و اقراص  
 سنبل دهند و اگر آماس کهن گردد و اندر آن ضماد منقل و اشق و تخم کرب و مصطکی  
 حب البان زیاده کنند و اقراص سنبل دهند و مروره از ماش مقشر سازند  
 و عنبوبی از آرد با قلا و سبوس آب بدهند و اقراص سنبل نقاح از خرد و پنجه  
 و کلسرخ و ریونید چینی و قصب لندیره و سنبل از هر یک سه درم مصطکی دو  
 درم اشق یک درم شربتی کیشقال یا پنجه یا کلنگین اگر بدان حاجت آید که پنجه  
 شده و دسر کنند پس از آنکه تب زایل شده باشد و درد ساکن شده است  
 ماند کشیر از میده هر ساعت و طبعی انجم و لعاب کتان و لعاب حله از  
 هر یک و هر بهم آمیخته و چهار درم خمیر ترش و دودانگ زعفران و دودانگ  
 صبر در دمی حل کرده ضماد نمایند و اگر هنوز تب آید خمیر ترش و فلوکس

خیارشنبہ اندر آب گرم بجای آب جلاب ہند و ہر گاہ کہ بخیتہ شود دوسر کردہ باشد  
 و آماس فرونشستہ دریم پدید آمدہ مار العسل و جلاب میدہند و ہر گاہ کہ پاک  
 شود و بگیند کند و دم الاغین از ہر یک بخیرم و گسرخ و کبر باد و درم و گل ارمنی  
 سہ درم کو فہ بخیتہ شربتیکد رم تا یکمقال بار سبب ربابی یا بفتح شربا کہ  
 در معده بر آید علامت آن تشنگی صعب دمان نیز دمیع شود علاج با دمان  
 و دغ ترش سر کنند و با یکد رم طباشیر و یکد رم بذر حماض میدہند و باقی علاج  
 و میدہند **باب نهم در اسہال اسہال صفراوی** علامت آن سوزن  
 اندامہا و تشنگی و بر از رفیق وزر و باشد و باشد کہ تب آید علاج ادراس  
 طباشیر یا رب آبی ترش دہند ہر مادہ و شہا گاہ اسہول بریان کردہ  
 و گل ارمنی و صمغ عربی با شراب آبی و آب سرد دہند و اگر تب نباشد و دغ  
 ترش پا لودہ طباشیر و بذر حماض از ہر یک یکد رم سود دارد و غذا  
 سفید و آب بخیتہ سہ بار و آب ازوی بخیتہ و چہار بار با آب غورہ بخیتہ یا  
 آب انار ترش و سفید ادم بریان کردہ و پاچہ بساق نخیتہ اسہال صفرا  
 و بلغم علامتہا در بر از پدید آید علاج ساق و حب لاس و کزماز و سکن

هر یک یکدرم بلبله زرد و پنجدرم کوفته و بنجیه حب الرشاد و ناکوفته و دویدرم بکتر  
 و دو درم با شراب سود یا میبه و دو درم تخم اسهال محل یکدرم انیسون مرد و دیر  
 کرده نار پوست کوفته و بنجیه نیمدرم دم الاخون نیمدرم یکشربت بود در آب  
 باران یا در آب آشنگران در اسهال ملغمی علامتها در برار پدید آید  
 علاج دو درم حب الرشاد بریان کرده ناکوفته با آب گرم بدهند و تخم  
 خشخاش سفید دکنه از هر یک راستار است بکوبند و مقدار یک کف با شراب  
 سود و یا شراب آبی بدهند اسهال کهن باز دارد و دکنه رومی و زعفران  
 و مر و مسند و سن افیون راست بکوبند و حب کنند شربت یکدرم و نیم  
 اسهال ملغمی باز دارد و حب یکدرم یکدرم کی دار چینی افیون جدید خندبیت  
 راستار است حب کنند چون فلفل شربتی هفت حب از کوکان و حب  
 ناسه حب اسهال سودا و می علامتها فراج سودا و آبخنان باشد که  
 معام چرب سودا دارد علاج رگ با سلیق نزنند یا سیلم و بگیرند ناردان  
 بریان کرده و دو درم زرنبا و بریا کرده یکدرم کهر یا یکدرم شاه مسفر <sup>بکتر</sup>  
 ناکوفته و دو درم بهمن سرخ بریا کرده بدم شربتی سه درم با شراب در اسهال <sup>بکتر</sup>



علاج ان اقراص کبریا دهند و درم طباشیر سوده در شراب مورد  
 دهند و درم تخم کسین الحن بریانکرده در آب لسان الحن یا رب آبی  
 دهند و درم حب لاس از تخم پاک کرده و درم کند نامرد و کوفته با  
 سفوف کنند سهال خون باز دارد و خداوند بوسیرا سود دارد و طباع  
 در همه انواع سهال پاچه باشد یا زرده بیضه مرغ نیمبشت و از ان پوست  
 کشیده و کزنجیر بریانکرده بشیر مغز با دانه پنجه و پاچه و کاورس پوست کشیده  
 بسماق پنجه و گوشت تند و کبک بنار و ان پنجه زخمی علاج زرده بیضه  
 مرغ بار و غشک بیا میزند و مردار سنگ منسول و صمغ عربی و سفیداج بد آن  
 بشنند و طلا کنند و حمل سازند و شیان زجر بکار دارند و مقلیان دهند  
 اگر تب نباشد نان در شیر تازه ترد کنند و بدهند و اگر سبب زجر سر باشد  
 حباب ارشاد دهند با آب گرم و گوگرد با پیس بز بشنند و دود کنند چنانچه  
 رستم و بگیرند مغز بزر بریانکرده سه درم ناخواه یکدرم نیم کنند نیمدرم  
 بگویند و سفوف کنند بر خشت گرم و بر تابه گرم نشستن سود دارد و بر از آن  
 و نمک گرم نشستن سود دارد باب هم در قولنج - قولنج با آماس علامتها

۶۱ نپ گرم دشمنی و احتباس بود و علاج اگر قوت قومی باشد غش است  
 با سلیق زنده و اگر حاجت آید نیز رگ صافن زنده و آب کاسنی و آب غنبل ثعلبی  
 آب انار و آب کاکج و آب لوب با فلوں خیارشبر و روغن بادام می دهند و بوقت  
 حاجت اگر قدری مقنونا درین شربت ها حل کنند صواب است و از کشکاب روغن بون  
 حقه کنند و ضماد بنفشه و خطمی دارد و با بونه و اکلیل الملک و موسوم در روغن  
 شکم نهند قوی نج ریجی که از با و غلیظ و خلط غلیظ باشد علامتها  
 علامت خلط غلیظ درد و گرائی باشد و سبب آن خلط غلیظ از پیش آن  
 رفته باشد و علامت با و غلیظ درد باشد با تمه و و پندارد که روده او  
 بشقرب سوراخ کند علاج حقه نیز کنند یا شبیا فی غیر نهند حقه که قوی نج  
 نقلی و بلغمی و بادسی را بکشاید بگیرند تخم با و یان تخم کرفس و سیبون و تخم  
 شبت از هر یک سه درم در آب بپزند و با لایند و مقدم بپزند و در  
 فائید و روی حل کنند و درم روغن کنجد یا روغن تخم معصفرا یا روغن  
 حقه کنند جی که قوی نج بکشاید بگیرند و درم تخم حنظل و درم مقنونا  
 و درم و دوا لک بگیرند را آب سداب حل کنند و باقی را بدان شیر

شرابی و در دم و تا نخست بخت و شبان راه کشاوه کنند و در می سهیل  
 نشاید و آن دگر غشیان رنجبه فرما پیفر جلی سهیل دهند یا سمجون راحت  
 معجون **الراحت** مصطکی قرنفل رنجبیل دار فلفل و فلفل و جوز بویه از هر یک  
 و در دم کوفته رنجبه سقمونیا و دازده درم همه را در جلاب که از آبی و شکر  
 کرده باشد شربت و درم حبی که زود تر اطلاق کند شحم خضل و درم  
 سقمونیا در می مصطکی بیدرم نیسون بیدرم کبیرا دانگی حب کنند آب کرفس  
 شربتی از یک درم تا یک مثقال نوعی قولنج است که سبب انواع کرمهاست  
 که در روده ما تولید کند و تری از نفلی که برود ما فرو آید ایشان بخورند  
 غذای ایشان گردد و بدان سبب طبع خشک میشود غلامتها تولید کرم  
 چنانست که گاه گاه در نفلی کرمی فرو آید و احساس درد و خلیدن باشد و  
 رنگ روی زرد و تیره شود و قوت ضعیف گردد و زود در کرسنه شود و از بهر  
 هر چه برود ما فرو آید کرمان بخورند و روده ما مزیدن گیرند بدان سبب  
 کرسنگی و پیش زان در غده و غشیان پیدا آید و خواب بیدار می تیز  
 نباشد و در خواب ندانها بر هم سایه دارند آن لعاب و د علاج بگیرند

شیخ ترمس و بزنگ کابلی متشتر و خسر قنبل و در منته ترکی از هر یک پنجدرم  
 تربنفید محلوک پانزده ورم کوفته و بنجته پنجدرم ازین جمله با شتر تازه و بنجته  
 به بند بر گرسنگی و نیز بگیرند بزنگ کابلی متشتر هفتم و بوزن آن خرمای  
 مک و نغز جوز از هر یک هفتم هر سه را بکوبند و بشند و شبانگاه بر گرسنگی  
 بخورند و بنجند با داکرم کدو دانه پاک کند و از پس آفران کینهفته باید  
 پنجدرم آب گاه بخورند ناشتا ماده تولد کرم را پاک کند و اگر زهره گاؤ و  
 صبر آب پودنه رستار است پنبه بدان تر کرده بردارند کرمان خود را پاک کند  
 و کدو کا را برگ شفا کو کوفته بر شکم ضا و کنند و زهره گاؤ و قطران و پیه گون  
 و صقر و ترمس بهم بشند و بر ناف طلا کنند و شونیز لبه که سائیده طلا کنند  
 سود و اردیاب یا زو هم در بیماری مقعد بیرون آمدن مقصد  
 علاج گلسرخ و انار و ماز و انار پوست و برگ مورد و خرثوب بپزند و در آن  
 آب نشاند و گلزار و ماز و انار پوست و صدف سوخته و افاقیا و سفید  
 و شب بمانی کوفته و بنجته بر آن موضع پراکنده به بند چنانچه رسم است و خداوند  
 مزاج سدر را و اروا و شراق با لضم بپزند و مزخوش زیاده کنند و اگر

مقعد بیرون آید و ریش باشد شراب قابض که دارد و مای قابض در وی سخته  
 باشد بشویند و سرب سوخته و شسته بگیرند و در گرم گسرخ سماق از مرکب  
 پنجمم مرده در دم و نیم کوفته و بنجیه بر آن موضع پراکنند و بیندند شقاق  
 طرفین لبها می شرج را شقاق گویند و گاه باشد که سبب آن خشکی مزاج  
 باشد و گاه باشد که رگها متلی گردد و دهن رگها بشکافد علاج اگر  
 سبب متلا می رگها باشد رگ با سلیق زنند یا صافن یا قابض یا بر میان  
 سرین حجامت کنند اگر آماسی و حرارت باشد سفید و بنفیه مرغ در غمگل  
 با دن سبب بایند تا سیاه شود و طلا کنند و مرهم کافوری طلا کنند و اگر حرارت  
 قوی نباشد مرهم قتل بکار دارند و مغز ساق گاو با خمیر جوبانند و جوشانند  
 مرهم کنند خداوند مزاج خشک را سود دارد و اگر بیز و با آن بایر کنند هر سه  
 رستار است صواب باشد خارش مقعد اگر سبب ریش کرم خورد باشد  
 علاج آن باد کرده آمده است و اگر سبب آن کرم نباشد و خارش سوزان  
 بود مقعد به با سوز بود علاج رگ با سلیق زنند و بر میان سرین حجامت  
 کنند و طبوخ افیمون استفراغ کنند و از طعنا مهای سوداوی پرهیز کنند

شرح الکلیه امراض مقعد  
 در این کتاب  
 از اجازت شریک  
 وطن علی غفره  
 عصبه الحجامه

و آن موضع را بر دهن مغز زرد آلودی تلخ که مقل در وی حلقه ده باشد چرب  
 میکنند بوی اسیر این علت از خون سوداوی بود علامتها آنچه از  
 خون گرم صفرائی بود با خلیدن و سوزش سخت باشد و آنچه از خون غلیظ  
 باشد خلیدن و سوزش کمتر باشد لیکن گرانی بیشتر و باد با سوراوی  
 غلیظ باشد و اقر و زنا فید آید و گاه گاه بجانب زمار و خایه و قصب  
 فرو آید و گاه به شیف و کف بر آید و گاهی سها ل خون آرد و گاهی  
 شکم باد گیرد و در وی بقرار همچون درد قولنج تولد کند و گاهی در داند<sup>معا</sup>  
 پدید آید و از منفاصل و از انوائی که نام بر خاستن و نشستن آدازی می آید  
 که تباری آنرا فرقه گویند علاج اگر خون صفرائی باشد تخم گلاب  
 زنند پس مطبوخ بلبله و پستان بخار شنبه و غناب آلودی سیاه تفرغ  
 کنند و اطریفل کوچک اطریفل مقل بکار دارند و اگر خون روان باشد و غلیظ  
 بی درد باشد و بوقتی معلوم رود باز نشاید داشتن الا که قوت ضعیف شود  
 و هرگاه که خواهند باز دارند اقراض کبریا دهند و چون خبث احدی در حب مقل  
 حب مقل بلبله کابی بریان کرده در روغن گیاهی و می روم کبریا پانزده روم مقل حنظل و

مقل را در آب حل کنند و دارو را بدان بسازند و جب کنند شربت بی هر باداد  
و در دم و اندر طبع داروهای قابض می نشیند و بگیرند باز و کز باز و واقعا  
و کنند و مود سفید اج است راست کوفته بخیمه آن موضع را بش آب قوی بشویند  
این در در بر و پر کنند و به بندند و اگر با سوز بدن گرمی نباشد هم نخست رگ زنند  
پس طبخ آفتیون کنند و علاج صاحب سودا بکار دارند و بلیله پرورده بکار دارند  
و اگر درد ناک باشد بگیرند مرهم و خلیون در روغن گل و اندک زعفران اندک  
آفتیون در پیچ سرشته بکار دارند و در بنشانند و نافع باشد و با بونه و اکلیل لعلک  
و اندک زعفران بلعاب تخم کنان بشیند و برو نهند و اگر با سوز مبتلی باشد و در  
سنت باشد اندر آب گرم نشاند و روغن زرد آلود می تلخ در روغن کنان  
طما کنند پس بگیرند آب یاز و ششم باره بدان تر کنند و بخوابش بر دارند  
بکرمان صبر کنند زرد کشاده شود و در دسا کن شود و بگیرند شمع حنظل و مغز  
با دام تلخ رستار است بکوبند و شیان کنند و هر ساعت یکی بنهند تا اندر روغ  
ساعت پنجم شیان بنهند و ارومی که با سوز اخشک کند بگیرند مارا  
از جایگاهی که از آب در باشد و سر و دنبال و بچکنند و شکم او پاک کنند

و بشویند و بنیزند تا مهران شود و سردی که به پهن شدن پوشیده دارند پس روغن  
زیت در افکنند و بچوشانند تا آب برود و روغن بماند آن روغن بخامد دارند و  
طلا کنند خشک کند و بریزند آن بهترین میگوید با سورا بر روغن زیت چرب  
کرون و شنان سبز کوفته برومی پاشیدن خشک کند و بریزند و اروی  
که با سورا را بشکنند بگیرند بلبله سیاه و آله و بلبله و طبع هندی عاقل  
و نوشادر و فلفل و دار فلفل و تخم کند نا و مقل را است بگویند و بنیزند و مقل را  
آب موز حل کنند و دار و مابان باشند و حب کنند شربت سی درم باب  
و دوازدهم در بیماری جگر علامت جگر گرم تشنگی و حرارت اند  
جانب راست و موضع جگر علان جگر با سلیق زدن و سحرگاه آب تخم خرفه  
بکنکبین دادن چاشنگاه کشکاب باروغن با دام و از پس چهار روز بیست  
روز آب بنه و آب عنب الثعلب هند و طبع را آب میو نامزم دارند و فلو س خیار شیر  
و آب کاسنی که اخته و شراب غوره و شراب انار و شراب زرشک و آب انار  
سود دارد و اگر طبع نرم با قرص طباشیر دهند و ضا و ناز صندل و گلسرخ و  
نراشه که و تر و آب کوک آب عنب الثعلب آب برگ مورد سازند و از اندکی

کتاب امراض جگر  
نسخه سی و پنجم



مصلحت دارد چینی خالی نگذارند و بگری نهند علامت جگر سرد زبان  
 سفید باشد و رنگ روی رصاصی و بول غلیظ و سفید باشد و اشتهای طعام  
 پدید آید ولیکن دشوار گوارد و باید دانست که اسهالی غسالی با بسیاری شته نشان  
 سردی جگر باشد و با سقوط شته نشان گرمی و ضعف جگر باشد علاج اما جگر  
 سرد را مار الاصول باروغن فسق دروغن بادام تلخ و دودانگ جگر که خشک  
 کرده و کوفته و دانه‌ای ریونند چینی با پنجم گرم گلشکر برشته نخت سودمند باشد  
 خاصه اگر سه باداود دهند از بهر آنکه از جگر جانوران هیچ جگر مقتدر و با جگر  
 مردم ملائمتر از جگر که نیست و اگر سه شب بوقت خواب انا سبب بزرگ دهند  
 سود دارد و شیر اشتراعی ابلی اخلاط سرد را با سهال دادار پاک کند و صده  
 بکشد یا خاصه اگر اندک بول شتر اضافه کنند و ضماوی بر نهند بدین نسخه  
 صفت ضما و صبر و مصلکی و سنین رومی از هر یک درم و گسرخ پنجم  
 عود خام سنبل و سگ از هر یک سه درم زعفران یک درم با سوم روغن بستر  
 و بر جگر نهند باب سیر و هم در سبب بیهامی سیر علامت سیر گرم حرارت از  
 جانب چپ تشنگی غالب دلیل رنگین شب علاج رگ با ملین و سلیم از دست

چند تند و آب کسند و آب بادبان با هم آمیخته دهند و آب غلبه التلباب  
 کرفس از هر یک دو اوقیه بهم آمیخته میدهند و استقراخ کنند بهار و اسهال سودا  
 و ایارج فبقرا و غار لقون از هر یک کثیرتال حب کنند و بدهند و درم غار لقون  
 باد و اوقیه سکنجبین نافع بود و آب سبزی گز و آب برگ بیدر آب برگ پدازرا  
 که حاضر باشد یک اوقیه صافی کرده با سکنجبین بیدر برگ بیدر برگ پدازرا  
 کرده در سایه مقدار دو درم کوفته هر باد باد و درم شکر سفوف کنند سپهر را  
 را امل کند علامت سردی سپهر طرف چپ گرانی بیشتر باشد و دلیل سخت  
 رنگین نباشد علاج امر الاصول بار و غن باد و ام تلخ و چهار دانگ تریان از  
 دروی حل کرده بدهند و پنجم فتمون سوده با یک اوقیه سکنجبین سپهر را پاک کند  
 و فتمون پوست کبر از هر یک استار است کوفته و نجینه با انگبین شسته از  
 پنجم تا پنجم شقال سخت نافع بود و آشنق را با سرکه حل کرده و مغز بادام تلخ کوفته  
 و برگ سداب خشک کوفته از هر یکی برابر بدین محلول بشنند و سپهر طلا کنند  
 و بدهند و آنجیر بر سر که نرزد و خردل کوفته و پوست پنخ کبر کوفته و نجینه بهم بشنند  
 و ضا و نمایند و غضاره یا قدحی سازند از چوب گز و طعام و شراب از آنجا بخورند

کتاب امراض سینه  
 جلد ۲ مقاله ۲  
 کرفس از هر یک دو اوقیه بهم آمیخته میدهند و استقراخ کنند بهار و اسهال سودا  
 و ایارج فبقرا و غار لقون از هر یک کثیرتال حب کنند و بدهند و درم غار لقون  
 باد و اوقیه سکنجبین نافع بود و آب سبزی گز و آب برگ بیدر آب برگ پدازرا  
 که حاضر باشد یک اوقیه صافی کرده با سکنجبین بیدر برگ بیدر برگ پدازرا  
 کرده در سایه مقدار دو درم کوفته هر باد باد و درم شکر سفوف کنند سپهر را  
 را امل کند علامت سردی سپهر طرف چپ گرانی بیشتر باشد و دلیل سخت  
 رنگین نباشد علاج امر الاصول بار و غن باد و ام تلخ و چهار دانگ تریان از  
 دروی حل کرده بدهند و پنجم فتمون سوده با یک اوقیه سکنجبین سپهر را پاک کند  
 و فتمون پوست کبر از هر یک استار است کوفته و نجینه با انگبین شسته از  
 پنجم تا پنجم شقال سخت نافع بود و آشنق را با سرکه حل کرده و مغز بادام تلخ کوفته  
 و برگ سداب خشک کوفته از هر یکی برابر بدین محلول بشنند و سپهر طلا کنند  
 و بدهند و آنجیر بر سر که نرزد و خردل کوفته و پوست پنخ کبر کوفته و نجینه بهم بشنند  
 و ضا و نمایند و غضاره یا قدحی سازند از چوب گز و طعام و شراب از آنجا بخورند

در مدت چهار روز سبز گردم سرد را بگذارد و پاک کند باب چهارم در برقان  
 برقان زرد و باید دانستن که برقان علتی است که رنگ چشم زرد و همین  
 بگرداند چنانکه یازد و شود یا سپاه اما برقان زرد و از فردنی صفر باشد و  
 بیشتری از بکر باشد و از سه که در سفد زمره افتد و برقان سپاه از سپر  
 افتد و شرح آن در کتاب خیره گفته آمده است علامتها اندر برقان زرد  
 تشنگی غالب شود و دمان تلخ و بول سخت رنگین باشد و کفک بول رنگ بول  
 دارد و علاج اگر برقان محکم باشد رنگ باید زد از اسلیم یا از باسلیق از دست  
 راست و سهیل طبعی فستقین و طبله زرد و عناب اجاص خرمای هند و تخم  
 کشوت و تخم کهنه و بنج سوسن و غار یقون و غافث و شاتره باید ساختن اگر  
 سهیل سبکتر باید فلوس خیار شنبه اندر آب کهنه کفایت باشد و اما الجین سخت  
 نافع بود و هر باداد سکنجین زرد می دهند آب کهنه و از پس سکنجین چهار ساعت  
 کشکاب هند و اندر کشکاب بنج کرفس و بنج بادیان و بنج کاسنی و تخم کاسنی  
 در افکند و اگر آب باشد هر باداد سکنجین یا دهنه و آب کهنه و یا آب تخم خرفه  
 و آب انار ترش و شیرین دهند موافق باشد و کشکاب بار و عن بادام و شکر دهند

دانند کشتاب تخم کاسنی و بیج کاسنی در انگند و در آبن ز شستن صواب بود و  
 اگر بعد آبن دو اوقیه آب ترب یک اوقیه شراب ریجانی و بنیدرم بوزه آن در  
 زرد می فرو دآورد و خاصه اگر هم در آبن بول کند یک استار برگ چکنر خشک  
 کرده و کوفته نیمه اندر جلاب یا اندماء الحسل بدهند و اگر یکدم روماس کوفته  
 نیمه بازده تخم نیمه شربت بدهند مفید بود و اگر چهار درم پسیا و شان و طبخ  
 انیسون بدر یرقان فرو می فرو دآورد و یرقان سیاه  
 را رگ با سلیم از دست چپ باید زدن و استفراغ بمار الجبن کردن و  
 تدبیرش دن سده و استفراغ سودا باید کردن باب پانزدهم در انواع  
 استفسار استفسار سه نوع است یکی لحمی است و سبب آن ماده بلغمی بود که  
 با خون در ممر گها بگذرد و دوم طبعی است و سبب آن ماده بادناک اند  
 احشامانده و سدهم زرقی است و سبب آن ماده آنباک باشد که در فضا شکم  
 گرد آمده باشد و اصل نقیصان منجم است و پارسای استفسار آب خواستن بود  
 و سبب آن ضعیفی جگر باشد و سبب ضعیفی آب که بدور از خوشتن دفع نتواند کرد  
 و باند امحانواند فرستادن بدان سبب همه تن نشسته اند و از جگر آب خوا

نکته آنکه جگر را آب حاجت باشد و همچنانکه جوع البقر گرسنگی همه اندامها  
باشد نه آنکه جگر آب خواهد و از بهر آنکه جگر ضعیف باشد و آب را بازداشته  
نمواند فرستاد هر آب که خورده شود اندر جگر بماند و جگر را سرد و آن آب  
ترشح اندر فضای شکم جمع شود و مزاج همه احشایا به کند و بدان سبب علت  
بشارت همیشه استعظم شود و چگونگی ترشح از کباب خیره باید جست و اما استقار  
که سبب آن گرمی جگر باشد و آنچنان باشد که سبب می جگر رطوبتها که ختن  
گیرد و استقرا غما تو لکند چون ادرار بول و عرق بسیار و سهل خون افراط  
طمت و بدان سبب خشکی تو لکند و بسبب کی رطوبت اصلی که مدد حرارت غریزی  
است تحلیل پذیرد و بسبب تحلیل آن قدر حرارت که باشد ضعیف گردد و هرگاه که  
حرارت غریزی ضعیف باشد جگر ضعیف شود و کلبوس را خون نتواند کردن با استقار  
او کند علامتها اما علامت زخمی آنست که شکم گران باشد و پلس همچون مشک  
پیر آب باشد و علامت طبعی آنست که ناف بیرون آید و شکم بدان سبب گرانبار  
باشد و پلس همچون مشک باشد که با دانه درمند و اگر دست بر روی رآد از طبعی  
و علامت لحمی آنست که اندامها آماسید شود و هرگاه که انگشت بر روی در نشیند

و اثر آن بگزمان بماند و رنگ رومی داند و مهابرتک زندگان نمازد و بیشتر  
 طبع نرم باشد علاج رقیق سبزی علاج تشنگی کشیدن و کرسنگی بردن بود و  
 از دیدن آب و بکار داشتن منع کردن و هر باید در ریاضت کردن معتدل و هر روز  
 قه کردن و در گرما به خشک عرق آوردن و در یک گرم نشاندن سخت صواب بود  
 چنانکه سر او از آفتاب در سایه باشد و تن در آفتاب در یک گرم و تدبیر در ار  
 بول کردن و در آب و در آب معدنها چون آب گوگرد و آب زاک نشاندن  
 و آنجا که آب دریا نباشد نمک در آب انگلند و خنجر در آفتاب نهند بجای آب  
 باشد و استغراغ با حباب رقیق کنند صفت حب رقیقون غار رقیقون بدیم  
 عصاره غافث ریوند چینی از هر یک دو درم شکر طبرزد و دهرم حب کنند و هر با  
 کیدرم دهند و اگر اسهال بسیار گردد باز گیرند و شیر شتر اعرابی باندک بول او  
 سود دارد و آنجا که شتر اعرابی نباشد اشتر ابلع بیرون بزند و آرد و جو خیر  
 کنند و هر روز تخم کرفس و تخم بادیان را میخواهند مقدار صد درم اندر آن خمیر بشیند  
 و بدیند تا شیر او نیک شود و طعام او مان بریان کرده باشد و خمیر نیک خاسته باید  
 و خمیر آب تخم کرفس و تخم بادیان بشیند و هر روز مقدار ده استار از آن

خروپ

نان را تیره او کنند و اگر نیز ازین نان در نحو آب بپزند میساید و چرب بر دهن  
 سیر پخت یا روغن بادام یا روغن سمن و ترنجبم پنجه سود دارد و لیکن خام  
 نافتر باشد چندانکه نخورد و اگر از گوشت صبر نکند گوشت تدریجاً گوشت کبک و  
 گوشت کجنگک بریان دهند یا اندر نحو آب پنجه و اگر بفوروت آب دهند باندکی شراب  
 یا نیزند یا آب انار قناعت کنند و اگر حرارتی و تپشی باشد هر باید اداب برگ تیز  
 و برگ کرفس و برگ کسنه فشرده جوشیده و کفک برشته و پالوده با اندک نمک بپزند  
 علاج طبعی شکم را بتکید گرم کنند بپس گرم و نمک و ازین و پیوسته سمو  
 در و باه پوشیده دارند و اما الاصول دهند معجون فنداقیون و کندر و زیره  
 پیوسته بنجایند و طعام نحو آب خورند علاج لحمی قتی کردن در ریاضت معتدل  
 و دماغ را بغرغره و معده با یاره فقیر پاک کردن و در آب دریا و آب گوگرد  
 انشادن و آنجا که آب دریا نباشد نمک در آب افکنند و چند روز در آنجا بنهند  
 بجای آب دریا باشد باب شانزدهم در بیماریهای کرده شانه  
 و عضامی تناسل آماس گرم در کرده علامت آن تب لازم و تشنگی و  
 گرانی در کرده و دشواری گردیدن از پهلوی دیگر پهلوی مانند آن و باشد

که غشایی رنج دارد و باشد که زبان سیاه شود علاج فصد با سلین و کتاب  
 باروغن با دام و شکر و کم خوردن آب حقه نرم کردن و خیار شنبه و ادون در  
 آب گشنه یا در آب مادر الجبن آما سس سرد و در گرده علامت آن تشنگی نباشد  
 و گرانی بیشتر باشد و علامت کسلانی و بطنم ظاهر باشد علاج تن کردن و  
 شراب افستین و کلنگین دادن حقه از بابونه و اکلیل الملک و برگ سداب  
 اطعمه از رب طعم چقدر از هر یک و خشک و دشت پریا و نشان حله  
 تخم کتان بسوس گندم برگ خطمی انجیر بستنی بنفشه از هر یک یک مشت تخم خربزه  
 روغن کبجد از هر یک و بدرم روغن بید انجیر بخورم و ضماد از تخم کتان  
 و حله و تخم خطمی و تخم شبت و بابونه و اشق و علک البطم سازند و آن موضع را  
 پیه بط و پیه مرغ و مغز ساق گاؤ گداخته و اندک مقل در میان در روی  
 حله کرده میمالند و بسوس آب با غسل در روغن با دام دهند بول الدم و حرق  
 بول علامتها اگر بول خون از کلیه باشد با خون با بول آن منجمه نباشد لیکن سفید  
 باشد و پاره پاره آید از غشای خالی نبود و در نواحی کلیه الی باشد و گاهی  
 الی در میان پشت بود و بر آنها فرد آید و گاهی میان دو کتف بر آید اگر



از نشانه باشد خون با بول آمیخته باشد و رقیق بود و از تخلیه نشانه و  
سوزن خالی باشد علاج فصد با سلین و از همه چیزهای تلخ و شور و تیز در پیش  
بر نیز کردن و کشاکش شراب بنفشه و شراب تخم‌های خردن و اگر با بول خون  
سوزش و حرارت نباشد بگیرند فطره سالین تخم کرفس انیسون و دو قودرین  
و تخم خیارین و تخم خرفه و تخم خرزهره و تخم کدو همه بکوبند و میفنج بکشند و  
بکار دارند شربت و دو درم با مار الحسل یا مار الشیر طغوره و تخم  
خیارین و تخم خرزهره را است بکوبند و میفنج بکشند و بکار آرد سوزش و  
قروح را سود دارد و تخم خیار با شیر بز یا با شیر خر قروح مانند را سود دارد  
قروح که با خون آید را سود دارد و اقراص کاکج قروح و سوزش را باز دارد  
و نسخه اقراص در قرا با دینها توان یافتن سلس البول بیرون آید  
بول با بنجر و بیدار مردم و بیدان سدری مزاج دستی نشانه باشد علاج  
قی کردن و در آب گوگرد شستن و روغن سداب و روغن زرفیون مالیدن و  
مشرد و لیس و سبزه یا خوردن ماسک البول بکار داشتن ماسک البول  
کندر حب لاس تخم حلق مقشر سعد خولجان قرفه و ج رسن است گفته

فویا بطیس

و نخیته در سینه بپوشند شربت بی باد و دوش با نگاه سه درم و گوشت رو باه  
 بریان کرده کوفته اندک سود دارد و فویا بطیس این علتی است که سبب آن  
 گرم شدن مزاج کلیه است علامتها تشنگی و بیصبری از آب بیرون آب  
 در حال که خورده باشد هنوز رنگ گرفته بیرون آید علاج آب نار و تخم خرفه و  
 شراب غوره کشکاب شکریه وقت خواب پنجاه در آب خیار ترش با شکر  
 و اقراص طباشیر و اقراص کافور و هند سرکه و گلاب روغن گل در موضع کلیه  
 مالیدن و ضماد از گلاب است جو د آبی کوفته و برگ بید و برگ مورد تر کوفته بر نهان  
 و اگر این برگها نباشد صندل سرخ و سفید و فلفل و اندک کافور و گلاب سوده  
 و قدری سرکه بر چکانیده طلا کنند و طعام و روغن ترش و مفزوره بنشیند  
 و ماش مقشرد <sup>بلا</sup> سفالناخ و مفزوره کشکاب جو و مفزوره کوک و غوره و مانند این  
 و هند و سببش <sup>بلا</sup> زرد و آلوی ترش و خرما می بندد و طفیل مقشرد آب غوره  
 حبس البول باز گرفتن بول را اسهال بول گویند و دشواری آنرا اسهال البول  
 خوانند و اسباب آن زخمی بود یا سقطه یا ضعیفی در قوت و انفعه یا باد می غلیظ  
 یا چیزی در مجرای بول گرفته شود چون سنگی یا خونی فسرده علاج اگر

سبب زخمی با سقطه باشد رگ با سلیق بزنند و در آبرین فایز نشاند و در عینک  
 بمانند و بقا تا طیر بول بیرون گیرند و اگر حرارتی یا درمی باشد آب غلبه  
 و آب تخم خرفه دهند و بخته نرم آفراغ کنند و اگر سنگ در مجرای بول مانده باشد  
 علاج در جایگاه خویش یا در کرده آید و اگر خونی فسرده در مانده باشد شب یا  
 در سر که فرغ کنند یک شب از روز و بیالانید و شکر را بگفتند و بقیام آمد و بر باد  
 می دهند و دارد که سنگ شانه را بریزد سود دارد و اگر سبب با دمی غلیظ باشد  
 ماء الاصول دهند یا روغن بید انجیر یا روغن باو ام تلخ و اگر ضعف قوت شانه  
 باشد باب گوگرد نشاند و بوره ارمنی اندر آب حل کنند و به حلیل فرو چکانند و  
 زهره گاه و زهره بزد نکاب تلخ در چکانند سود دارد و سپس که در جامه مردم  
 افتد با حلیل در دهند بول کشاده شود سنگ ریگ که در کرده و شانه  
 تو لک کند علامت آن بود که ریگ اندر بول پیدا آید و در بن قار و در سوز  
 کند و مجرای بول را بخراشد و بسوزاند و گرانی کند و آتاختن زو و از و گوگرد  
 و آنچه از کلیه آید رو باشد آنچه از شانه آید سفید باشد یا خاکسترگون <sup>نکته</sup> علاج  
 اندر آبرین فایز نشاند و کمر گاه و شانه بر روغن عقیق چرب کنند و بر روغن

شبت و از طعامهای غلیظ پرهیز کنند و تخم خیار و تخم بادیان و تخم کرفس و ثعلب  
 بادرنگ و تخم خنجر پره و حجر العیون و آب بادیان و صحن عقب بر میدهند و آب  
 ترب مقداره و برهم با شیر تازه سه روز بدین نشانه را از رویک پاک کند چرب  
 علامت ما بیرون آمدن بول با دغدغه باشد و رسوب بول همچون بوس باشد  
 علاج کسکاب بروغن بادام دادن و لعاب نهی با شیر زنان و بر و غنک  
 حقه کردن و با حلیل در چکانیدن و طعامهای نرم و چرب خوردن و شوق  
 علامتها هرگاه که بر پشت باز خنجر بجای باز شود و فراق کند روده فرود  
 آمده باشد و اگر نه فراق باز شود آن پیه که آنرا شرب گویند فرود آمده باشد  
 علاج از حرکاتها و کاسخت پرهیز کنند خاصه در پس طعام و آواز بلند نکنند و چیز گر  
 نیز برندارند و آن موضع را بپوشانند و اگر دشوار بجای باز شود شبت پنجه نیگرم  
 برنهند و برهم نشاند و چون بجای باز شود این ضماد برنهند جزا السرد و برگ  
 آن سعد و مازومی نارسیده و کند و مرزنجوش و نانخواه سرشیش همه را را  
 کوفته بخیته و در سرشیم ماهی بپزند و برنهند و ببندند و بگذازند تا خوب بفتند و بپزند  
 بر می نهند تا سخت شود و از طعامهای با دناک میوه پرهیز کنند و کمونی بکار آورند

آماس قضیب خایه اگر حرارتی باشد درگ با سلیق بزیند و طبیب آرد و جویان  
 کشیز ز آب کهنه برینند و اکلیل الملک آرد گندم در ده بیضه مرغ هم زند  
 منفتح بخص کسند و برینند و ضا د تا که در علاج آماس پستان باید کرد و آید  
 است درین باب نافع است ریش قضیب خایه علاج فی کتند درگ با سلیق زیند  
 و از طعناهای تیز بر پیر کنند و صبر و کند و انزروت و گلزار و مردار سنگ  
 بسایند و بروی پراکنند خارش قضیب خایه علاج فی و فصد با سلیق فرو  
 و از خیرهای تیز بر پیر کنند و بر روی آن حمامت کردن یا دیوچه پراکنند و  
 ایشان بسرکه تر کرده هر روز بگرابه بدن شونید و همچنین کل بسرکه تر کرده  
 می شونید و اگر بسوزاند و غلغل با سفید بیضه مرغ طلا کنند بر یا لاشند  
 خایه از آب سرد و هوای سرد خویشتن را نگاه دارد و هر روز یک زمان در آب گرم  
 نشیند بسیار می ندمی و و دی گبرند و فنیون و جند بیدستر و سعد و  
 عاقر قرحا و قسط و دار فلفل اخبار اکوفه بنجته و اندکی مشک بتنی سوده  
 بروغن سداب تر کنند و بر زیاده خایه حوالی آن میمالند و فی کنند و از طعنا  
 تری فرا می بر پیر کنند و کونی و دوار اسک بکار دارند ضعیفی قوت میباش

مردم محدود و پخته دار و دمای گرم بیشتر خورد و در آن کار ضعیفتر باشد لیکن از  
دوغ تازه و خجرات تازه و امرو و دند و خام شربت کرده قوت تمام حاصل  
آید و بعضی بگویند که از تخم خرفه و بوی کافور چندان قوت گیرند که عجب ازند و تسلیم  
نرگسی که در دمی نخورد و با قلاب بسیار باواند کی زنجبیل سوده در و باشد خداوند  
مزاج معتدل را سخت سود دارد و مرطوب مبر و در اقی کردن و نهدرم انکزد  
در پنج زرد و بیه مرغ سود دارد باب مقدم هم در بیماریها زمان  
بسیار رفتن خون جنین اسباب آن از بسیاری خون باشد در تن یا گرمی و  
تیزی خون یا قرحه اندر رحم علامتها آنچه از بسیاری خون باشد نبض عظیم  
باشد و رنگ روی سرخ و تازه باشد و همه تن قوی باشد علاج فصد و طعوم  
از سماق و باروان دادن عدس مفروده و پاچه بره و گوشت گوساله و افرا  
که با و حمل از پیشم پاره که از آب ماز و ترکند و بر سر آلوده کنند و آنچه از  
گرمی تیزی خون باشد تن ضعیف شود و خون رقیق باشد علاج تسکین سرد  
بشربهای خنک غذای غلیظ چنانچه یا و کرده آمد از عدس پاچه مفروده  
و مانند آن و آنچه از قرحه باشد خون غصن کننده با علاج رگ با سلینون

و رنگ با بفس و بار العسل شستن و طبخ و اقرص کا کج و بناوق الزود  
 و آب گوگرد انداختن سود دارد باز ایستادن حیض موقت  
 اسباب آن یا کمی خون باشد یا اندر تن یا غلیظی و سردی خون و فرجهی علما  
 اما طاعت کمی خون آنست که پس از استغراها بوده باشد چون عاف و عرق  
 آمدن بسیار و مانند آن و تن لاغر و ضعیف باشد و لون او زرد باشد علاج  
 در آبریزن شستن هر روزی یک ساعت و غذای معتدل ترسی دهند و دهند  
 چون ماء اللحم زرد و هبضه مرغ نمیرشد و شادکامی علامت غلیظی و سردی  
 خون آنست که اندامها بلبس سرد باشد و فرجهی از پیشه باشد از گوشت علاج  
 غذای لطیف و گرم و اندکی در ریاضت معتدل کند هر روز یک زمان و سحر نیا  
 و کونی و خلاطی و مجروح دادن و در طعامها زیره و نان خوا و انگزد و دواز  
 و خردل و انگدان بکار داشتن سود دارد و خستناق الرحم سبب نایاب شدن  
 مرد با علل حالی پیدا می شود که با کمک و تشنج و اضطراب باشد و درین علت کمک  
 و تشنج و اضطراب نباشد علاج مباشرت و دغده غم و عطسه آوردن بکشدن  
 و طفل و غیر آن و بوی نیلوفر و کافور و بنفشه و صندل سود دارد در حجاب

حالی باشد همچون حال بستنی و علامت های آن هیچ نباشد علاج  
 ماده الاصول بار و غن با دام تلخ و دروغن بید انجیر و استقراغ با بار و غن  
 یا غار یقون مرکب و حب سنتن و مانند آن نافع است حمل تا پذیرفتن  
 انچه از جهت زن باشد سبب آن یا قوی یا فراط و غلبه سردی و تری منی و  
 خشکی مزاج یا بادی غلیظ باشد و علامتهای آن اسباب پوشیده نیست و  
 در بسیاری جایگاه یاد کرده است علاج اگر سبب سردی و تری باد  
 غلیظ باشد ماده الاصول بار و غن با دام تلخ و دروغن بید انجیر و استقراغ  
 بمحبت کیسینج و حب سنتن و سنجریا و دوار السک کردن و پشم پاره بر غن  
 بسان آلوده کردن یا بغالیه مشکین و بخویشتن برداشتن و سخو آب و  
 قلیه خشک خوردن با تو ابل چون فلفل و ارچینی و مانند آن اگر سبب می و  
 خشکی باشد علاج کشکاب بار و غن با دام شیرین در آب تخم خرفه و آب انار  
 و لعاب بزرقطونا و شکر بکار داشتن و طعام قلیه که و قلیه خیار و سنانا  
 و مانند آن از اسفید یا ما و شوار می را و ن چون وقت آن بگوید  
 هر روز بکر مایه شوند و در آبن نشینند و پشت و شکم را دروغن نقشه و دروغن



بادام پالند و شور بامی چسب خورند و در حال دشواری زایون خرمای و حلبه بزنند  
 و مقدار صد درم آب آن بچند کرت بد و دهند یا روغن بادام و یک شقال غالیه  
 در شراب ریجانی بدهند و عطسه آزند لعل و کندش و بینی بگیرند تا عطسه باز  
 گردد و قوت فرد سو کند و اگر مشیمه بماند یا بچه میرد بگیرند مرو و بیزد و گوگرد  
 و جاد شیر راستار است و بزهره گاو بشنند و زیاده و دکت چنانکه رسم است  
 مشیمه بچیه مرده جدا گردد اما **حسین** و لیش آن عیلاج همچون عیلاج  
 آماس قرصه مثانه بود و خارش رحم سبب آن بطوبی باشد گرم سوزان  
 عیلاج همچون عیلاج جب مثانه باشد رنگ با سلیق زنند و بر روان حجامت  
 کنند و حلبه و تخم کتان در مار العسل بزنند و شیم پاره بدان ترکند و بخوبی  
 بردارند کمی شیر اگر چه شیر و منی و خون سه بصورت مخالفتد و تولد هرگز  
 در عضوی دیگر است اما اسباب بیشی و کمی هر یک یکسانست هر گاه که غذا و  
 کسیت و کیفیت معتدل باشد و مزاج همه تن با مزاج جگر معتدل باشد خون  
 تمام و نیک تولد کند و هر گاه که برخلاف این باشد خون بد تولد کند و اندک  
 و بدان سبب شیر و منی کمتر تولد کند از بهر آنکه تولد هر دو از خون نیک باشد



او جماع مفصل تقریر بسیارین علت نصیفی عضو دره منفذ باشد و بسیار  
 ماده و فراخی منفذ دارد که با علما متعینا اگر ماده گرم باشد آن عضو سرخ شود و  
 گرم باشد علاج اگر ماده سخی باشد نخت رگ زنند لیکن در ادایام مفصل  
 رگ کحل زنند از هر دو دست و در تقریر در داند اما فرو سوی رگ با سلیق  
 زنند از آنجا که در دبا و شربتهای خنک دهند پس دارو که سهل و سبیل  
 اگر سبیل دفع توان کرد یا اندر قاروره نصیج پدید آید دفع کند و موضع دره  
 اندر آب سرد یا فانی گرم می نهند تا در آرام گیرد و داروی سبیل یا سورخا  
 و سنا و مکی و فطر بون دهند یا آنچه مشابیه قاروره کند و خاصیت سورخا  
 آنست که خلط سرد با سهال از مفصل دور کند و منفذ را در گها ر قوت دند  
 خلط دیگر در آن منفذ گذر نکند و بنفصل باز تواند ریخت و بشتری دارو اگر چه  
 خلط را دفع کند منفذ را کثرت دهد بگذارد و خلط دیگر هم اندر آن بجای باز  
 شود لیکن سورخا باین خاصیت معده را زیان دارد و آنرا با اودی که معده  
 را قوت دهد کار باید داشت چون زیره و زنجبیل و فلفل و صبر یا سقمونیا تا سهال  
 بقوت باشد بسیار خوردن سورخا عصب را سخت کند بدین سبب هرگاه

بسیار خورده شود و منحل را بموم و روغن نرم باید داشت و پیه بطوایه  
 مرغ و مانند آن دهند و از پس سهیل با درار بول مشغول شوند تا ماده اوجاع  
 منحل از رگها پاک شود و اما داروی سهیل با ترکیب چنان باید کرد که صفرا و  
 بلغم را دفع کند و اگر استفراغ بلغم تنها کند در حال سودمند باشد لیکن دیگر بار  
 همچنین در طبیعتی دیگر را بموضع بازار و مسهل منحل دفع سورنجان بوزیدان از  
 هر یک یکدرم باهی نهبره دو دانگ و تربید یکدرم و زنجبیل و زیره کرمانی و سقمونیا  
 از هر یک دانگی و نیم مقل دانگی حب کنند و بدیند اینجمله یک شربت است اندر دو اوقیه  
 جلاب هند مسهل و یک سورنجان بلبله زرد و تربید از هر یک چار دانگ شخم خنظل  
 سقمونیا از هر یک دانگی و نیم مصطلک و سیسون از هر یک دانگی کثیرانید اگر حب کنند  
 و از ضماد و ناخست راوع بر نهند پس مرکب پس محلل ضماد راوع بگیرند طحلت  
 بندر قطونا ب که ترک کنند و بر نهند و دیگر سماق و نار پوست و پوست جوبشرب  
 بشند و بر نهند و اگر در دست باشد بگیرند زعفران و افیون رستار است بشیر  
 بسایند و با سوم روغن بشند و طلا نمایند و کوبیاد آب بنزند و کوبند و ضماد  
 کنند تحلیل کند و در دست اند و آس برود اگر ماده صفراوی بود استفراغ

بطبع بخ بلبله زرد و خرمای هندی کنند و کما و ضماد لائق آن باید اوجام  
 مفاصل و نقرس سرد و علامتهای آن عضو درد هر رنگ بهمن باشد و گرم نباشد  
 و اگرانی کند علاج قه فرمایند و اما الاصول هندی بار و غن با دام تلخ و  
 روغن بید انجیر و گلنگین و ستفراغ بحب سورنجان و حبش طبرج حبش سنک کنند  
 و طعام شور با می کشک و مانند آن نافع است و ضماد می از بن نوع سازند  
 بگیرند و خض می و شراب روغن زیت بسایند و طلا کنند و اگر حاجت آید  
 اشن و خضض یار کنند و آنجا که محلل باید فروین بر روغن سوسن یا روغن  
 یاسمین بسایند و طلا کنند و سرگین گا و ضماد می نیک است و متعل و جا و شیر و  
 پی که اخته ضماد می محلل است عروق النساء و آن در دمی باشد که از سر  
 فرو آید تا زانو و گاهی باشد که تا قدم و خضر فرو آید علاج آن همچون  
 علاج اد جاع مفاصل و نقرس باشد و قوی کردن طعام کمتر خوردن و از طعام  
 حرکت ناکردن و هر باید در یا خست کردن سود دارد و خداوند این علت و  
 خداوند اد جاع مفاصل و نقرس را شراب نشاید خوردن و هرگاه شفا  
 یابند تا چهار فصل سال بروی نگذرد و بکشد شراب مساودت نشاید کرد

دوالی رگهای غلیظ باشد که بر ساق پا پدید آید و سبب آن فراخی رگها  
 باشد و طعامهای غلیظ خوردن و از پس طعام حرکت نکردن این علت حملات  
 پیکان بیشتر افتد علاج جستن فرماید بار و ناکه سودا و بلغم بر آرد و درگ  
 با سلیم زنند و استفراغ با داجین کنند و مطبوخ انقیون مانند آن در مغصه  
 ایارج فبقرا و غار فبقون انقیون و جوار منی ترکیب کنند و بدهند و از پس طعام  
 هیچ حرکت نکنند و از الفیل این علتی است که سبب آن همچون سبب الی باشد و  
 ساق پا غلیظ گردد و همچون قنیل لیکن ماده این علت برخلاف ماده دوالی  
 بود و از بهر آنکه ماده دوالی غفن نباشد بدان سبب متفرج نشود و ماده این  
 علت از غفوت خالی نباشد بدین سبب متفرج گردد و علاج این همچون علاج  
 دوالی باشد و پس از آنکه استفراغها کرده باشند ترکت چوب کز و آرد حلیله  
 و سرکین زرد تخم جرجیر و غن زیت سرشته طلا کنند نافع است ۴

### مقاله سوم اندر تپ و حصیه آبله و مانند آن

تپ باید دانستن که تپ حرارتی غریبی است که در دل برافزود و با هوا  
 که در تجوین و است که طبیبان آن را روح گویند با خون در رگها بگردد و در

تن پراکنده شود و همه تن را گرم کند برعکس آن در فعلهای طبیعی  
 پدید آید و فعلهای طبیعی شهوت طعام و شراب و هم آمیزش قوت بر خاستن  
 و نشستن و رفتن و خفتن و غیر آن اما رفتن و گساریدن تن بر تن چنان باشد  
 که ماده فرونی در تن گردد و حرارت غریزی از مضم آن عاجز باشد و  
 از آن ماده بخاری پدید آید و روح را در شراینها غلیظ کند تا بدین سبب  
 بدشواری گذر تواند کرد و بدشواری می تواند زد و بدسبب گرم شود  
 گرمی آن بدل باز و دوازده در شراینها باز و بد و اندر همه تن پراکنده  
 شود و پدید آید از بهر آنکه سوراخ المراج گرم اندر عضوی پدید آید و شراب  
 و روح آن تصور او حوالی آنرا گرم کند و این حالت آن لغو باشد از بهر  
 از دل بسته است هرگاه که روح و شراینها می عضو گرم شود گرمی آن  
 اندک اندک بدل باز آید و هوای آن که در تجلیف دل است آن حرارت غریب  
 را و آن سوراخ المراج را قبول کند و باز آنرا هم در شراینها همه تن باز و بد و  
 گرم کند بدین سبب همچنانکه دل مبداء حرارت غریزی است مبداء حرارت غریب  
 گردد و از بهر این گفته اند که تن حرارت غریب است که در دل بر فروزد و با خون

و روح که در شریانهاست در همه تن پراکنده شود و پدید آید و هرگاه  
 که تن از اخلاط بد پاک شود و پخته شود و اگر در تن خلطی بد با حرارت اندک  
 آن دیزد و تنی که بدن خلط منسوب است و گوشت گسارید و پخته چنان باشد که  
 بخار آن ماده که هوای دل را که روح است و خون که در شریانهاست غلیظ  
 و گرم کرده باشد و پخته و در هوسیل لطیف تر کند و از بهر آنکه گرم باشد  
 گردد و تحلیل پذیرد و پخته گساریده شود و انواع تنهایی خلطی که از عفونت  
 اخلاط باشد چهار است از بهر آنکه اخلاط چهار است صفرا و خون و بلغم و سودا  
 لیکن از بهر آنکه عفونت اخلاط یا با ندرون رگها باشد یا بیرون رگها انواع  
 این تنها هشت گردد و چهار بیرون چهار اندرون و باز این همه تنها را با یکدیگر  
 ترکیب انواع آن بسیار گردد و همچنین از کتاب خیره بایستن حمی الیوم  
 علامتها اندرین تن تکسیر گرانی و کسلانی و در دانهها چنانکه در دیگر انواع  
 تنها باشد میبینیم نباشد و اگر صداعی و کسلانی و دردی و تکسیری باشد لازم و  
 قوی نباشد و فاروره و نبض خوب باشد علاج هرگاه که فاسد شود در آخر  
 تن آبرن و کربا به خوش آب فاسد صواب با و زود و بدیر غذا باید کرد از فروج

حی



یا از بر غایم و کشاکش جو و اسفناخ و غوره و ملک مانند آن تب و دق بسیار  
 باشد که حتی بوم بدق باز گردد و پنهانی دیگر نیز بسبب از میمت و تخلیط بسیار  
 خطای طبیب بسیاری بدق باز گردد و نادر باشد که تب بابتدای پدید آمدن  
 نبض صلب باشد و دقیق و متواتر و ضعیف موضع رگ و حوالی آن گرمتر از جای دیگر  
 باشد و بیمار از حرارت سخت آگاه نباشد چشمها در اندر شود و پوششانی  
 بر استخوان کشیده شود و کفها برافراز و بینی باریک شود و درونی و نازکی  
 از رنگ و برود و هرگاه که غذا خورده با حرارت تب ظاهر شود همچون چراغ  
 که روغن باید برافروزد و نبض قویتر شود و این در ترین نشانه است علاج  
 تا قوت بر جای باشد و استخوانها بگوش پویشیده باشد و قبول ظاهر نباشد  
 امیدوار تر باشد اما هوای خانه و بستر بیمار خنک باید و آبریزن گرما به خون  
 فاطر در روغن بالیدن سود دارد و شیر زنان و شیر دادن بر اندامها و بدن  
 و شراب شش خشک و کشاکش که در می کشد و می ترسد و سر طایفه بخت باشد بار و روغن  
 با دام و شکر بدهند و لبش لعاب بچول دادن و اندر کشاکش باز پس آن  
 فرصت فور و شراب صندل دادن و طعنا مهامه تری فرازیده چون قلیه

و طبعه خیار و صفا ناخ و ماهی تازه گوچک بیضه مرغ نیم برشت و مغز و ده کشکج  
 و دانه شمشاد و پاج در کشکج پخته و دوغ تازه و مانند آن و نغش و نیلوفر و گیند  
 شسته و میوهای خوشبوی و گل تازه و شاهسفرم سر و کرده میبندید و اندو  
 و خشم و اندیشه از خود دور و آب که و آب خرنیزه بندی و آب خیار ترش آب  
 انار شیرین با دوغن بادام مرابا و بدیند سود دارد <sup>۳</sup>طبقة سبب این تب عفونت  
 خون باشد یا بسیاری اگر می آن علامتها رنگ رومی و رنگ چشم سرخ باشد  
 و رگها متلی و طعم دانه شیرین حرارت تب حرارت باشد بی لذع همچون حرارت  
 کسی که از کربا به بیرون آید علاج فصد باید کردن و خون بطنی وافر در خون  
 و قوت و عمر و فصل سال بیرون کردن از پس چند روز بطبوعه بلکه تفراغ  
 کردن و بنگین یا تسکین دادن تب محرقه سبب این تب عفونت صفرا می سوخته  
 باشد از اندرون رگهای همه تن یا از اندرون رگها که نزدیک دل و جگر و  
 فم معده است یا عفونت بلغم شور باشد که با صفرا آمیخته باشد و تولد بلغم شور  
 رطوبتی رقیق باشد که با صفرا می سوخته یا نیز علامت حرارت این  
 تب لازم باشد و باطن سوزان تر از ظاهر باشد و تشنگی عظیم و زبان درشت

و سیاه باشد باند و در زجران در آغاز تب فرا شاکند و در آخر عسقر  
 علاج در تسکین حرارت مبالغه باید کرد و هوای خانه خشک و دشن و تن  
 بنامه پوشیده و دشن تا هوای نسیم خنک تنفس میل نماید و در حرارت  
 تحلیل پذیرد و با اندرون باز نگردد و سنگین شراب غوره شراب بواج و آن  
 و حرارت بشراب صندل و شراب طافس ترنج و قرص کافور تسکین دادن و بوی غذا  
 آب که دو آب خمر به هندی و آب خیار ترش و کشکاب قینی دادن و اگر استفراغ  
 حاجت آید فلوس خیار شنبه و طیفه خرمای هندی حل کنند و به بند تب غلبه  
 این تبی است که یکروز با دیگر دزد و در آزی مدت این تب ساعت باشد و  
 بیشترین دوازده شب و کمترین چهار ساعت و هر چه از دوازده ساعت بگذرد  
 و چهار ساعت شود یا بیشتر بدان اندازه از خالص و در باد اگر تدبیر نوزاد  
 رود و دوازده شب از تب بیش نباشد و باشد که چهار نوبت بگذرد و بسیار  
 که لطافت داده بکنوب بیش نیاید و یا لقی و یا لبرق یا با سهال مضمحل  
 بگذرد و اما نبض عظیم و قوی و مختلف باشد و قار و سرخ و ناری رفیق  
 باشد و حرارت این تب سوزانتر از دیگر تبها باشد و سرکه اندر آغاز تب با

نیک بزرگد و زود ساکن شود و بپاید و انستن که سبب آنکه از آغاز تنها  
پدید آید حرارت تنی است بطبعی را باید که بگذارد و در عضله‌های همین برزد  
تا ستری آن طوبت محسوس گردد و سبب پیش از تن اگر چه آن طوبت در تن باشد  
سرمی آن محسوس نبود آنست که آن طوبت در تن ساکن نشود نه از حالی بجالی  
میگرد و نه از جایی بجایی میشود و هر چه در تن ساکن باشد اجزای تن با جزا  
آن خورده باشد و هر دو چیزی که در یکجایی یکدیگر دیر بماند و در میان ایشان  
مشابهتی خوردگی پدید آید پس هرگاه که آن طوبت از حالی بجالی شود و از  
جایی بجایی حرکت کند هر ضروی از وی از قرارگاه خویش بجنبه مجاورت و  
خوردگی همه اجزای تن با همه اجزای طوبت بگردد و هر ضروی از تن سردی  
آن ضرو که با او خورده نباشد سرما یا فتق گیرد و سرما محسوس گردد و لزره پدید  
آید علاج هر باد و سکنجین در هرگز و شراب غوره شراب لواج یا شراب آلود  
روز نوبت در آن حال که سرما و نوبت پدید آید سکنجین با آب گرم و تا باشد که  
نی کند و ماده صغیر براندازد و اگر تنی کند لزره زود ساکن شود و هرگاه که گپ برده  
شوند کی کشاید و در فرد دیگر که نوبت نباشد آب بارین شحم آن دهند بشکر

آتاما حرارت را ساکن کند و بقوت شحم و شکر صغرا را دفع کند یا شراب آلو یا شراب  
 کل مکر یا انگبین و سیخ و هند یا آب خرمای هندی یا اندکی خیار شنبلیله یا پازره درم  
 بنفشه پرورده اندر گلاب شسته و پا لوده با مقداری دودرم بدر قطونا در آب لوی  
 و شکر دهند و مزوره از آب غوره یا از آب لویا از خرمای هند و یا از مشکوق یا از  
 کشک جو همه بشیره با دام و اگر بات صداعی باشد و تاسه بود طبع را بختنه  
 بحیث یاد کرد و او لیر آن با که شیان از بنفشه و شکر و سقونیا سازند و بکار دارند  
 و تدبیرهای دیگر همچون تدبیر تب محرقه باشد شطر الغب این تب و غب غیر خالص  
 از جمله تبهاست که از ترکیب صغرا و بلغم تولد کند و گاهی بیش از هر یک را ازین دو  
 ماده و چگونه ترکیب از احدی نتوان نهاد از بهر آنکه گاهی بلغم غلیظ تر و بسیار  
 باشد و گاهی رقیق تر و اندک تر و گاهی صغرا بیشتر باشد و گاهی بلغم بیشتر بدین سبب  
 تبهای مرکب هر یک را نامی خاصه نیست غیر از شطر الغب غب غیر خالصه علامتها  
 فرق میان شطر الغب غب غیر خالصه آنست که ماده شطر الغب صغرا باشد و در طو  
 لیکن بهم آمیخته نیست چون کچمپشته نباشد بدین سبب تب هر یک جدا باشد و  
 آرزو که تب حرکت صغرا بود تب گرم تر و آشفته تر بود و روز دیگر که تب حرکت

شطر الغب

رطوبت باشد تب آهسته و دراز تر باشد و ماده غلبه غیر خالصه هم معتقد  
 رطوبت باشد لیکن بهم آنجه باشد و یکمیرشته بدین سبب فعل هر یک جدا گانه  
 تواند آمد و بسیار باشد که در شرط لغب غلبه غیر خالصه در کیوبت دو بار یاسه  
 سر و او فرساید آید و باز گرم شود و علامت غلبه هر خطی از اعراض تب  
 بتوان در این علاج طریق صواب است که تدبیر طبع نرم کردن و تدبیر قوی و تدبیر  
 او را بول و تدبیر کشادن سام عرق آوردن پاک کردن قن از ماده تب  
 و بجز مایه سبتر و سبتر و بدان طریق که اساس با فزون از تدبیر تسکین حرارت  
 کند و استفرغ قوی از پس پدید آمدن نفع کند و در اعراض تب نگاه میکند و  
 بدفع ماده غالب بیشتر کوشند اگر تلطیف باید کردن در کشاکش خود و تخم  
 بادیان ستر و زوفامی خشک پودنه کوهی و سنبل انچه در خور باشد در افکنند  
 و پیش از کشاکش سنگین ساده دهند یا سنگین بزوری و بزور بمقدار حاجت  
 کنند و آب بادیان و کشک درومی گذاشته سنگین یا و عسل و شراب غوره  
 عسل و کشک با سنگین شسته موافق بود و اگر حاجت به تسکین حرارت بیشتر بود  
 سنگین سگری میدهند و اگر بزوری کنند تخم کاسنی و یخ کاسنی و تخم کثوث

بفرزایند و اگر بجای آب آب خیار و خیار با درنگ دهند بهتر باشد و اگر طبع  
 تخم خیارین زیاد و کثرت صواب باشد و اندازه ترتیب شربت با بر طبع باشد که حکم  
 مشابه نص است که دومی افزاید و میگوید و هرگاه که اثر نفع پیدا آید و تدبیر  
 استفراغ کند برفق و کثرت که اخته با کفجین است صواب باشد و شراب فستقین  
 موافق باشد و بعد از ترید با نمدرم غار لقون یا نمدرم متغویا با شراب گل  
 یا گلشکر شربت بدهند و از پس استفراغ قرص گل دهند باین نسخه قرص گل  
 گلشکر و درم سنبل و درم صلی السوس و درم نخود و درم تخم خیارین تخم کاسنی  
 از هر یک چهار درم شربت کیشقال اگر صفا و بلغم بکشد که برابر باشند بگیرند  
 گل سرخ و درم مصطکی و درم سنبل و درم تخم کاسنی و درم شربت کیشقال  
 چتهای بلغمی هرگاه که حرارت غریب اندر طوبت طبعی اثر کند عفونت اند  
 پیدا آید و نا طبعی شود و تب بلغمی کند علامتها سرما و لرزه قوی باشد  
 پائنده تر از سرمای دیگر تنها باشد و گاه باشد که پندارد که در میان بر  
 و دیگر گرم شود و این نوع سرما از بلغم غلیظ باشد که آنرا بلغم زجاجی  
 گویند و طعم دهان ناخوش و فم معده ضعیف و شهوت باطل و تاسه و غشی بسیار

و نبض ضعیف و متفاوت باشد و قاروره رقیق و سفید باشد و باخ  
سرخ و تیره شود و علاج درت که گفته سکنجبین و بنده کشکاب که در و بادیا  
و نخود و خجسته باشد یا ماء العسل که در وی زود فایده و آ

در آفات تپتی سکنجبین عسل  
و هند و طبع الجشدر مسهل می کنند یا در دم گلشدر ایسی هم سکنجبین کرده بد  
و تر بد و مصلی و زنجبیل است کوفه خجسته و شکر چند وزن و شکر شربت انکه شفا  
تا دو درم طبع را نرم دارد و سودا باشد و تپهای بلغمی یعنی شکر که با آن سردا و زره  
نباشد و گرانید آن ظاهر نباشد و مانند تپق باشد اندر علاج آن بشرتیه  
پزائنده لطیف کننده چند آن لیری شاید کردن در تپ بلغمی تا آب زهر آنکه  
بیم باشد که ماده لطیف گردد و بدماغ بر آید و سرم تولد کند خاصه اگر ص  
باشد یا در مانع ضعیفی باد و صواب آن باشد که از گل قند و سکنجبین ده رنگ زرد یا س  
که در آن اندکی بنج باد یا خجسته باشند و این تصرف هم مشابه تواند کرد و بقطر  
از زهر یعنی گفته است الحقی في الشك في كتبه فلا تغافل فيه سيلاده الحقی  
لینتهما ولا تقدم علی التئیم ان لا یبعد لاحتیاطا و التثبت



و اگر دماغ قوی باشد استفراغ بلغم بشم غفلت باید کردن و او را بول بمالد الا اصول  
 و از پس استفراغ قریص گل دادن تپ ربع و خوبست تا سه و لازم است اسباب  
 تپ ربع تولد سودا و ریه بیشتر تپ را کم خطر باشد اگر اندر تدبیر و علاج خطا  
 نکند و در ریه بیشتر تپ را کم خطر باشد اگر اندر تدبیر و علاج خطا  
 نیفتد و مدت دراز تر باشد و در ریه بیشتر تپ را کم خطر باشد اگر اندر تدبیر و علاج خطا  
 چون صرع یا انجولیا و تشنج بر منب لیکن اگر اندر علاج خطا افتد و ماده سخت خام  
 بوده باشد که دوازده سال بکشد و آنچه دراز کشد بیشتر می باشد استوار داد کند علت  
 نخست سر را و قریقه اندک بود و هر نوبت زیاد میشود و تا وقت انتها سر را با  
 در دستخواهناها بود نیک بلزاند و دیگر گرم شود از بهر آنکه ماده غلیظ و شور باشد  
 و نشان فصح کتر شدن سر را باشد که غیب استانی اندر خریف ربع باز گردد و  
 از بهر آنکه ماده رقیق بقوت عرق و دیگر استفراغها خرج شود و غلیظ باشد  
 مدت ربع خالصه بست و چهار ساعت بود و آسایش چهل و هفت ساعت اما اگر ماده  
 سودا ر بلغمی باشد نوزده دراز تر آرد و بعضی لطیفی نرم باشد بول غلیظ و اگر ماده سودا  
 خونی باشد علامت خون هر دو اگر ماده سودا سودا می بود و عشرت با فصل سال و  
 مزاج بیمار و عادت بیمار تدبیر را گذشته بر برگ ایستد و علاج آن نوبت

روزه گیر یعنی از طعام و شراب باز بماند خاصه از آب سرد و اگر در آغاز تب قی  
تواند کردن صواب باشد و روز دیگر که پس از روز نوبت باشد شور بای گوشت بنخورد  
شبت دهند و روز دیگر که فرومای آن روز نوبت خواهد بود بنخورد آب بنهند یا زیره یا سبزه  
منع خاکی یا بروغن گاو و روز دیگر که تب خواهد بود هیچ نخورد و در آغاز تب قی کند  
و هر روز که نوبت نباشد باید او را گلقد یا کفجین شسته بدهند و بعد از آن بچند عشا  
کسکاب و بانجو و پنجه و تا اثر فنج بدینا بدینچه استفراغ قوی نکند و تدبیرات دیگر  
چون تب بلغمی باشد و علاج تنهای خمس و سس هم برین قیاس باشد آبله و حصیه  
باید دانست که آبله و حصیه هر دو یک جنس باشد و هر دو از جراثیم خون است اما لیکن  
ماده آبله خونی باشد گرم و بسیار و میل تیزی دارد و ماده حصیه خونی باشد صغیر  
و اندک میل تندی بدین سبب است که بترامی حصیه کوچک است و از پوست برداشته  
و از بهر آنکه حصیه از خون تنه تر باشد کشنده تر است و جوشیدن خون در تن مردم  
گاهی طبعی باشد و گاهی نا طبعی عارضی و آنچه طبعی یا خون کودکان بود از بهر آنکه  
خون کودک همچون شیر خام است و خون جوان همچون شیر پنجه در سید و خون  
پیر همچون شیر که قوت ازورفته باشد و سر که خواهد شد آن پس میچاکد شیر خام

حصیه

بطبع در خنم بخوشد و کفایت در دمی اندوزی جدا شود و شیر و خنجه و صافی جدا گردد  
 چاره نیست از آن که خون کودک در تن او بخوشد و خامی بگذارد و قوامی نگذرد  
 از بهر آنکه ممکن نیست که چیزی گرم و تر خنجه شود و قوام گیرد و تا بخوشد و همچنانکه  
 طبیعت واجب کرد که دندان شیر بنقید و دندان قوی تر بر آید واجب است که خون  
 در تن کودک بخوشد و فصله غذای نخستین که از خون حیض یافته باشد و فصله  
 غذای مخالف که از بی ترتیبی کودک در تن ایشان جمع شده باشد از خون  
 ایشان جدا شود بدین سبب که کودکی باشد که او آبله بر نیاید لیکن از بهر آنکه مزاجها  
 و تربتها و هوای هر موضعی و قوت هر تربتی یکسان نیست و نیز بعضی را چنان اتفاق  
 افتاده است که مادر او را حمل از پس یابی بوده باشد و بدان سبب که تولد فرزند  
 پاکیزه تر باشد و فرزند ندرست تر آید آفت آبله بدو کمتر رسد و بعضی را وقت  
 دیگر حمل افتاده باشد ماده تولد او با اخلاط بد آمیخته باشد و فرزند ندرست  
 باشد و آفت آبله بدو بیشتر رسد بدین سببها بعضی را آبله زود تر بر آید و بعضی را  
 کمتر و بعضی را بیشتر و بعضی با سلامت و بعضی با خطر باشند پس برین قیاس  
 واجب بود که جوانان را آبله بر نیاید مگر جوانی را که در کودکی بر نیامده باشد یا اگر

برآمد و با اندک بوده یا فراجه اگر کم تر باشد غذای گرم و تر بسیار خورد  
تا خون او رطوبت ناک شود بدین سبب ممکن است که اگر چه در کودکی آبله کشیده باشد  
در جوانی نیز برآرد و هر چه ازین نوع باشد جوشیدن خون او عارضی باشد و  
مردم پیر آبله بر نیاید مگر وقتیکه هوا بد شود و بسیاری را در شهر برآید تا هوا  
بد و بخار و نفس شایین در وی اثر کند علامتها تب بله با تاسه عظیم باشد و با  
در و پشت و در و سر گرانی همتن دستی و ماندگی و ترسیدن اند خواب سحرخی  
چشم و مده و خارش بینی و بعضی را سرفه و در و گلو و تنگی نفس گرفتگی آواز پدید  
آید و آبله سفید یا سرخ یا زرد و اندک و پرانگده امیدوار تر باشد خاصه  
آنچه زود تمام می بیرون آید زود بچته شود و آنچه بپلونا دارد و در نیمه پستی  
باشد و نفش یا سبز یا سیاه بود و بر سینه و شکم بسیار برآید و در بیرون آید  
و در بچته شود خطر ناک باشد و اگر نخست آبله بیرون آید پس باندرون شود  
بد باشد و اگر آبله برآید و تنگساریده شود هم بد باشد علاج هرگاه که در شهر می  
آبله بسیار برآید کسانی را که آبله بر نیامده با قصد باید کردن یا حجامت داز  
گوشت و شیرینی و خیرهای گرم بر منیر کردن چون آبله بدید آید هوای معتدل

باید داشتن و تن بجامه پوشیده و شستن و حجامت و اگر دم ادرن و صندل و کافور  
 بویانیدن و سرکه و گلاب بنی کشید و آب کشنیز تر یا نفع سماق یا عصاره  
 انار ترش یا باز و گلاب سوده چشم اندر چکانند سود و از و سرکه گلاب حل کرده با  
 اندک کافور در چشم نیز چکانند و اگر حلق گرفته شود شراب خرثوت غرغره کنند و  
 آب سیخ و غذا پست جو با پست عدس آسیخته در آب انار ترش یا در آب غوره و طفیل  
 آب غوره یا بسرکه و بشیره مغربا دام دهند و اگر اندر سینه درشتی باشد پست  
 جلاب هند و کشکاب ز کشکاب جو و عدس شسته دهند و در حصه لعاب انجور و لعاب  
 و کشکاب فین و آب کدو و آب خرزهره مندی آب غوره آب یواج و آب انار ترش  
 آسیخته و همچنین آب تخم خرفه با این آبهای ترش آسیخته موافق تر باشد +

### مقاله چهارم در آما سها و حجر آنها

آماس گرم علامت آن سرخی رنگ و گرمی با ضربان و سوزش باشد علاج فصد  
 و حجامت و استغراغ و مطبوخ بلبله یا بامه فواکه یا باقرا صفت و طلا و اد اول صندل  
 سرخ و سفید و فلفل آب غسب الثعلب و میانه شیان یا میانه خضض و زعفران و  
 اندر آب کشنیز تر و با خرا و جو و آب کشنیز تر و اگر ترسند که صلب شود کشنیز تر بگویند و

بار و مشکل بسایند و چون مرهمی کنند و بر نهند در و نبشاند و اگر سبب آماس سر  
 یا سقطی باشد ضدل سرخ زعفران است آب کشنی سوده طلا کنند و ششم پاره  
 گرم کنند و بنهند در و نبشاند آماس سر و علا آن گرانی بود اما گرم نبود و هم رنگ  
 دیگر جابا بود علاج شب یمانی در سر که حاک کنند و آن سر که آب بیا میزند و پنبه با  
 بدان تر کنند و بر نهند و بپزند و بروغن و نمک بمانند و پنبه با خاکستر خوب بزنند  
 و خاکستر خوب بلوط تر کنند و بپزند و اگر حاجت به استفراغ رطوبت باشد بد آن  
 کنند **طهران** علاج طران علاج بالیو لیا است و آنچه طلا باید کردن بهتر آنست که  
 که صبر سفیداج در قهر و صلایه بپزند و آب کشنی تر طلا کنند خنار بر علاج  
 خنار بر استفراغ بلغم در پرنیز از طعامهای غلیظ و بسیار و مرهم و خلیون نهان  
 طماحون آماسی گرم باشد سرخ یا سبز یا سیاه با سوزش صعب و خفقان  
 علاج دل را بشوید و قمر کل فرو و شراب حماض قوت دهند چنانکه در علاج  
 دل گرم یاد کرده و انموضع را بپازند و خون اندک اندک بمج کینند و هیچ طلا در  
 بکار ندارند و خمس آماسی با که در بن ناخن پدید آید علاج نخست فصد کنند  
 بنده البنج وافیون بسره که سوده طلا کنند و بنر قوطا بسره که تر کرده بر سر آن نهند

در سر  
 در سر

و خرفه تر کرد و آب سرد بر سر آن بپاشند و هر ساعت بر میگیزند و سر میکنند  
و باز میپاشند و اگر سه روز نگشت و آب سرد نهند صواب باشد اگر ساکن نشود  
در روغن گرم کرده نهند و کل علاج قصد حجامت و استقراغ لطیفه می کنند  
و نخست چیزی که بر نهند بنظر طایب است که تر کرده بپاشند و از پس سه روز اگر و گندم و نان  
خسار و آب روغن بنهند و بنهند شرمی سبزی یا سیاه خون یا صغیرا یا  
یا بلغم شور علامتها آنچه غولی بود حرکت آن برور باشد و سرخ باشد و آنچه بلغمی  
باشد حرکت آن بیشتر شب باشد و هرگاه تن با علاج آنچه غولی باشد یا غوره  
طلا کنند و آب غوره خورند و چون کن شود رک کحل زنند و طبع را آب سیاه  
ضرمای هند می نرم کنند و دوغ ترش و آب انار و قرص کافور سود دارد و اگر  
آن دراز گردد و درم بلبله زرد و درم یارچ فقیرا یا کجین بپاشند و بپاشند  
و نخست گزند پس گشک سبیل و یارچ فقیرا یا تربد و غار لیون و نه که نه  
افتیون و خم خط زکب کنند و بدهند و گریه بود و در دملچه جمره و نار فارسی  
کا و سیه اینهمه از جمله ثبرات و اما سهای گرم با اما نملیه ثربای غریب باشد  
در هم پیوسته میگردد و پس بازمی شود و با خارش و سوزش باشد همچون سوزش

گزیدن سور و بعضی باشد که ثرات او چون تولول بود و بعضی کمتر باشد  
 جهره بجمیم ثراتی باشد گرم سوزان زود بسیار شود و تری کمتر دارد و نار فاسی  
 ثراتی باشد پر آب رقیق با خارش و سوزش صعب کا و رسیه ثراتی خورد باشد  
 و میل بصلابت دارد از بهر آنکه ماده بلغم غلیظ باشد علاج همه بکدیگر نزدیک  
 است نخست تسکین صغیر کنند آب غوره و آب انار و مانند آن پس فصد کنند  
 پس مطبوخ لمبیه یا مار فواکه یا آب انارین استفراغ کنند و صندل و فلفل و شیان  
 یا میثاق سفیداج از زیر و گل ارمنی یا بکشنیز و آب کاسنی و آب غلب الثعلب بکیر  
 و گلاب طلا میکنند و جهره از پس فصد و سهل انار ترش بسر که نیرد و بسایند و  
 بر خرقه طلا کنند و برو نهند و اندر شبانه روز سه بار تاز و کنند و کا و رسیه همین  
 تدبیر علاج کنند و لیکن استفراغ مطبوخ لمبیه کنند و از ترید و افتیمون خالی  
 گذارند که و خارش هم خشک باشد و هم تر علاج خشک بگرا به خوش آب  
 و شستن آب چقدر دارد و نخود و استفراغ بجا و الجبن کنند و بگیرند تخم ریوج  
 و مغرزد آو تلخ از هر یک و شغال نمک و یاب گشته از هر یک یکدوم با هم بپزند  
 و بسر که و گلاب تر کنند و بیخبرات بشینند و در گرا به طلا کنند سه روز علاج تر



فصد کنند و بطبع شامه استغراق کنند و بگیرد کندش و درم زراوند طویل  
چهار درم خبث الفصد شاز و درم زرد چوبه سه درم سیاه کشته سه درم بکوند  
و با هم بیا میرند و بر که ترکند و بر و غمکل حل کنند و در حمام یا آفتاب طلا کنند  
سغفه و شیر پنجه علاج اگر خشک باشد رگ پس گوش زنند و آن خون در آ  
پس مرهم سحر طلا کنند درگ قیال زنند و بر گردن حجامت کنند و بگیرد بشنیز  
خشک سوخته و سفال نور کهنه و خامه بکوبند و با سرکه و روغن گل طلا کنند و اگر  
تر باشد بگیرد رومی سوخته و مرو قنبیل از هر یک یک درم زراوند طویل قلع طاز صبر  
از هر یک یک درم بر که و روغن گل طلا کنند قویا صمغ عربی و کثیر او بلیله زرد  
بسرکه تر کرده طلا کنند و اگر سخت قوی باشد بگیرد ماز و ناسفته و بر سرکه و بول گاو  
بیا میرند تا ماز و نرم شود و بسایند و طلا کنند نافع بود سوختن آتش و حال  
سفید تخم مرغ بار و غمکل طلا کنند پس مرهم صیداج بر نهند و بگیرد سفید  
از زرد و مردار سنگ زرد از هر یک سه درم صبر یک درم زراوند طویل یک درم با  
موم روغن بشند و طلا کنند ریش بلخی علاج فصد استغراق صفر کنند و  
شراب غوره شراب زرشک شراب ریواج شراب لیمو و قرص کافور دهند و طلا

مرهم سفیداج ریشهای ملید علاج درومی روغن زیت و شب میانی و  
 انگبین است مرهم سازند ریش ملید را پاک کند و خشک گرداند مرهم دیگر  
 مس سوخته ریتیان نمک اندرانی رستار است روغن مورد و موم خند انکه کفایت  
 باشد مرهم سازند و هر جراحتی که از زه باشد و راست افتاده باشد و لیر  
 آنست که هر دو لب آن فراموش گیرند و نگذارند که چیزی در میان آن افتد  
 چون موی در روغن مانند آن خشک بند کنند و اگر جراحت نامهار باشد و زاید  
 داشته باشد بشکافند و شرح کنند پس علاج کنند و از داروهای تر و در دارند  
 و در خشک بکار دارند صفت آن سفیداج از زیر مردار سنگ از هر یک جزو  
 فرماز و از هر یک نیم جزو بسایند و بکار دارند و اگر جراحت بر سر افتاده باشد  
 زراوند مدحرج اندر شراب بنجته و خشک کرده و کوفته بنجته سودا و در خمیر  
 خشک کوفته و بنجته اندر شراب هم سودا و در و رومی که خون باز دارد و صبر  
 یکجز و قشور کند یکجز و دم الا خون از روت از هر یک نیم جزو کوفته بنجته بکار دارند  
 و سرگین و سرگین خمر سوخته و ناسوخته خون باز دارد و خار و پیکان که در  
 عضو بماند زراوند مدحرج کوفته با انگبین شسته و بنجته کوفته و بنجته با انگبین

سده شته برنهند خار و پیکان بیرون آرد باذن الله عزوجل +  
 مقاله پنجم در علاج شکستگی استخوانها و فکهای و شکستگی بیرون آمدن دندانها  
 علاج هرگاه که این نوع آفت رسد در حال فصد کنند اگر مانعی نباشد و اگر مانعی  
 باشد محجمه را بر آن موضع نهند و خون را بدگر جانب کشند و طبع را بجمعه نرم کنند  
 یا تاب سیوان فرو آورند و مشرد و لیلوس دهند یا ریوند چینی اندر جلاب حل کرده و غذا  
 کشکاب استخوانخ و ماش مقشرب و عن بادام اما المی که بمعدره و سبکسین بپزند  
 یا کبریا و سب از هر یک نیم شقال بگیرند سیب پاک کرده و بجلاب پنجه بچا بدم  
 کلسرخ و درم مصطکی و آفتاب و برگ مورد و سنبل از هر یک نیم درم و جوز سر و درم  
 و صبر از هر یک یک درم آب لسان الحمل بشنود و بنهند و بینند و اگر الفم بکمر رسیده  
 باشد بگیرند ریوند چینی و درم روماس و درم کک نعصول طباشیر از هر یک نیم درم  
 کوفته و پنجه شتر بنی و درم بکلبکین بگیرند صندل سفید گل سرخ بنفشه خشک  
 از هر یک نیم درم آرد جو سه درم زعفران یک درم کافور نیم درم بجلاب و روغن گل  
 بشنود و برگ بنهند و اگر حرارت کمتر باشد بگیرند گل سرخ نیم درم مصطکی و سنبل و  
 دارچینی از هر یک و درم برگ مورد سه درم لادن و درم لادن را بر روغن خربزه

یا بروغن یا سمن حل کنند و دارو را بدان برشند و بکار دارند **شکسته**  
از جامی برآمدن اندامها علاج کشیدن است چندانکه بجای باز شود  
درست کردن بستر لیکن کشیدن بر نفق باید چنانکه در وی غلیم تولد کنند و  
آزاده شدن حضورا بر درخت گل چسب کنند و برگ مورد کوفته و نیجه برومی پاشند  
و بینند و تا سه روز نکشایند و اگر اسهال عصب باشد با ضماد بروغن زکس یا  
بروغن سوسن نشند و تحت بشراب برکشند پس بروغن بشند و روغن شبت گرم  
کرده و روغن بابونه و روغن سداب بر چکانند و داروهای شکسته ازین نوع سازند  
بگیرند منشا ماش منقرض از هر یک و هر دم صبر مر خطمی سفید آقا قبا از هر یک پنجم  
گل ارمنی بستر درم و در سفید ه تخم مرغ برشند و بکار دارند و اگر بجزری گرم تر  
حاجت آید مرز گوش و اکلیل الک در اسن و برگ مورد و برگ سرور یا دت کنند  
اگر از بستر در و بغیر آید کشایند و آسایشند و باز بر نفق بیند مقاله ششم درزیت و  
آرایش و الشعلب علاج ایارج فقیرا با تخم خط غار لیون دان اگر کسی احوال ضعیف  
باشد تخم خط غار تواند و بطیخ فقیون خرد و از دفرج گرم اطریفل کوچکی و بطیخ بلیزد و  
استفراغ کنند ایارج فقیرا و عجون بخار دارند و موفقی و پنج کبر بنزند و ایارج فقیرا

در وی حل کنند و بدان غرغره کنند و عاقر قرقا و فرغون زهره گاو بکشد  
 و طلا کنند و پازر گس مالیدن سود دارد و سبوسه علاج آن خطمی سوده دارد و نخود  
 بکشد و بشنود و پسر طلا کنند و یک ساعت صبر کنند پس بشویند و اگر زهره گاو و  
 شحم خنظل با این یار کنند موافق تر باشد و از کردن موسی آب چقدر دارد  
 نخود بشویند و صبر در آب برگ مورد تر بسایند و طلا کنند و دیگران صبر کنند  
 پس بشویند و پیوسته موسی را با بلبله سیاه میروشوند و روغن مورد و  
 روغن آبله بکار دارند و کلفت رگ قبضال زنند و مطبوخ بلبله و انیمون استفراغ  
 کنند و ایارج فقر ابکار دارند و زرنیج آب کشیز تر بسایند و پیوسته طلا کنند  
 و تخم ترب مغز با دام تلخ آورد با قلا و مغز تخم خرپره کوفته و نیجه بزر و آب مصفر  
 شسته طلا کنند پس از آنکه از گرما به بیرون آمده باشد بهیق علاج آن مطبوخ  
 بلبله و انیمون کنند و اطر فیض معجون سباح بکار دارند و بگریزند تخم ترب نار  
 کندش شیخ شحم خنظل با فریون خربق سفید خردل سفید استار است کوفته  
 بنیجه بکشد شسته طلا کنند در گرما به یا با قصاب یا نزد یک آتش بر صطلع  
 ان قی کردن و مطبوخ انیمون و ایارج لو غا ذیا استفراغ کردن اطر فیض

طمان بکار و شستن و درازنای قوی طلا کردن و آرومی قوی برگ مادر یون  
 حریف سیاه فلفل و بورسبر که بپزند و قطران و ذریای و سونش آهنگران  
 و کف دریا کوفته بنجیه در وی افکنند و بایند تا چون غالیه شود و در آفتاب  
 طلا کنند و چند آنکه توانند صبر کنند پس بشویند و اگر آبله کند آنرا بکفایند و آب  
 بیرون کنند و بگذارند تا خشک شود و باز معادوت کنند بطلا طلا و دیگر بگیرند  
 شیطرح نیل فوه شب یمانی مغره در خر خشک کرده کوفته بنجیه بکسر بکشد  
 و بکار بزند و فوه را در آب بپزند و بپالایند و در بدن آب حل کنند و طلا  
 کنند هموار و روز رنگ این دار و بماند رنگ وی روشن کردن  
 آرد با طلا آرد و خود آرد و جو نشاسته کثیر تخم ترب کوفته در شیر تازه باشند  
 و طلا کنند و همیشه با و باد آب گرم بشویند و اندرین آب بسپوشند و  
 خشک بنجیه باشند و پالوده و شیر تازه و پیه مرغ و پیه بط و مغز استخوانها  
 و انار شیرین و زرده تخم مرغ نیم برشت و انجیر خشک ترب کند و اندکی انگور  
 و اندکی زعفران آنکه کی سیر خوردن رنگ روی را صافی کند و تازه بر فرد  
 دارد و بوی عرق داند و امها خوش کردن لبون و شرف و زرد آلو

و نفع آن خوردن شراب ریگانی بوی عرق دلبوی همه اندامها خوش کند  
و همچون فو شدار و این همچون منبر است آبوی بان بوی عرق دلبوی ملین  
ن کند و رنگ رو را صافی کند و سده را قوت دهد و طعام بگوارد و آنرا  
از طعام و پس از طعام بخار تو ان داشت طریقین پاشنه علاج پای را از  
دماند آن نگاه باید داشت و بگیرند باز و صبح عربی کو نته و بنجته نرم  
بروغ سندر و س یا بایه بگویند و بشنود و در گفتنی کنند و کاغذی بر رو  
آن نهند تا دارد و در خشک شود و این دارد پس از آن بخار دارند که  
ک پای را در کبابه بسته و مالیده و پاک کرده باشند +

### مقاله هفتم اندر علاج زهره

اولا که آنی را که دشمن با باشند و گمان آن باشد که ایشان را چسب  
زبانکار دهند طریق احتیاط است یکی آنکه جایگاه تهت طعامی و شرابی که  
طعم آن سخت قوی بود نخورند مثلا پیبری که سخت شیرین یا سخت ترش یا سخت  
شور بود نخورند از بهر آنکه طعم خیر بای زبانکار و بوی آن اندر چنین طعامها  
و شرابها پوشیده تواند و طریق دوم آنجا که امین نباشند طعام

شراب ناخورد و نه زود از بهر دوا کار بجای آنکه اگر چیزی زیانکار و مضر باشد  
 بوسی آن سبب دریا بست طعام و رغبت در آن پوشیده گردد و دوم آنکه  
 چیزیهای زیانکار اندر حال گرسنگی و تشنگی زود اثر کنند و اندر رگها و رگها بگذرد  
 زود راه یابد و بگذرد و قوت آن بدل رسد و اگر طعام خورد و شرب قوت آن  
 نخست بطعام آید و ضعیف شود و از بهر آنکه رگها متلی باشد گذر نیابد و  
 زود بدل نرسد و باشد که اندر طعام که خورده باشد چیزی بوده باشد که قوت  
 آن با قوت زهر را باز گوشه طریق سوم آنکه بر سبیل احتیاط فصد کنند  
 نخست چیزی خورند که مضرت زهر را دفع کند و قوت آنرا از دل باز دارند و  
 نافع بود صفت دارو می که از جنس غذا باشد و مضرت بیشتر زهر را دفع کند  
 و در وی مضرت نباشد بگیند مغز جو پاک کرده ششدرم برگ سداب خشک و  
 نمک و شست از هر یک یکدرم انجمیر خشک چند آنکه دیگر چیزی را بدان توان سر  
 بگویند و بیشتر شربتی چند یک جوز بدهند و گوشت قدیر اسو که آنرا تازی  
 این عرس گویند بخامیت بیشتر زهر را دفع کند و تریاق بزرگ و مشرود لیون  
 و تریاق اربعه و تریاق ثمانیه و تریاق الطین همه پیش از آن پس از آن مضر



زهر را دفع کننده است لیکن باشد که مزاج شخصی بهر وقت این بخور را احتمال  
 نمیکند بر خویشتن نقد نشاید کردن نه بهر حضرت دیگر نارسیده و اگر کسی  
 به بخورهای خیر یا نخورد و حرارتی اندر وی پیدا آید آب پنجم و غلغل میباید داد  
 تا تسکین فرمودن اما قانون علاج زهرها آنست هرگاه که حسن آن  
 باشد که زهری دادند در حال سعی یعنی کنند پیش از آنکه قوت آن در تن  
 بپزد و آید آب بیکرم و روغن شیرینخت بخورند بسیار قوی میکند و طبعی شبت  
 کی بود و روغن بسیار قوی بیشتر آرد و هرگاه که قوی تمام کرده باشد شیر  
 نهند و خورند بسیار و اگر نیز از شیر تازه قوی افتد سخت نیک باشد و اگر شیر  
 حاضر نباشد مسکه گداخته و روغن گاو گداخته بجای آن باشد و لعاب تخم  
 کتان پدید بگذارد و شیر آب شیرین سود دارد و اگر از معجونهای بزرگ چون  
 ترباق و مشرود و یطوس غیر آن حار قوی تولد کند آب پنجم و روغن گل میباید  
 خوردن و بدان قوی میباید فرمودن و اگر در خواب شوند نباید گذاشتن و  
 بهر پیری که ممکن باشد بیدار باید بودن و اگر طعام خورند بسیار باید خورد  
 تا اگر قوی افتد بسیار طعام بران غلبه کند و باشد که معده مستولی گردد و

کردن آسان شود و اما دوا رو با که از بهر گزیدن جانوران  
 در هر دوا شیر لایغیه که آنرا از بایق پوشیده گویند گزیدن افمی سخت  
 نافع است و شراب انگور سی که نفعی در دافنا ده مرده بامضت گزیدن هم  
 جانور از نافع است و اگر مقدار دود در مخم ترنج بدیند ضد همه زهرهای  
 جانوران است و بیخ انگدان یا زهر میست و دوا رو با که طلا کنند لفظ  
 است و سیر خام و پنجه بار و عن گا و سرشته و جذبه ستر بر و عن زیت سرشته  
 و عصاره سداب عصاره کند ناد عصاره پودنه جوئی و زهره گا و د  
 سیر نمک سرگین زهر می کشند و فساد کردن این یا زهر همه جانوران گزنده است



الحمد لله و الله که این کتاب افادت الکتاب تصحیح و تنقیح افلاک زمان حکیم

محمد یوسف خان صاحب تبارخ چهارم ماه ربیع الاول ۱۲۸۵ هجری

در بطبع مطبعه واقع محله خواجه قطب حساب

مرحوم رونق طبع فیت

فقط

































